

FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD

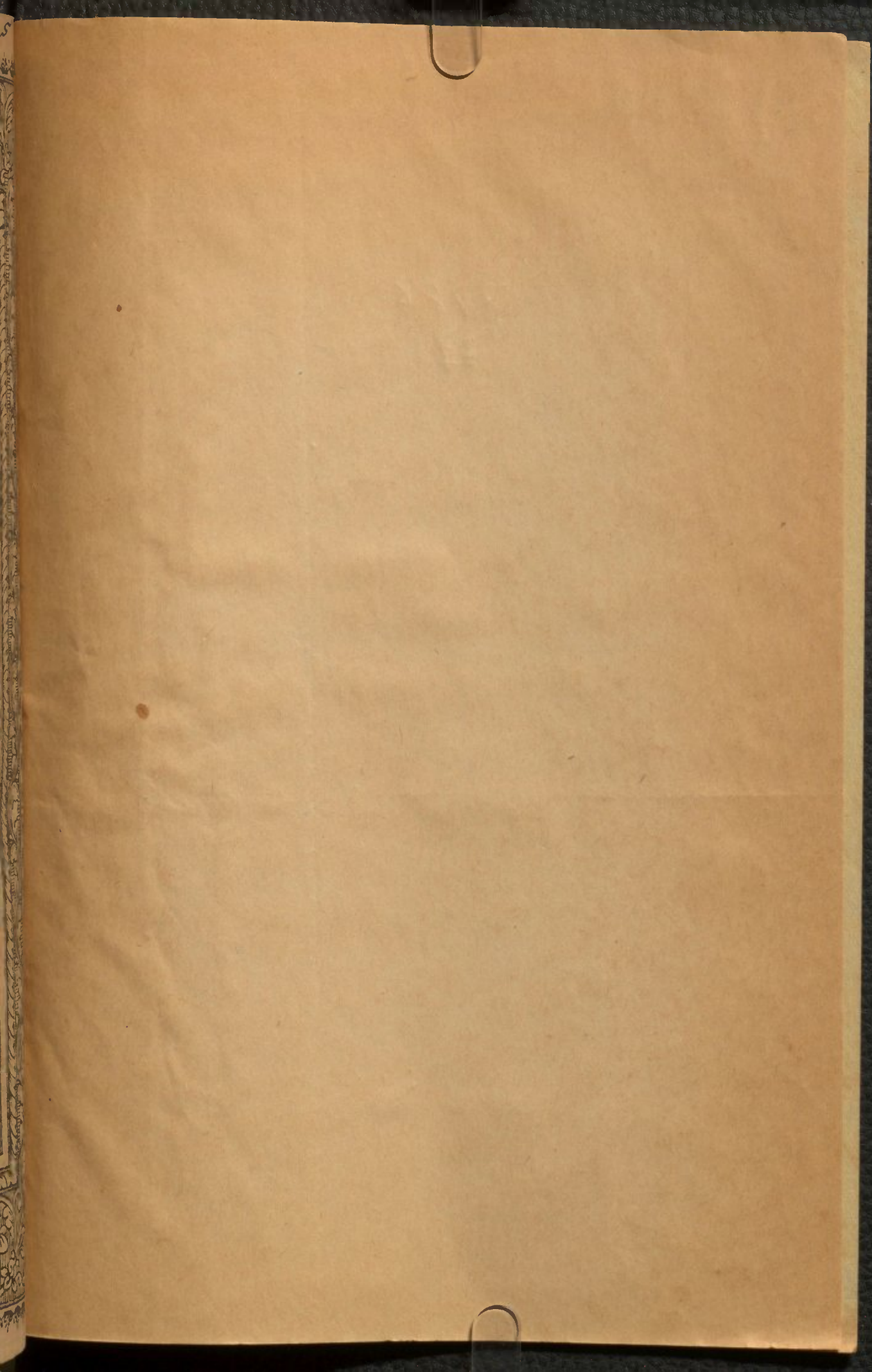
7786 29

4051990

M p.38

7786

29



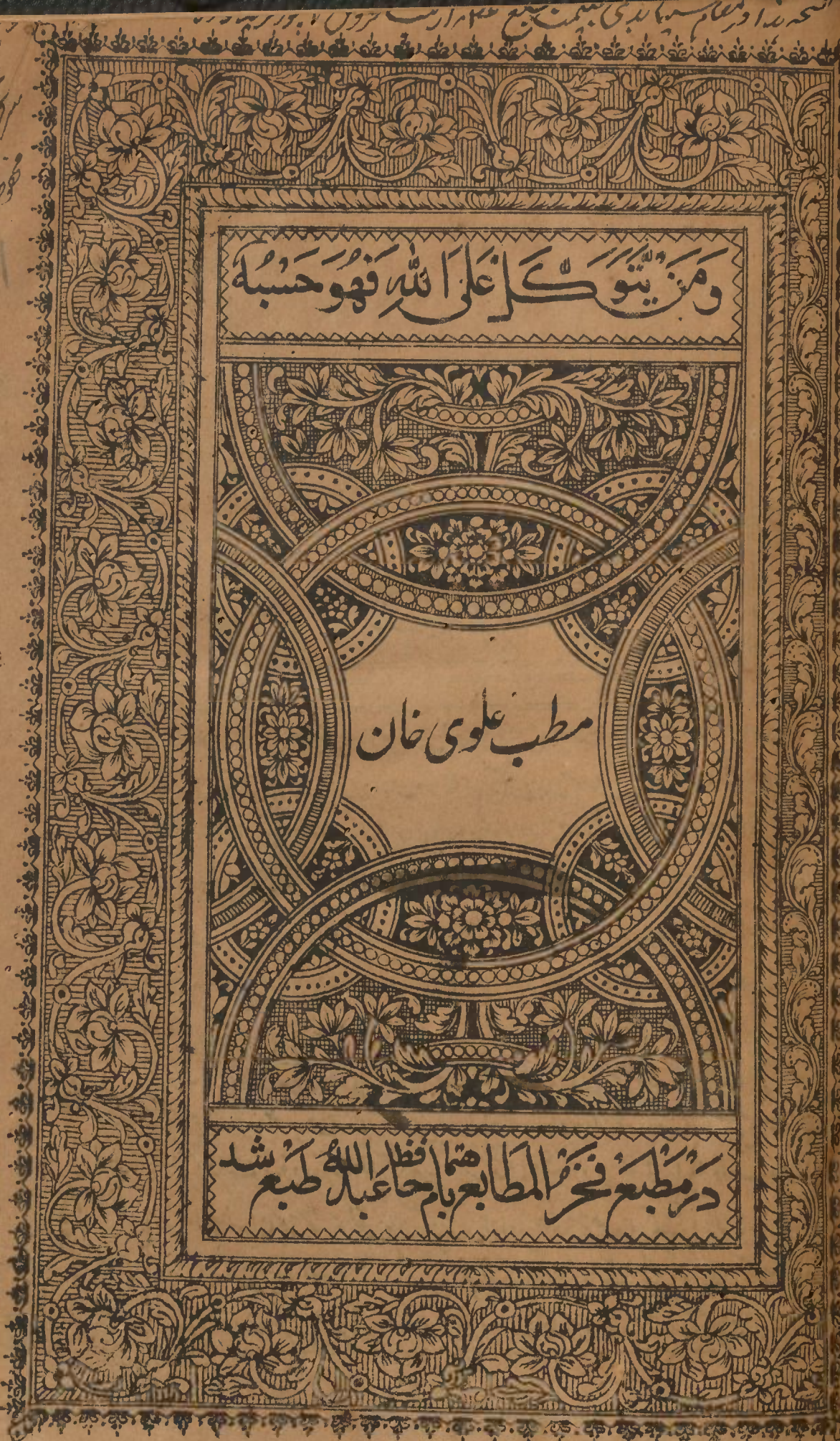
وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

مطب علوی خان

در مطبع فخر المطابع بام حابد طبع شد

سید
میرزا دلدار
مخطوطات

PM 4



بسم الله الرحمن الرحيم

در آن خلاصه توانین علاج جمیع امراض بدن صداع بمینی درد سر است اگر سبب و ث آن خون بود و عکاس
 مری روی و شیم گرمی سرد شیرینی دمان و امثالی رگهای بدن خصوص رگهای سرد و عظم تبض است طلا
 نافع از برای این قسم صداع چون طلا کرده شود بعد از فصد قیفال و حجامت ساق و آتشایدن
 شرب آب آلو و تر هندی و عناب و استعمال اغذیه از ماش مقشر و عاوس و تر هندی صفت آن آرد جو
 شستنی تر برگ بید و زرفه و عناب التلب و صندل سرخ مجوه یا پنجه میس آید بر سر طلا نماید جلای نافع
 در تقسیم صداع صفت آن قند سفید در دم و زهنت قاشق آب حل کرده و نم قاشق آب لیمو بود و قاشق گلاب
 داخل کرده سرد نموده بیاشانند و اگر صداع از صفرا باشد علائمش ^{مخ} دمن زردی قاروره
 شدت درد و گرمی سرد زردی روی و تشنگی و خشکی بینی و دمان و سرعت نبض است تقووع نافع
 تقویم جهت تلین طبیعت صفت تر هندی یک ^{دانه} و قند الوبخاراده دانه شب بخسانند صمغ صاف نموده شرب
 بفشته یا شربت نیلوفره در دم داخل کرده بیاشانند غذا ماش و برنج یا سفنا ناخ و آب تر هندی و شیر
 منز با دام شیرین پنجه بخورند تقووع دیگر اقوامی از اول صفت تر هندی یک ^{دانه} قند الوبخاراده دانه
 دانه شب بخسانند صمغ صاف نموده تر هندی و شیر شست خراسانی از هر یک ^{دانه} در دم در آن حل کرده صفت
 نموده بیاشانند تقووع دیگر که سهال صفر کند پوست لیمو زرد در دم شب در یک ^{دانه} الوبخاراده بخسانند

طلا
 تقووع
 تقووع
 تقووع

صبح صاف نموده شیرشت پانزده درم در آن حل کرده بیاشامند طلائی هرگاه بعد از تنفیه اثر آن باقی باشد طلا
 نماند نافست صندل سرخ و صندل سفید آب کشینز نازه نموده بر سر طلا نماند پاشویه که در وقت بچکان و شد
 الم سفید است برگ سید گل بنفشه گل خطمی سفید آرد جو عنب الشعلب اکلیل المکابجوشانیده پاناز از زانو تا بقدم بشویند
 و کینه نالند و باید که از بالا بزیری مالیده باشد و در هر صداع شدید بلکه برای جمیع امراض حاره نیز این پاشویه
 عاجل النفع است همچنین در خیمیا وقتی که خوف سرسام باشد تقویع حلو صفر براند و صداع صفراوی را نافع
 است عناب ده دانه پستان مویز منقعی از هر یک پانزده دانه گل بنفشه سه مثقال مجموع در آب سرد درشتاد درم آب
 بخیسانند فوس خیار شنبه تر بچین هر یک شش درم در آن حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده
 قدری گلاب اصناف نموده بیاشامند در نسخه دیگر ترمس اصناف ده دانه در منقوع داخل است تقویع حلو صفر
 سهیل صفر لوب و صداع حار صفراوی را نافع است پوست بلبله زرد ده درم در پنجاه درم آب لوبخیا ساندلس
 مایون از دسته بمانند آب آلو قوت بلبله را بگیرد پس صاف نموده تر بچین پانزده درم در آن حل کرده صاف نموده
 بیاشامند و اگر همیوس آلو آب تر مندی کنند شاید حب سهیل صفر حضرت سید سندان سره و صداع صفراوی
 بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه سناکی از هر یک یک اوقیه کوفته بروغن بادام شیرین یک مثقال حب نموده حب ساخته
 با یکم فرود برند بلبله یک شربت طول نافع برای آسم گل بنفشه گل بنفشه خیار می پوست خشخاش کوفته شکله
 اجزای مساوی در آب پنجه صاف نموده در آن تا بیک گرم کرده بر سر زینند و اگر صداع از غلبه بلغم باشد عدس ترش
 سر و غلبه خواب و نرمی دان و بینی و عدم حرارت سر و سپیدی و خلط بلبل و بطور بنفش است و و منقوع است
 آرماتیکه اثر قاروره ظاهر شود و صفته مار الاصول پنجاه درم با شربت اسطوخودوس و شربت لیمو از هر یک یک اوقیه با مار الاصول
 در روغن حب انجور با مار الاصول پنجاه درم با یک اوقیه لکند آفتابی بیاشامند نسخه مار الاصول پوست خیار
 پوست کرفس سیله سبیل الطیب شیخ ابنی اینسون مصطکی از هر یک بخوشانند و صاف کرده مقدار است ثمان مثقال آن دو
 شقال روغن حب بیاشامند و چون داده نفع یا بدایاج فیه در آن مار الاصول بارو روغن حب انجور بیاشامند
 و بعد از پنجگی ماده حب صبر حب ایاج برای اخراج ماده نیز داده میشود نسخه حب ایاج مستعمل در تقسیم ایارج
 فیه یک درم ترب سفید یک درم دیم شمع حظل شست درم سقمونیا اینسون از هر یک دانگ کوفته پنجه گلاب شربت حب
 سازند بلبله شربت است حب طبر صبر سقمونیا چهار درم پوست بلبله کابلی یک درم و شلت درمی مصطکی یک
 کلسر اینسون کیر از هر یک درم شلت درمی زعفران شمن درمی کوفته است حب سازند شربت دو مثقال روغن

طلائی

تقویع حلو

تقویع حلو

تقویع حلو

تقویع حلو

تقویع حلو

تقویع حلو

تقویع حلو

تقویع حلو

تقویع حلو

که طراکون درین صداع سفید است قسط ملخ چهار مثقال سیلخه فلفل عاقر قراغون از هر یک سه مثقال چند سید
 دو مثقال اینهمه برای اینگونه درد و پیاله آب بچوشانند تا نصف رسد بعد از آن صاف نموده هشتاد مثقال
 زیت بار روغن کبجد داخل کرده چندان بچوشانند که آب رفته روغن بماند روغن و فرقیون که بالیدش بر
 درین صداع نافع است فرقیون بودینه کوی از هر یک دو مثقال چند سید عاقر قراغون از هر یک دو مثقال سیلخه فلفل
 هر یک پیاله آنجوری بچوشانند چون نصف رسد صاف نموده زیت بار روغن کبجد چهل مثقال داخل کرده چندان
 بچوشانند که آب رفته روغن بماند پس در شیشه کرده نگاهدارند صداع سوداوی اگر صداع حادث شود
 علامتش گری سر از بلغمی که خشک دماغ و بدن و تیرگی رنگ و باریکی و بطور نبض و فکر نافسد و تیرگی قاروره
 علامتش نضج ماده بماند و کل نبضه اصل السوس غنچه گل سرخ از هر یک درم چوشانیده صاف کرده هشتاد
 گاوزبان و شربت بادرنجبویه از هر یک اوقیه داخل کرده یا شامندر انیکه ماده نضج یا بدو صلاست نضج ماده
 غلظت در گینتی قاروره است پس بطبوخ افیمون استخراج سودا کنند غذا نخورد آب یا گوشت بز فاله و یا روغن
 فریج یا روغن سبیل سودا مستعمل در قسم صداع نسخ آن اقلیم غازیون سید از هر یک درم بسفنج فسق درم یا روغن
 بقدیم یک طعم دو درم و نم لبلبه سیاه بقدیم لاجورد منسول دو درم کوفته پیچیده جیسا زنده شربتی دو درم و نیم ضما و دانه
 در تقسیم گل نبشته گل بابونه گل خطمی سفید کوفته آب پیچیده روغن نبشته و بادام و روغن بابونه و روغن گرس نیم درم
 بر سر مالیدن نیز سفید است و اگر از گرمی ساده استند راه روغن در آفتاب و خوردن چیزها گرم و غیر آنها از اسباب
 سخنة علامتش تقدم بسبب یا وجود سبب گرمی در ضما و بعد از تلین طبیعت که بعد سهال برسد صفت آن آرد جو گشته
 و خبازی کوفته بر سر ضما و کتد اطبا درین صداع از ادویه قابضه چون صندل و برگ سید و اما میا ضما و میا سید
 و اگر که میدارم آنها را و اگر از حد سردی سابق باشد مثل برودت هوا و غذا نادر و اما میا سرد علامتش تقدم
 وجود است سردی طمس ضما نافع برای تقسیم صداع بابونه اکلیل الملک اسطوخودوس مرزنجوش کوفته پیچیده
 باب پیچیده روغن خیری داخل کرده بر سر ضما نمایند اگر صداع بادامی غلیظ باشد علامتش تقدم سردی ضما
 مستعمل حضرت قبله گاهی صفا آرد جو گل نبشته گل نیلوفر گل خطمی سفید صندل سفید از هر یک استار کوفته نگار
 و اندک روغن گل سرخ در که شسته بر سر ضما نمایند و او معمول قذوه الاطبا و الداجد در صداع حار و ساده
 عراسانی نه دانه در عرق بید شکر و پنج مثقال بخینانند صبح عرق منقوع عناب کوفته در تخم خرخشته خشک از هر یک
 یک مثقال در آن شیر کشیده جلایش سفید یک انگرس گرفته بر آن پاشیده یا شامندر و با با تمک که عوض کرده شود تخم

روغن فرقیون
 صداع کبجد

غذا از برای ساده

غذا در معمول

۵
 هم خشک است هم کاهو و هم حیارین همش از هر یک انتقال و اگر عوض کرده شود متوجع عذاب بشیراب بیلو فریاد است
 بنفشه یا شرب خشک در شدت وجع نیز صواب باشد و مقدار شربت هر یک از این اشتر بیک قیاس است
 متوجع طین طبع منقول ازین سرافینون معمول حضرت سید سند در صداع حاره ساده هر گاه بود با شرب
 طبیعت افتد لوی سیاه آلو بخارا عذاب از هر یک دانه تر هفت یک قیاس مویز طالعینی یا نرزه دانه باب
 کلون بخار شسته تر تخمین خراسانی از هر یک ده انتقال حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین کینقال داخل
 کرده باشد مانند اگراده صفر اوی باشد با بخارات حاره و انتقال پوست بلبله زرد و انتقال اگر منفی
 در متوجع داخل کرده غذا شور با مالش و برنج کردن آن که و اسفاناخ و کاهو و انتقال آن باشد و اگر نماند
 گوشت بزغاله یا گوشت خروس بچ داخل کنند و از سردی ساده مثل بر درده هوا خوردن و از چسبنا
 سرد اگر صداع حادث شود علامتش تقدیم این اثبات و سردی لرز عذابش آنچه گذشت در بلغمی است و او
 الا سهل ضما و نافع از برای انقیص بابونه اکلیل الملک استخوان خودس مرزنجوشن تر نجاسف تمام کوفت با آب
 چیزی روغن داخل کرده نیم گرم بر سر نهاد کنند و از باد یا غلیظ که در مختس شوند اگر صداع حادث
 شود علامتش سرد است و آواز مادر سر و گوش و انتقال در از منوعی بموضعی و ضربان و عدم گرانی سر
 علامتش پریز از چینه نار نفاخ و طول از بابونه و شبت و اکلیل الملک مقصوم و سوط از چند بیدستر
 که در روغن بابونه داخل کرده در پیچکانند و شومی سازند از زعفران و مشک و صقر و سبیل و عجز و پیوسته بوی میکنند
 طبیعت نرم گرداند و علاج باقی انواع صداع آنچه بگفت معده یا عضو دیگر یا ضعف دماغ یا از بسبب مجامع
 و غیر آن بود از علامات مذکور بیرون نیست شقیقه دردی بود در یکی از دو جانب راست یا چپ و اقسام
 علامات و معالجات بدستور صداع است **سکرم** لفظی است که عرب کرده اند از سر و از سام که سنگ
 آماس است در نجای عبارت است از آماس حجاب دماغ یا نفس دماغ و از خون میباشد و این را بزبان یونان
 تراطیس قفا گویند علامتش دایمی و گرانی سر و سرخ چشم در وی و زلفن آب از چشم و صداع
 کوفتی زبان و خندیدن و در شقی و سرخی زبان مایل بسپاه و عظم بنفش علامتش نفس قیصال و بقدر تو
 و احتمال خون در پشت چشم و طبیعت لبناب و آلو و ترنجبین و بنفشه و تر هفت و روغن گل و اندکی سر در سر
 و صندل نرم بنفشه و تر هندی و روغن گل و اندکی سر که در سر مالیدن و حقه نرم بنفشه عذاب و
 بنفشه و نیلوفر و آلو بخارا و ترنجبین کردن و از صندل و کشمش تر و گلاب نخلی ساختن غذا آب جو و عسل

متوجع طین

طین

طین

طین

طین

بان نافع است از برای تشنگی و عطش و برای سستی خردل سوده و لعل سرشته مضاد بر سر نهانند شکر و عسل
 از برای تشنگی و تشنگی را حل کرده جوز بواکوفته باب سرشته بشکل شماره ساخته ایم بوییند حقیق و در عسل
 از نقصان یا بطلان بکری بسیارند و همچون بلاد رانافستت برای انیمرض وقتیکه از ماده سرد و تر و لعل باشد صفت
 آن طفل دراز فضل قسط تلخ و ج ترکی شونیز از هر یک ده مثقال سداب خبیطیا ناز را و نند و جرج التناخ خبیطیه
 شیطیح خردل از هر یک بمثقال مجموع را کوفته بچینه باد و صد و پنجاه مثقال عسل مصغره و ده مثقال روغن کتان
 و چهارم عسل بلاد سرشته کلواها سازند هر یک یک درم و شکر می نیم کلوا غذای گوشت در خوردن همچون
 بلاد و جرج کرم گوشت جایز نیست محمود مرضی است که باطل شود جس و حرکت رلیض حقیقه نافع برای مرض کزاز
 سودا کند صفت آن سناری که بمثقال بسفای فستق می کوفته ده مثقال گلنفته بادیان پیر سیا و شان بابونه گل ناز
 از هر یک دو مثقال پستان سپه دانه هم را کوفته در کلب بچوشانند تا نصف رسد صاف نموده بکری
 قلوب خیار شنبه از هر یک ده مثقال در آن خلکده صاف نموده روغن بابونه و ده مثقال خاک کرده نیکم بدو
 حقه نمایند مالینجولیا یعنی خلیطیاه است داین بیماری با سم سبب نام نهاده اند پس اگر سودا میوی بود و علامت
 سخی رنگ مایل بسایه و سخی چشم و خنده و فرج و عظم نبض و سخی تار و رده مطبوع منضج در چشم
 از قصد اکحل و تعدیل غذا مانند شور باد ماش از گوشت بزغال و بره صفت آن عناب خراسانی ده دانگ از باد
 تخم کاسنی بادرنجویه از هر یک دو مثقال جوشانیده صاف نموده گلقتد آفتابانی یک او قیه داخل کرده صاف
 صاف نموده بنوشند مطبوع سهل که بعد از نضج ماده که اثر آن از قار و رده ظاهر میگردد استعمال کرده
 میشود صفت آن عناب پستان از هر یک پنجاه عدد شاهتره سناسکی از هر یک یک درم بیلید سیاه گاوزبان
 بسفای فستق می کوفته افیتمون از هر یک یک درم گل سرخ چهار درم جوشانیده صاف نموده قلوب خیار شنبه
 ده درم تمهتک و وسیر قند سفید یک سیر ترنجبین دو سیر در آن ملکه ده صاف نموده بیاشانند و اگر ده
 مثقال شیرت خراسانی اضافه نمایند اقوای گردد و اگر سپیس سودا کی صفر او می باشد
 علامتش کثرت اضطراب و غضب و زرد روی و بدخوی و جنک و بیخوابی و حراره بدن خصوصاً
 زرد روی تار و رده است از اشربه شراب لیمو و شراب نارنج و شراب عوره و شراب زرشک با عرق گاوزبان
 بنوشند شراب منضج و سهل درین نوع گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان از هر یک یک درم
 آلبوی سیاه پنجاه عدد تمهتکی سی درم نباتی سه درم جوشانیده صاف نموده قند سفید کصد و پنجاه

نافع است
 تشنگی

عسل
 قنده

پنجه

عسل

عسل

سودا کی صفر او می باشد

منضج و سهل

طبوغه ز سپید
علاج
سودا
علاج
طبوغه ز سپید
علاج
علاج
علاج

داخل کرده بقوام آرد و هر روز پانزده درم باب گرم نموشند مطبوخ مسهل که بعد از نضح مسهل
عنا بخراسانی چهل عدد پوست بلیله زرد شانه ز سنار کی از هر یک بچند درم افیتیمون صغری چهار درم
گاوز بان گلستر از هر یک چهار درم هر هفت که در شقال جو شانیده صاف نموده شیر خشک خراسانی
ده شقال در آن حل کرده صاف نموده بیاشامند طلای نافع است روغن کدو و شیر دختر درم کرده بود
بالند و اگر سببش سوداوی باشد علامتش حب و حر و کونک و کثرت ترس و گریه است چنانچه
نافع بعد از فصد اگر ضرر درک باشد و مانعی نباشد صفت آن گاوز بان گلبنفشه تخم نظمی سفید از هر یک
سه درم بادرنجبویه گلستر از هر یک دو درم پیرسپا و شان سنج سنوسن اصل المسوس از هر یک یک درم
جوشانیده صاف نموده قند سفید داخل کرده یکم بیاشامند که این مطبوخ مسهل که بعد از نضح
ماده مسهل است صفت آن عناب پستان از هر یک چهل و از بلیله سیاه بچند درم بسفنج مستقیم است و خود در آن
در نظمی از هر یک سه درم گاوز بان گلستر بادرنجبویه از هر یک یک درم سنار کی هفت درم جوشانیده صاف نموده
ترنجبین ده شقال در آن حل کرده صاف نموده غار یقون سفید یک درم سوده سرداز و نموده یکم نموشند
و آنرا در جهت تقویت قند سفید با شیراب گاوز بان یا کلاب و تخم بالنگو بدهند و اگر سببش سوداوی لغز
باشد علامتش کسالت و لینت نبض و بطور آن در طوبت بینی و دهان است علاج نافع در تقسیم کلبیدن
یا گلقد و درم عرق گاوز بان و عرق بادرنجبویه هر کدام که باشد بست و پنج شقال حل کرده صاف نموده
یکم نموشند و بعد از نضح مطبوخ مسهل ماکورد در سودا و بدهند و غذا نخورد آب گوشت مرغ مطبوخ در سینه
و زعفران بخورد صرع مرضی است در لنت بمعنی افتادن و نزد اطبا سده ناقصه است در لطن نافع
از بلغم سودا با خون و یا از صفرا و این نادر است علاج صرع بلغم و سودا و استفراغ ماده است بجنون
توقایا و مطبوخ افیتیمون حسب نافع از برای صراع بلغم مخصوص آن مرغی که مشارکت معده باشد صفت
آن ایارج فیترا پوست بلیله کابل غار یقون سفید از هر یک یک درم کوفته بآب حبس از نذ جلا کشته است
است خصا و نافع بر آن نیمه صرع که مشارکت معده باشد صفت آن مسهل الطیبت که در
کوفته به شراب ریحانی شسته بر معده ضار نماید کمادی که از برای صرعی که مشارکت عضوی
بعید باشد چون گشت و پا اول مرتبه بالا اثر از آن موضع را مضبوط بندند پس سبوس گندم و نمک
کماد نمایند آن صغری را که از آنجا بخار بدماغ تنصاع میشود عطوس نافع از برای صرع صفت آن

یا لابند و درم کلنگین در آن گلکده صاف کرده بوشند و غذا نخورد آب باشیره حب القرطم و انزلی
 و ارسینی و زعفران بخورد و عوض آب گلاب و عرق بادرنخوبه بخورد تا پانزده روز برین وجه بگذراند
 و بعد از پانزدهم بختی که در سکه ذکر شد دو سه بار حقنه نمایند پس از استعمال حقنه و استفراغ بفرمایند
 صبر سقوی پیچدرم بوزیدان تر بد سفید خاریقون از هر یک درم یکم کو فحشیه حب از هر یک درم
 دو درم و درین ایام نخود آب کنجشک و کبوتر و کبک و بعد از آن در گوشت و ارسینی و زعفران و زعفران
 و صغیر و زیره و سیل را از آن خسته بخورد و نگاه باشد که با فالج حرارت مزاج بود بسبب آنکه دل و دماغ با هم
 بقاومت کنند پس آنوقت که رطوبت از دماغ فرود آید بقاومت نماید حرارت دل و جگر غلبه کند پس در حال
 سکینت کنند بشراب عرق گاوزبان و غذا نخورد پنج باب لیمو شرب سبب بهارین وقت بود
 داد و باشد که حرارت جنان سست شود که آب پایداد و چون حرارت تسکین یابد باز بمعالجه فالج باز
 کلنگین استعمال در فالج و سایر امراض مغزیه مثل خدر و تشنج و تمدد مغزی و استسقاء و سودا الفینه مفیدست صفت
 آن برگ گلخ تر از نیمه کرده مین عمل مضعه را بقوام آورده چهارمین گل مذکور را بان بیاموزند و چهل زرد در قنار
 نهند و اما استرخاء در عروق است مثل فالج در عصبی از اعضا پس استرخاء بطلان حرکت عضو مخصوص
 باشد و از نیمه است گفته اند که فالج استرخاء نصف بدن است و طول اول نسبت میان استرخاء و فالج عموم و خصوص
 مطلق است در عرف لغوی عربی و نزدیک بعضی هر دو لفظ مترادف اند و استرخاء یک گشت فلج گویند بسبب
 استرخاء بر بدن عصب عرض میباشد و این علاج پذیر نیست و درم نخاع میباشد حلاش در و در تمدد و پست
 حلاش قصد و در ابتدا صندل و قزفل و کشنیز تر و برگه و مید مجوعه یا بعضی و گلاب کنند و در تراب آرد
 خمیزی و در انتها گل حلی سبز و بالونه ضما نمایند و بر قصد جرات نمایند تا غلبه خون متحقق نشود و سقوی
 میباشد اگر حادث شود بعد از آن دفعه قابل علاج نباشد زیرا که دلیل بود بر پاره شدن عصب و اگر بعد از
 دوسه روز عارض شود دلیل بر درم عصب یعنی ماده بدان باشد تنقیه کنند و داروهای محلی و مقوی
 بر موضع ضربه بزنند چنانچه در موضع خود بیاید ضما و نافع ابرامی فالج و استرخاء بسبب و سقوی صفت
 آن گل ارمنی سه درم برگ سر و گلستر از هر یک پیچدرم صبر سقوی دو درم ماشنس بست درم آب گلاب
 شسته ضما نمایند ضما و نافع از بر فالج و استرخاء بسبب ضربه و سقوی و فی که بسبب ضربه ضرری پیدا نشود
 صفت آن عدس شسته درم گل ارمنی صندل سفید و قزفل از هر یک درم شسته ضما نمایند ضما و نافع از هر یک

کلنگین

ضما
 عدس

بگویند و اگر از حر باشد علاجش تر کشید است با کلی طلای نافع از برای تقسیم رغه صفت آن روشن
 گل سرخ روغن مورد سرکه انگوری در هم مخلوط کرده در دست بالند لقمه انیرضی است که روی از کمی نوبت
 کشیده شود بجانب دیگر میل کند و بسبب این میباشد که تشنج آن جانب باشد که بدو میل کرده با سترخان جان
 که از ویل کرده تا هضم علاج آن از تنقیه دادن مار الاصول و دوار المسک جایز نیست در رطوبی و در بسی
 مطلقا جایز نیست و درین ایام خود آب و شیر و حب القرظ و مار السسل اختصار نمایند و بعد هضم در مادی اول نضج
 ماده کنند بار الاصول پس تنقیه کنند بعد دوار المسک حلوا حار دهند و غرغره و مصوعات را تا شیری ظاهر است
 بعد از تنقیه ضادی نافع از برای لقمه گوشت ثعلب یا آهویا گفتار یا گاو کوهی یا پنجه آید کوبیده روغن
 زیت داخل کرده پرس ضما نمایند دوائی نافع از برای لقمه صمغ زرقای خشک پودینه دشمنی بسکه
 انگوری جوشانیده بیالایند و زیر برود و پیشانی بالند متصل آن را بپوشند طار نافع خردل سوخته بسکه
 سینه بر سر طلا نمایند احتمال حرکت موی باشد از بدن بخلاف عادت در عرف گویند که فلان عضوئی
 پرد اگر اختلاج از ریخ غلیظ بود متولد از بلغم باشد کما دانسند آن فصولا بسبب گرمی و تنگ یار روغن فرنیون روغن
 قسط بعد از آنکه آن عضو را بجز حشته الید باشند که سرخ شده باشد طلا نمایند و اگر این تدبیر نافع من
 نبود تنقیه بلغم نمایند با یارح مقوی پنداریون و از جزئیهای غلیظ و جزرات برهنند و اگر اختلاج کسی اول کم
 شود و بعد از آن دایم شود هم لقمه و صرع بود تنقیه بلغم نمایند زکام و ترکه فرد آدن فصول محاط
 از دماغ بجانبند آنرا زکام گویند و آنچه بجانب گلو فرود و نزل خوانند بعضی طبیبان فرق نکرده اند
 اگر از گرمی باشد علامتش سوزش و خارش و حرارت بینی و سرخی چشم است و تقدم سحات دماغ در مثل
 آفتاب مقام داشتن و خوردن دوانا و غذای گرم و مثل آنها نگاه باشد که از حرارت جمیع بدن بود
 علاجش اگر با شلای بدن باشد فصد و اسهال نمایند در مادی بعد از تنقیه و در سافج در اول شد غناب
 و شراب نبغش و شراب نیلوفر دهند و غذا مارا کشیر باشد و با ماش و اسفناخ بخته باشند و اگر از سردی
 بود علامتش گرانی سر و کدورت حواس و کسالت و راحت یافتن بچیزی که سر را گرم نمایند و تقدم سباب
 خارجی مثل آب و هوای سرد که بسرد و اگر غلبه غلطی باشد بعلامت آن معلوم میگردد پس اگر آدمی باشد تنقیه
 کنند و در سوی فراج سافج لطوات و کدوات و شمومات اکتفا نمایند و گفته اند که حمام در اول زکام باره
 و در آخرش نافع و در زکام حار در اول و آخر مفید باشد و ترکه گرم را بشرب خاش و سر زرد را بر شربت بنم

لقمه

اختلاج

زکام

گند ز طبع نافع برای خداوند نزل صفت آن بگفته خشک بچندم اصل السوس منتشر بگفته ده دوم در یک رطل آب
 بچوشانند تا نصف رسد بیا لایند و بست دوم لگند در آن خلکده صاف نموده بنوشند بجز یک شربت است شربت
 از برای نزل صفت آن بگفته دودم رب السوس بکیرم بگفته بسبب چهار شنبه بقدر کفایت کس شده حب از نزل
 بجز یک شربت است حب برای سمال حادث از نزلات یعنی این حب بلم غلیظ را بر آورد صفت آن رب السوس
 را زیاده تخم کزس بر سیاوشان غار لقون سفید از هر یک بکیرم منفر با دم تلخ بچندم فایده هفت دم کوفته
 حب از نزل سومی که چون نزل بسینه زرد منع ریختن آن بسینه کند صفت آن شونیز را بر آن کرده بایشان
 روز در سر که بچسباند پس در پارچه کتان پوسیده متصل بپوشد تا ماده را بجا کشد بچوی
 جهت کشودن بینی در زکام صفت آن باقلا را بسره که تر کرده خشک نموده در آتش اندازند و سبز بخار آن بدین
 بخور دیگر که همین خاصیت دارد صفت آن سبوس گندم را بسره که بچوشانند و سر به بخار آن بدین بخور
 دیگر که چون بینی گرفته باشد و اذنان با بیغ کشیدنی اصالح بکشد صفت آن شکریه سیراب از نزل سبوس
 و فلفل اندازند چون بچسبند شود سبوس با الاغی آن بداند و در امی بر سر داشته باشند تا بینی بکشد و بکین
 می باید که خود را نیکو بپوشند که ناگاه باد نزلد و زحمات زیاد نشود غرغره که منع ریختن نزل بگلو و سینه کند
 صفت آن گلندار فارس حب الاس پوست خشک شاش سفید عدس کشید خشک کزبانج مجموع را در دو پیاله
 آب بچوشانند چون یک پیاله با نزل صاف نموده غرغره نمایند با بچشم در امراض چشم بدانکه چشم
 از بخت پرده و سه رطوبت است غریزی به ترتیب است از طبیعت که ماس استخوان است منظوم ساخته
 قطره که در آفریدگار تعالی به صنع خویش چشم بچسبند پرده و سه آب تقسیم به صلب شیره شبکه زجاجی
 و پنبه پس عنکبوت و بعض عنب فزق و تلخ به رطوبات زجاجیه و جلید به و صید است و قوت بنیای در
 رطوبت جلید است باقی رطوبات و طبقات حوادم و معدات و فی اندر مله ورم ملحه است اگر از خون باشد
 حلاشش خمر چشم و عظم ورم و اشتلا عروق چشم و بسیار و سنج است علامتش تضد قیقاق از جانیه ورم
 است و اگر در هر دو چشم باشد از هر دو دست فصد کنند و حجامت و تلین طبیعت بیشتر بخند از عناق الکوی
 سیاه و گل بگفته است و شیاف ابریش سفیده تخم مرغ با شیر دتر نموده در چشم بچسبند یا بپشت چشم
 طلا نمایند ضماوی نافع صفت آن صندل سح نموده کشیند تر برگ عنب التلخ مرغی تر مجموع را
 کوفته بچسبند بر پیشانی چشم ضماوند و خدا حدس و امشن شیر بادام شیرین با زعفران و یار و غمکنی

بچسبند

بچسبند

بچسبند

ضماوی

و اسفناخ چاشنی داده تر هفت و شکر یا برگ خرفه و کدوی تر با پاکب یار و عن که دو تازه بچته چاشنی داده
 تر بندی و قند بخورند و زرده تخم مرغ نیم پخت اگر قبض در طبیعت نباشد بخورد و اگر مداز صفر باشد علامتش آنست
 که آکاسوس و سحر و دوح از دموی کمتر بود و در دوسوزش و ضربان بیشتر علاجش آنست که اگر مانعی نباشد
 فصد کنند لیکن کمتر از دموی گیرند خون را پس اسهال نمایند بطبیوح بلبله یا بطبیوح خیار شنبه و اگر در دم پود
 بلبله زرد و یکدم کثرتش گرفته آب گرم دهند خوب باشد ضامدی نافع از برای این قسم صداع و دل‌های
 بهد این نام بزرگ قطونا شیر دختر همه در هم آمیخته پارچه را بان تر کرده بر چشم گذارند و اگر یک یا پس
 طبیعت نرم نمایند و شست حکم کرده در گلاب و کشمش خشک یکدم با آب بنیاسینده نبات سفیده در
 داخل کرده وقت خواب بپوشند و اگر مداز بلغم باشد علاتش عظم ورم و بسیار آب ریختن از چشم
 و در دوسوزش اندک گرانی و دوح بسیار شیاف بر رویو مار با لعاب جله کشته و تخم کتان و لعاب گل
 سوده و چشم چکانند ضامدی نافع و تقسیم صبر ستوری حفض که مرکی زعفران آب سوده بر چشم
 ضامد نمایند و غذا نخورد آب بشیره حب القرم بخورد جلاب نافع از برای نفع ماده تقسیم در صفت آن
 بادرنجبویه از یانه از هر یک دو درم صغیر کلنفته از هر یک سه درم اصل السوس یکدم جو شانیده بیالانید
 و کلقتن آفتابی ده درم در آن خلکده صاف نموده بپوشند و اینجک کشته است و اگر کلقتن نباشد در
 کلقتن دو درم بنفشه است بجای کلقتن قد سفیده درم داخل نمایند و چون اثر نفع از فاروره ظاهر گردد
 و اسهال بجز صبره یا بجز بنفشه نکند و اگر مداز سو و اباشد علاتش گرانی و سحر خشک و شیرگر
 رنگ و وجع ناس و اندک سرخی ملتزم بود گاه باشد که سحر در ملتزم نباشد اما یک شیم البته باشد جلاب نافع
 برای تقسیم در صفت آن گاوزبان پر سیاوشان بنفشه بادرنجبویه از هر یک سه درم جو شانیده صاف
 نموده کلقتن آفتابی ده درم در آن خلکده صاف نموده بپوشند و این ماد است کنند تا اثر نفع در فاروره
 ظاهر شود و تقسیم نمایند بطبیوح افیتمون پس شیاف بر رویو ابلعاب کل خطی که بشیر دختر گرفته باشند
 در چشم چکانند و را بترار و آنها شیاف و نیار چون چشم کنند و غذا امش و خود مدینه بره و اسفناخ
 بروغن گاو بچته بخورند و مزید از دینه و سحر بر ساختن و سکه گاوی با نان خوردن بهتر و اگر مداز باد علیظ
 باشد علاتش تمد آن بی گرانی و سیلان رطوبت باشد و گاه باشد که تلبک بر رخ شود و کما و نافع از برای
 در یکی صفت آن بالونه و شبت و صغیر و اکلیل الملک و جله و فوئنج و سداب در آب شانیده سبخار آن برای

شکر یا برگ خرفه و کدوی تر با پاکب یار و عن که دو تازه بچته چاشنی داده
 تر بندی و قند بخورند و زرده تخم مرغ نیم پخت اگر قبض در طبیعت نباشد بخورد و اگر مداز صفر باشد علامتش آنست
 که آکاسوس و سحر و دوح از دموی کمتر بود و در دوسوزش و ضربان بیشتر علاجش آنست که اگر مانعی نباشد
 فصد کنند لیکن کمتر از دموی گیرند خون را پس اسهال نمایند بطبیوح بلبله یا بطبیوح خیار شنبه و اگر در دم پود
 بلبله زرد و یکدم کثرتش گرفته آب گرم دهند خوب باشد ضامدی نافع از برای این قسم صداع و دل‌های
 بهد این نام بزرگ قطونا شیر دختر همه در هم آمیخته پارچه را بان تر کرده بر چشم گذارند و اگر یک یا پس
 طبیعت نرم نمایند و شست حکم کرده در گلاب و کشمش خشک یکدم با آب بنیاسینده نبات سفیده در
 داخل کرده وقت خواب بپوشند و اگر مداز بلغم باشد علاتش عظم ورم و بسیار آب ریختن از چشم
 و در دوسوزش اندک گرانی و دوح بسیار شیاف بر رویو مار با لعاب جله کشته و تخم کتان و لعاب گل
 سوده و چشم چکانند ضامدی نافع و تقسیم صبر ستوری حفض که مرکی زعفران آب سوده بر چشم
 ضامد نمایند و غذا نخورد آب بشیره حب القرم بخورد جلاب نافع از برای نفع ماده تقسیم در صفت آن
 بادرنجبویه از یانه از هر یک دو درم صغیر کلنفته از هر یک سه درم اصل السوس یکدم جو شانیده بیالانید
 و کلقتن آفتابی ده درم در آن خلکده صاف نموده بپوشند و اینجک کشته است و اگر کلقتن نباشد در
 کلقتن دو درم بنفشه است بجای کلقتن قد سفیده درم داخل نمایند و چون اثر نفع از فاروره ظاهر گردد
 و اسهال بجز صبره یا بجز بنفشه نکند و اگر مداز سو و اباشد علاتش گرانی و سحر خشک و شیرگر
 رنگ و وجع ناس و اندک سرخی ملتزم بود گاه باشد که سحر در ملتزم نباشد اما یک شیم البته باشد جلاب نافع
 برای تقسیم در صفت آن گاوزبان پر سیاوشان بنفشه بادرنجبویه از هر یک سه درم جو شانیده صاف
 نموده کلقتن آفتابی ده درم در آن خلکده صاف نموده بپوشند و این ماد است کنند تا اثر نفع در فاروره
 ظاهر شود و تقسیم نمایند بطبیوح افیتمون پس شیاف بر رویو ابلعاب کل خطی که بشیر دختر گرفته باشند
 در چشم چکانند و را بترار و آنها شیاف و نیار چون چشم کنند و غذا امش و خود مدینه بره و اسفناخ
 بروغن گاو بچته بخورند و مزید از دینه و سحر بر ساختن و سکه گاوی با نان خوردن بهتر و اگر مداز باد علیظ
 باشد علاتش تمد آن بی گرانی و سیلان رطوبت باشد و گاه باشد که تلبک بر رخ شود و کما و نافع از برای
 در یکی صفت آن بالونه و شبت و صغیر و اکلیل الملک و جله و فوئنج و سداب در آب شانیده سبخار آن برای

و آب انرا نطول نمایند و نقلش را کم نمایند و دوی هست که آنرا پوئلی گویند نافع بود برای رمد صفت آن
 بوده زیره سفید شکر تری اجزا مساوی کوفته در پارچه کتان نازکی بسته بر چشم و گرد آن بگردانند و اگر چشم
 در چشمه زیاد بود اجزای آنرا کور را باب سوده بر پنبه چسبانیده بر چشم نهند پوئلی دیگر از مالیف ابلها هفتاد تا
 از برای رمد صفت آن زرد چوب سوده زاج سفید فر دار سنگ فلفل سفید تو تیار سبز انیون هم که کوفته هم
 آمیخته در چند پوئلی بشند مقدار دوسه ماشه باب تر کرده بر دو چشم بگردانند و صاحب مطلق بر
 باید که از دود و غبار سر ما و گرد و روشن و سفیدی و بر یک چیز نگاه کردن بسیار بی آنکه نظر از آن بگذرد
 و از مجامع بسیار اثر از نماید و از گرسنگی مفرط و امتلا و خصوص در غشا و از چیزهای به بخار نازک مثل
 سیر و پیاز و کزنب و شوربها و ترشیه های بسیار ترش و بیدار خواب مفرط اجتناب نماید طریقه
 نقطه شخیصت بر سفیدی چشم بسبب کشودن رنگی از طمخ خون کبوتر یا فاخته خاصه آن خون که از زیر خون
 بر کشند و بیرون آید در استراحت ارضی بان ضم کنند و در نتهب آبل کلیل الملک باللب حلیه شسته با ضم
 کنند و بر چشم چکانند و اگر از زودت سفید و کشیدگی خشک گلاب چسبانیده در چشم چکانند نافع است
 و اگر بیدانه داخل نمایند بهتر است سیل غشائیت که بر سطح طمخ متولد شود از اجسام غریبه که مشابه
 رگها باشد در غشاء رقیق در هم یافته گردد علاجش فصد کردن و سهیل دادن و شیاف احمدین
 شیاف احمدیاد و شیاف دینار کون در چشم کشیدن نافع و اگر غلیظ باشد باید داشت **جرم عین**
 رضی است که یک چشم درشت و سرخ شود با غارش آب ریختن و بوشش و دانه های خورد که سر مای او سفید
 باشد پوست تنک از آن جدا گردد و یاد آنها باشد بصورت دانه انجیر شیاف احمدین و شیاف سماق کشید
 در چشم بعد از فصد قیقال و اسهال تقرضه نافع است و در نوع آخر شیاف احمدیاد و شیاف انحر
 چشم کشیدن بعد از فصد و تقیه نافع است **جساء الاجمان** علی است که یک چشم سخت شود
 چنانکه هر وقت بیدار شود چشم نتواند کشاد تازمانی که دست باله ضامنی از برای اینعلی صفت
 آن کلینفته و گل خطی باب نیخته ضام نمایند و گردا بر بخارات گرم و چشم را باب گرم شستن سوده و از
 سلاق رضی است که یک چشم غلیظ شود و غارش ماشه باشد و مژه بریزد و در استراحت
 انمرض سماق را کجا چسبانیده در چشم بچکانند ضام نافع از برای سلاق در زمان ابتدا صفت آن
 برگ خرفه تر برگ کاسنی تر کوفته روغن گلخ داخل کرده ضام نمایند **طلای** که همین صفت دارد

کف

کیم

کیمین

کیمیا

کیم

کیمای

با طریقی شیرین نمایند و اگر خشک و خلاق و داغ بود استعمال مرطبات و داغ از اخذیه و آب شکر به نمایند و روغن
 و روغن نعنه بادام در گوشن بچکانند و از جماعت و ریاضت اعراض نمایند و حول جان و آب
 در گوشن آنچه در باب کرم مذکور شد در اینجا بکار آید و جهت دخول آب در گوشن بر یک پای که جای
 آن گوش بود بایستد و گوش را بر کف دست نهاده چند بار چربند تا آب بیرون آید یا بشوره
 بر گوشن بند و بکند یا چوب بادیان که خشک باشد بگیرد و کمی از آن را در گوشن بند و طرف دیگر را
 چرب کرده مستعمل سازد تا شفت آب از گوشن کند **طریقی** کرمی آنکه مولدی بود یا عارض
 بود از ببری یا از فسق عصب مفروض بواسطه ضربه یا سقطه قابل علاج نیست و آنچه در تب ما باشد بواسطه
 تضاعد آنچه صفرا بدماغ علاجهش سهل صغیر باشد مثل شیر خشک و مطبوخ بنیلید و تمهت
 نبوشند قطوری نافع در تقسیم طرش روغن گل باندگی سر که بچوشانند تا سر که برود و روغن باند
 گوشن بچکانند و روغن مذکور را با روغن کدو یا روغن بادام شیرین بچکانند و شراب آلوده شرب
 و شراب نعنه و شراب تمهت می نبوشند و آنچه از سنجین اخلاط غلیظه آلت سمع باشد علاجهش نفع
 ماده است بشرب سطلونودوس پس تقیه است با یاج فقیرا و حب قوقا یا روغن بادام تلخ دریت و
 روغن نرب و روغن قسط در گوشن بچکانند و دمای چرب مولت از برای اکثر امراض اذن صفت آن
 یا بونه اکلیل الملک فرنجوشن و قای خشک پوست خشخاش عنب الشلب اسطونودوس استن
 مساوی در یک کرده آب روی آن کنند و سر آنرا محکم بگیرند که در وقت طنج بخار آن بدر رود پس چاشنی
 باقیش ملایم و چادر بر سر گرفته دیگر در زیر چادر برده سر آنرا بگیرند و در گوشن را بخار آن بدارند
 آید پس دیگر را بر آورده چادر را بر خود بچسبند و صبر کنند که عرق بر طرف شود و اگر ماده انیمض غلیظی بود
 داشته باشد و وزن کمی از او به داخل نمایند و آنچه از افتادن چیست در گوشن بود علاجهش آنکه روغن
 بادام در گوشن بچکانند و عطسه زنده یعنی بگیرند تا بیرون آید و آنچه از تولول و گوشت زیاد شود علاجهش
 بریدن است اگر ممکن باشد **باب چهارم در امراض الف رعات** یعنی خون آمدن از بینی
 اگر در مجرای باشد منع جایز نباشد الا بوقت افراط و آنچه از امتلا و غلبه خون باشد نیز منع نباید کرد تا بوی
 گرها و سرخی و گرانی بدن زایل نشود و آنچه از حدت و تیزی خون باشد علاجهش آنست که آنرا کنگر آید
 و خون رقیق و با حرارت بود علاجهش منبذ از فصد قیصال تسکین و تغلیظ خون بشرب عنایاب بر خشک

دخول با...

لا...

علائق آن در این...

ب...

ترک سردی و تری صفت آن قرضل مصطلح است که گوئی تم بندی گل سرخ گمان فارسی سبب الطبیح زلسر و
 اجزا مسادی کوفه تخینه ترن و نایبها پیا بشند در و دندان از اجزای آن است که از آب سرد
 تسکین یابد و اگر از غده خون بود فصلا و جفامت کند و اگر از صفرا بود مطبوخ حلیله دهند **ضمضه** نام از برای
 درد دندان از گرمی صفت آن عن الثعلب زیر البیج پوست خشکش آبیچ شایده صاف نموده سرکه و گلاب
 در و عن گل سرخ و انکه دره **ضمضه** نمایند اگر تسکین یابد بهتر و الاقاری ایقون بر موضع در و بند و قدری موم بالا
 آن بندند و اگر از سردی باشد **ضمضه** که نافع است از فویج صمغ عاقرقورح زیر البیج در آب جوشانیده
 نموده **ضمضه** نمایند و قدری عاقرقورح در دندان گیرند اگر تسکین یابد بهتر و الاقاری بر شش بخورد و بر موضع
 در دهند و باید دانست که هرگاه گوشت بن دندان که آنرا زله گویند آنرا سداشته باشد پیش از آن
 شده باشد و در این قبول **ضمضه** و از آن خون می آید بر کندن دندان در صورت مضرت و اگر زله قوی و ناما
 سداشته باشد و درد در دراز دندان بود و سوراخ درختک در آن پیدا شده باشد بر کندن آن فیدست و اگر در
 بود گاهی بکندن دندان تسکین یابد بجهت تحلیل ماده و گاهی نیاید و گاه باشد که سبب درد دندان در بود
 تبلیغی گرم که در بیخ دندان تو کند تجوری نافع از برای درد دندان تخم کند ناخم پیاز زیر البیج کوفته با پیس
 برکت شند و دندان را بجای آن بدارند و اگر خواهند که دندان را بکنند بی آنکه آهین بدانند رسانند قدری عاقرقورح
 را یکماه در سرکه یکساله اندازند که تا مثل خمیر شود بر دندانها بنهند و دندانهای صحیح را محافظت نماید که بدانند
 حرس یعنی کنیزی دندان بگردد آلو و خرفه و برگ سرفه بخاید که زایل میگردد و موم با منز بادام نیز همین عمل
 نماید و صمغ و باد و روغن مالیدن هم مفید بود و **ضمضه** شیر تازه گرم نیز مفید بود و گاه بود
 که از خوردن چیزهای سرد دندانها را حالتی پیدا آید که هرگاه چه چیز سردی آن برسد در دندان زد و تخم
 مرغ گرم دندان گرفتند دندان نهد چند کت و چنان گرم که از گرمی آن آب از چشم بیرون آید ضرر
الاسمان فی النوم یعنی دندانها بر همزدن در خواب روغن قسط بر فلکین مالند و بایوند و قیوم
الاسمان یعنی جیندن دندانها نیز از پیس بود قابل علاج نیست و آنچه از طول
 مرض باشد یا از کثرت ریخ در ریاضت بی آنکه گوشت آه را آفت و نقصانی رسیده باشد علاجهش خلاصه
 در طلب و سمن است چون گوشت بزغال و بره و مرغ فربه و سنون قابض بگا داشتن و آنچه از استخوان
 آه باشد علاجهش گذشت سنون نافع از برای حرکت دندانها **بسیان** است صفت آن کند که سنا

در دندان
 ضمه

سبب

بسیان

الاسمان

زراوند ملجج دم الاخوان ایرس کوفته پیخته برین دانهها بپاشند و اگر از ضرب و سقطه بود علامتش استعمال سنون بار و قافض است **الشقاق لسان** یعنی شگافتن زبان انیمرض از حرارت و خشکی و ماغ میباشد علامتش بن رقطونا و بهدانه و برگ خصره در دمان گیرد و باد رنگت بپزند و در هم مالند و کفت که از آنجا بیرون آید بر زبان مالند و اگر از اخلاط معده باشد معده را پاک گردانند و از غذاها گرم و خشک اعراض نمایند و تعدیل معده کنند و ارام لسان اگر از خون باشد علامتش خشکی زبان و در دمانه و باقی علامات غلبه خون است **مضمضه** نافع در تقسیم خون استعمال کرده شود بعد از قصد و اخراج خون و تلین طبیعت صفت آن عینب الثلب آب کاسنی تازه آب خرفه تر آب کاهوتر آب شاه توت مضمضه نمایند و اگر صفر باشد علامتش زردی زبان و شورش و شدت در دست و لبها با که زبان با وجود دم جوشش کند مضمضه که در رموی مذکور شد بعد از اسهال صفره بطبیوح بلیله نافع است و اگر از بلغم باشد علامتش سفیدی ورم و کثرت لعاب مان است مضمضه نافع در تقسیم بعد از حقیقه نمودن بحقیقه که در آن ترید و خم حفظ باشد حنفت آن صغر نموده با العسل شسته مضمضه نمایند و اگر از سودا باشد علامتش سیاه خشکی و در شسته زبان است مضمضه نافع در تقسیم چون استعمال کرده شود بعد از اسهال سودا بطبیوح افیقین صفت آن آنجیر زرد لعاب گل خطی بر وزن غنچه مضمضه نمایند و **وجاع لهما** یعنی ملازه بقرسی اگر ک نامند اگر از خون باشد علامتش سر و آماس و درد گلو و باقی علامات خون باشد مانند دردی زیر اکسم ملازه کم بود مضمضه و غوغه نافع در تقسیم بعد از قصد قیصال صفت آن سماق بسکه و گلاب خیسانیده صاف نموده غوغه نمایند و اگر از صفر باشد علامتش نخس بود یعنی مثل سوزن در آن موضع فرو بردن و بسیار حرارت و خشکی دمان و در زپاده نعر غوغه نافع در تقسیم بعد از تلین طبیعت آبی سبنا و تر سب که شیر خشک در آن حل کرده باشد صفت آن آب کاسنی تازه و آب عنب الثقلاب آب خرفه تر و شاه توت در آن حل کرده غوغه نمایند و اگر از سودا باشد علامتش محکم و صلابت دم و سیاهی رنگت غوغه نمایند غوغه دیگر فلوس خیار شیر آب عنب الثقلاب حل کرده صاف نموده غوغه نمایند و اگر از بلغم باشد علامتش نخس آماس و سفیدی رنگت و در نهبایت لنگ است غوغه نافع در تقسیم صفت آن خرد کوفته با یکبار و گلاب و کچین داخل کرده غوغه نمایند و اگر از سودا باشد علامتش محکم و صلابت دم و سیاهی رنگت غوغه نافع در تقسیم چون استعمال کرده شود بعد از اسهال سودا بطبیوح افیقین صفت آن صغر حلیبه بر کتاف

الشقاق لسان

ادام لسان مضمضه

ادام لسان

۲۲

۲۲

سنگ سبزه

خناق

بخیز زرد تخم حطمی در آب جوشانیده صاف نموده بایکاره و گلاب داخل کرده غرغره نمایند **سنگ سبزه**
 یعنی فرود آمدن ملازه اگر از سردی و تری باشد با پنجه در در لهاته بلغمی نذکر شد علاج نمایند و به باز و دندان
 و شب نیامی و برگ و سوده ملازه را بر دارند و گاهی سریش و سوسیس گندم را س که سرشته بریا فوج طلا
 نمایند و بعضی علاج انقیصم را بر بیدن گفته اند اما بریدن کجا از خطر نیست **خناق** و النفس شش و دل و عروق
 است و خناق یا بسبب هم اوزن و عضلات اطراف لوزن و عضلات بیرون است و انقیصم را خناق مطلق
 گویند پس این آماس اگر از خون باشد علامتش سحر روی و مری رگهای زبان و علامات غلبه خون بر تمام
 بدن باشد غرغره نافع در تقسیم چون استعمال کرده شود بعد از فصد فیقال و حجامت سابقین و تلین طبیعت
 نرم صفت آن ریشانه توت و آب کشیده تازه و گلاب و سرکه حل کرده غرغره نمایند چون درم متغیر شود و زرده سر
 گردانگشت با آلتی بر آن بالند تا بکشاید و اگر صفر باشد همین غرغره نمایند بعد از فصد و تلین طبیعت
 آب نوع عتاب و زرد آلو و تمر بنندی و بنفشه و در آن شیر خشک ترا س که حل کرده صاف نموده بنوشند
 از ملغم باشد علامتش سحر روی و چشم و سفیدی زنگ بسیار رفتن لعاب بن دندان و درد آنک شدت و
 حلق و شوری طعم دمان است غرغره نافع در تقسیم بعد از حقه حاد که در آن ترید و شخم حطل باشد صفت آن سسل
 باب کاه حل کرده غرغره نمایند و دیگر صفت آن رب انحر یا آب طنج بخیز زرد حل کرده غرغره نمایند غرغره دیگر بخیز
 عسل یا سکنجبین **عصمه** باب ترب حل کرده خردل سوده داخل نموده غرغره نمایند و اگر از سودا باشد علامتش
 تند و موضع درم و تیرگی و سیاه رنگ علیل یا بل بزنگ بیل و خشکی و تری دمان است و غرغره ناک در بلغمی
 ذکر شد در تقسیم نیز نافع است چون استعمال و صلابت کرده شود بعد از فصد با سلیق و حقه متوسط میان حال دمان
 و سبب خناق درم عضلات بیرون حلق است یا بدر رفتن مهرهای گردن از موضع خود بسبب ضربه و سقوط یا بواسطه
 مواد یا ریاح غلیظه که در میان مهرها در آید یا شش که در عضلات حادث گردد این **را خناق** **کلبی** است
 و از این خناق مطلق مراد نباشد علامتش که در بیض قادر بر حرکت سر نباشد بجهتی از جهات و بر کشادن
 دمان البته قادر نبود و قتی که از بیرون رفتن مهرهای گردن باشد از جای خود و اگر از درم عضلات خارج بود
 گاه باشد که توان دمان کشاد پس اگر از درم عضلات باشد تنفیه نمایند فصد و حقه متوسط همان دفع
 از برای خناق حادث از بیرون رفتن عضله از موضع چون استعمال کرده شود بعد از فصد و حقه متوسط
 و در فقرات بموضع خود با صفت آن نفاث بعد از می گردندی مرکزی صاف آقا قیا صغر طری سرش کلبی

سنگ سبزه

در بسیار بودینه آب جوشانیده صاف نموده نوره نایند و نافع است آن قسم از بجمیل مرابو عمل بسیاره دانه خوردن
 و اخیر و پسته بریان کرده شود و مویز و یا از سوسن مزاج خشک میباشد علامتش آنکه با گرفتگی آواز حلت و صفایند
 میباشد و در شستی و در بیشتر حد و شایمال از گرد و غبار رود و میباشد علامتش روزه غنیمتانه بار و عن باوم
 بار و عن که در آنکه ملک تجرع کردن و لعاب بزرقطونا بالعالمین و قد سفید و نبات خوردن و شورابی مرغ فر به
 و در الشیر و گوشت بزغال و بز و اسفانخ خوردن و از تخم گلفن احترا کنند و یا از دم حنجره و قصب ریست علامتش
 حاتم معتدل الهوا و معتدل الحار باشد و در تخم آب بر سرد کردن و خوردن زرده تخم مرغ نیم پرشت گرم و شور با
 حلیم گندم و با قلا و اسفانخ و مغز بادام شیرین و شراب برفشته و قد نبات سفید یا تخم ریجان و بزرقطونا و
 پالوده قند و یا ترنجبین بار و عن بادام شیرین خوردن نافع است ضعیف النفس یعنی تنگی نفس اگر از بلغم
 باشد علامتش خرخر در سینه و سرفه بر آمدن بلغم و تنگی نفس در وقت حرکت و اگر از سرفه بلغم بر نیاید خوف است
 است شراب منبج است در تقسیم صفت آن زود فاش خشک است درم اخیر زرد مویز منبجی از هر یک عدد صغیر بادیان
 تخم خطمی از هر یک یک درم بسیار اصل السوسن است سیده از هر یک دو درم نبات سفید یکصد و پنجاه درم با سوسن
 سازند شترخی هر روز یک اوقیه و بعد از نفعی و اسهال تنفیه کنند و اگر تنگی نفس از سودا باشد دوا را که
 جلد نافع است دوا را که کت نیز نافع است و اگر از حرارت دل باشد بواسطه کثرت بخارات علامتش غشیم
 و تنگی و سوزش دل است دوا می نافع در تقسیم که مسکن حرارت قلب است باید که استعمال کرده شود این دوا بعد از
 قصد با سلیق صفت آن شتر صندل با شرب نیلوفر لبرق کاسنی و عرق کاوزبان و شیر تخم خرفه مقطر در
 کرده بوشند طلای که بر سینه بالند نافع بود صندل سفید با کث نیز تر و آب کاسنی تر سوده بر سینه بالند
 و اگر از استر فاعضلات سینه و ضعف حرارت تعزیری باشد علامتش تنبیه نبض است و نفس برینثال
 کسی زنده که گرسنه باشد و نار است بشنید و گردن راست ندارد نفس بر نیاید و اول از نفس گشاد و دوم بر
 انقباض نبات منده علامتش علاج فایح است و روزه قسط بر سینه مالیدن و اگر از خشکی ریه باشد علامتش
 باریکی آواز و سرفه خشک و کم شدن آن از خوردن ترهها و علامتش خوردن کشک گوسفند بزغال
 و بره و منر بکله که شیر بز تازه داخل کرده باشند و قد سفید با عرق بید خشک و عرق کاوزبان و از سوسن
 و آمار شیرین و شفا لومی تواند خورد و سماح یعنی سرفه آنچه در ذات الحجب و ذات الصدر و ذات الریه
 و عمل و درم جگر باشد علامات آن مذکور خواهد شد بدانکه سرفه گاهی خشک میباشد و گاهی تر و سرفه خشک

در تنگی نفس
 در سرفه
 در سینه

علامت

علامت

که بان پیس بر نیاید و این سرفه از نزله رقیق و نزلات ساده میباشد که پیوسته از سرفه فرود آید علامت آنست که دست وقت خواب زیاد میشود و نیز قصبه و هلق خاریدن گیرد و سرفه آید اگر زود بلاج پردازند بهتر و الا خوف سل باشد علامتش مع نزل است بخوردن شراب خشمخاش غوغه نامف در تقسیم صفت آن عدس پیوسته خشمخاش گل سرخ بزر البیج عنب التلب گنار فارسی جوشانیده صاف نموده غوغه نامفد حباب سعال که بده را غلیظ گرداند و منع میلان کند صفت آن خشمخاش سفید بزر البیج تخم کاهو قشر منور تخم کدو منور تخم خیار شبانه کثیر صبح عربی افیون زعفران کوفته خجسته بلعاب بیدانه کبیره جبهاسازند و پیوسته در دانه گیرند و چیزی درشت و خشن بر سر مالیدن در تقسیم نامف است و نیز سرفه از سوز فراخ گرم خشک در شش میباشد علامتش زیادتی سرفه در وقت حرکت و گر سنگه و بستگی و حرارت هواست بالاغری بدن و سحرش نبض و تسکین یافتن در هوا و حرکت از خسخانه و امثال آن علامتش خوردن کشک شعربت یا مرغ و کدو و اسفناج و سرفه آتشا جیدن شراب قصبه و شراب نیلوفر بالعباب بیدانه و لعاب بزر قطونا و عرق کاسنی و عرق کباب و زمیو ما انار شیرین طلای نامف در تقسیم صفت آن صندل سفید سوخته برگ خرفه تر کشینه تر و تراشده کدو و کلاب سرشته پیوسته بر سینه بالند و از سوز فراخ سرد شش نیز میباشد علامتش ضد انجیر نامست که در سوز فراخ حار و کشد علامتش خوردن کلنگیدن است و غسل از میو ما انجیر و میو منق و منزه پسته بادام و خدانا منجذ از خوردن کلاب و لوبیا بطین بزر عفران و دارچینی و سینه را بر روغن مای گرم چیره نمودن و یا از جوشش قصبه ریست و اینها اسرافواع سعال است علامتش آنست که از چیزی خوردن و غبار و دود الم یابد و نیز از هوای گرم خوردن نیز علامتش فصد باسلیق و خوردن سهیل صفر است و بد بزر سوز فراخ حار ریبه نمودن و یا از جوشش قصبه ریبه است و دود و غبار بسیار گرفتن علامتش اول لعابها و شور یا مای جرب و فالوده جانست و سوز فله است که بان پیس بر آید و این سرفه یا از امشای خون و صفرا می باشد علامتش عظم نبض و حرارت بدن و سرخجاری و می و از هوا و آب سرد راحت یافتن و بیشتر با این سرفه چیزی بر نیاید اما چون گاهی چیزی از او بر می آید از قسم بر آورده باشند علامتش فصد باسلیق است و آنچه در سرفه گرم گفته شده از آن شراب و آنچه و ضماد عمل باید نمود و یا از اخلاط غلیظ میباشد علامتش خرد در سینه و بر آمدن چیره نامی غلیظ علامتش مثل علاج شقیق النفس است و باید دانست که هر چه اگر ترشی دهند سرفه را زیاد کند و اگر شیرینی دهند بصفرا مستحیل گردد و درین تلخ نشود و پس شراب نیلوفر که در آن خاصیت هست که بصفرا مستحیل نمیکرد و باید در اول تلخ

در بعضی اشخاص شایده شد که تری از اسهال آنها کرده پس اگر امتحان کنند برادان تری در بعضی سرها که اسهال
 بود از ثواب دور نیست **لقب الدم** یعنی خون بر آمدن بسره اگر اندک بود بسره اندک آید از حنجره و قصبه
 ریه باشد علامتش غرغره بقابضات است و پیوسته گل بار منی و صبح عربی در دهان نگاه داشتن و از گرمی
 زردن پر نیز نمایند و اگر سرده بسیار آید و برنگ سرخ بود از سینه و اگر نیم رنگ بود از شش است و در جمیع
 اقسام فصد کنند از باسلین یا اسلیم و شراب الاس و قرص کبریا دهند و غذا بپزند و با قلیا یا بشیره هم
 دهند و اگر ضعف غالب باشد و تب نباشد با مرع دهند و اگر تب باشد مارا شیر دهند و از میوه نامرد
 و آبله شیرین دهند **ذات الریه** دم گرم بود در شش از صفرا باشد با خون یا بلغم شور شستن علامت
 تب دایمی و سرده و گرانی سینه و تنگی نفس و درد از سینه بجانب شیت و انتفاخ و سرخی روی چشم
 و عطری پلک چشم و تشنگی خشک زبان و نبض موجی و شبات و در بلغمی سرخی روی چشم و جارت
 کمر بود لیکن گرانی و شبات بیشتر باشد علامتش فصد با سلیم است و تلین طبیعت تمیل شیر خشک و
 و حیره بغشه و غذا آتش جو از اشربه شراب غلات و نیلوفرو و شراب بغشه و شراب انار شیرین با عرق کاه
 وقت غلبه جارت شیره تخم خیارین و شیره تخم کاهود دهند و در بلغمی پر سیاوشان تخم حطمی اصل السوسن
 دم جوشانیده صاف نموده یکی از اشربه مگوره داخل کرده بدین صفا و نافع در ابتداء ذات الریه
 آن آرد جو کلفت کوفته گل حطمی سفید سرشته نیگرم بر سرینه ضاد نمایند و قیر و طیک از موم سفید در روغن زیتون
 بر سینه مالند و در آخر نیز ضاد مذکور تخم کتان زیاد کرده ضاد نمایند **حسالت** که دایم در ریه
 نثر تخم کدو و شیرین منو تخم خیارین خشکانش سفید منغز بادام شیرین تقشیر از برایت دم کلفت در وقت
 رالسوسن یکدم تر نجبین پاک کرده بوزن مجموع ادویه کوفته بچینه بلعاب بهدانه سرشته جبهان
 بر کوبیده انگ و سر انگشت بر آن نهند تا پهن شود بکار بر بند **سل** مرض سل پیشش نمود و لازم
 آنست حمی اوقیه و بعضی کتان باشند که اگر پیشش ایشان نضرع نباشد لیکن حال ایشان مثل حال
 سلولان و ایشان کسا باشند که در سینه ایشان جمع شده باشد و مجاری نفس را تنگ و
 گردانیده و مجاری دم زدن را تنگ گردانیده و سرده صحت و ضعف و لاغری و کاهش بدن پدید آید
 و این مرض اگر چه فی الحقیقت سل نیست اما چون در عوارض شریک است پس سل خوانند اما سل حقیقت
 که قرص شش باشد علامتش از دم تب و قیه و سرده و بر آمدن مده بسره است و فرق میان مده بلغم

تصیح

تصیح

تصیح

تصیح

تصیح

گشت که مده با خون و شکم شیرین آید و بد بوی بود خاصه اگر برش نهند اگر آب اندازند بعد از زمانی در
 نشیند و بدانکه مرض سل اگر در است با بود هنوز جدا است حکام نرسیده باشند چنین گفته اند که اگر جدا است حکام رسیده
 باشد و شیخ الرئیس گفته که علاج پذیر نیست و طبیعت که متوجه علاج او میشود از برای تسکین عوارض نیست
 که دست جیات بصورت نگیرد و علاجش در اول مر که خون بر آید قصد با سلین کنند و خون اندک آرند و
 آنچه از خون بر آرد بچند کرت بر آرد پس قرص که با شتر حساب الاس دهند و تا سیرق نمایند و بدانکه در
 ووق حیل باید کرد که شکم روان نشود که اگر شکم کشاید بکشد شود و قرص سلول او قویک شکم کشاید باید داد و صفت
 آن گلستر نشنیدم طباشیر گل ارشی از هر یک چهار درم کوفته بچته بلعاب بنر قوطا سرشته قرصها سازند شرفی
 بگیرم با شرب سفرجل یا بادوغ دهند و غذا حدس و ما شش با شیر تخم ششامش و شیر مرغ بادام بدست
ذات الجنب مشوصه و برسام بعضی افاضل دنیا هر یک در کرده اند بیان آن در رساله خارج
 عالی نیست و این بر فرم کرم است در حجاب داخل با حجاب طبر یا حجاب یا عضلات داخل با عضلات خارج
 در فرم تسه آنز چون در خارج است محسوس گردد و علامت شش بر لازم و وجع ناخوردن و نبض منشاری
 سرع متواتر مختلف الاجزا و در بلندی و پستی و صلابت شش پنهان و تکی نفس و سرفه خشک در ابتدا و آواز خشن
 بر آید علاجش قصد با سلین است از جانب وجع بعد از دویم یا سوم با قصد کنند بشرط احتمال ریض و غذای
 جو یا اسفناخ دهند و از شرب شتر عنبات شرب نیلو فرو شتر بنفشه بالعبا بیدان دهند و طبیعت را نرم دارند
 ضاد نافع در ابتدا و گل بنفشه آرد جو بلعاب گلعلی شسته ضاد نمایند **ذات الصدر** در دم حجاب است که سینه
 و جیس میکند اگر در جانب سر سینه بود ذات الصدر گویند و اگر در جانب مهره امی پشت بود ذات الجنب
 خوانند علامت ذات الصدر در بود در درادی سینه از تعب بجز تا فرم مده و عدم قدرت طلیل نظر کردن
 بر زمین آسمان و از تکیه کردن بر پهلوی یا پشت راحت یافتن و علامت ذات العرض احساس درد در
 بر و شانه و بر پشت تکیه زده بجانب راست و چپ نگاه نتوان کردن و در وقت سرفه زحمت بسیار رسد و علاج هر دو
 ذات الجنب است الا که در اول ضاد بر سینه و در دوم در میان بر و شانه باید نهاد **حشقان** طپید دل بودن از
 اعتدال باشد سبب آن سوء فرج ساده میباشد یا بادی و علامت سوء فرجات بتکرار بگویند و سافج را بتدیل
 و با بیهوشی و تغیر تدریج نماید و در مبدلات و سهلا مقوی دل مثل گاوزبان و بادرنجبویه و زعفران لازم دارند و از
 زمان میباشد علامت و علاج در آن خواهد آید و قلبیه کرم مشک عین محمد و همین ابرشیم زعفران و نقل شاه مسفر

ذات الجنب مشوصه و برسام بعضی افاضل دنیا هر یک در کرده اند بیان آن در رساله خارج عالی نیست و این بر فرم کرم است در حجاب داخل با حجاب طبر یا حجاب یا عضلات داخل با عضلات خارج در فرم تسه آنز چون در خارج است محسوس گردد و علامت شش بر لازم و وجع ناخوردن و نبض منشاری سرع متواتر مختلف الاجزا و در بلندی و پستی و صلابت شش پنهان و تکی نفس و سرفه خشک در ابتدا و آواز خشن بر آید علاجش قصد با سلین است از جانب وجع بعد از دویم یا سوم با قصد کنند بشرط احتمال ریض و غذای جو یا اسفناخ دهند و از شرب شتر عنبات شرب نیلو فرو شتر بنفشه بالعبا بیدان دهند و طبیعت را نرم دارند ضاد نافع در ابتدا و گل بنفشه آرد جو بلعاب گلعلی شسته ضاد نمایند ذات الصدر در دم حجاب است که سینه و جیس میکند اگر در جانب سر سینه بود ذات الصدر گویند و اگر در جانب مهره امی پشت بود ذات الجنب خوانند علامت ذات الصدر در بود در درادی سینه از تعب بجز تا فرم مده و عدم قدرت طلیل نظر کردن بر زمین آسمان و از تکیه کردن بر پهلوی یا پشت راحت یافتن و علامت ذات العرض احساس درد در بر و شانه و بر پشت تکیه زده بجانب راست و چپ نگاه نتوان کردن و در وقت سرفه زحمت بسیار رسد و علاج هر دو ذات الجنب است الا که در اول ضاد بر سینه و در دوم در میان بر و شانه باید نهاد حشقان طپید دل بودن از اعتدال باشد سبب آن سوء فرج ساده میباشد یا بادی و علامت سوء فرجات بتکرار بگویند و سافج را بتدیل و با بیهوشی و تغیر تدریج نماید و در مبدلات و سهلا مقوی دل مثل گاوزبان و بادرنجبویه و زعفران لازم دارند و از زمان میباشد علامت و علاج در آن خواهد آید و قلبیه کرم مشک عین محمد و همین ابرشیم زعفران و نقل شاه مسفر

در چینی سند کوفی ادویه تلخیم باره موارید بلب صندل گلرنگ طباشیر سفید کشتیر خشک سیب نیلوف کافور ادویه قلیه مندیل
 گاو زبان فیروزه یا قوت مرکبات مفرحات یا قوتی باره مندیل در کم دوار المسک نعشی معطل شدن حسن حرکت است
 بضمیت دل و سبب آن چیزی بود مؤذی که بدل رسد چنانکه در نوبت های بعضی تپها و از گزیدن همام زهر ناک از خوردن
 زهرهای و از فضول بخار است رویه بدین چنانکه در احتیاق رحم یا خار جبهه تلخ جیت و امثال آن میباشد و از سور مزاج
 سافج یا مادی با قلت روح و وقت آن علاجش در آن وقت رختن آب سرد بود بر روی و بوی موافق و خوشتر
 بوییدن و بوییدن گاه کل بگلاب تر کرده و دست و پایی بالید و حرکت دادن و در وقت تسکین و بهوش آوردن
 سبب معلوم باید کرد و در دفع آن باید کوشید یا آب آهک در امراض معده سور مزاج معده علامت سور مزاج
 گرم سافج تشنگی و جبار و خانی و فاسد شدن غذای لطیف و اندک کمی و خشکی دمان و قلت شهوت طعام است
 و علاجش استعمال شراب باره است مثل نخل زرشک و شراب بخوره و شراب آنار و شراب بیاس و شراب لبل
 و شراب لیمو نارنج و اغذیه باره مثل زرشک و سماق و حنظل و فاجیه آب بسیار سرد نوشیدن و علامت سور مزاج
 با ماده صفرا آنچه که شست تلخی دمان و غشیان علاجش بلون آوردن صفرا یعنی واسهال است اوله بعد از آن تا بهر
 ناکوره و علامت سور مزاج حار طرب اعتدال زردی طعام و بسیاری آب نان خاصه وقت اگر سنگی یعنی بر آن
 صفرا و ملغم یعنی صفرا می علاجش فی کردن است و اسپهال بختار بقون و شراب لیمو و درم در کله انداختن
 به خردم سرشته بخورد و نوشدار و نهدم در آب سفرجل یک سیر با شراب نارنج یک قبه هر صبح بنام شتاب بخورد و علامت
 آنچه از گرمی و خشکی بود علامت حرارت است یا زیادتی خشکی زریان و دمان و خشکی طبیعت لاغری بدن و علامت
 خوردن آتش چیست با مرغ فریه و گوشت بزغال و بره و از میوه آنار شیرین و سیب شیرین دهند و از اشرف میوه
 آنار شیرین با عوق کاسنی علامت آنچه از سردی ساده بود ضعف هضم و دیگر گدشتن طعام از معده و تلخی آن
 تیزی و نرمی و بسیاری نخ و آرزوی طعام و علامت جوارشات گرم است و علامت آنچه از سردی و تری با
 باشد کمی آرزوی طعام و میل بنذامی تیز و غشیان و تشنگی کاذب و آروغ ترش و نفخ در شکم است و علامت
 تنقیه معده بقی با شیبیت و سسل است و اسپهال ملغم و بادوست یا نوشدار و جوارشات و کلنگین و علامت آنچه
 از سردی و خشکی یا ماده سودا بود بسیار آرزوی طعام است و ضعف هضم و بسیاری نفخ و سوزش معده
 و تری دمان پیش از طعام خوردن و بیرون آمدن سودا بقی و بر روی سوز و علاجش تنقیه معده است از سودا و آنچه
 افیون و سجون نخاح پس بادوست بمنقوبات معده و آنچه از سردی و خشکی فی ماده باشد در علاج پذیرد

در چینی سند کوفی ادویه تلخیم باره موارید بلب صندل گلرنگ طباشیر سفید کشتیر خشک سیب نیلوف کافور ادویه قلیه مندیل گاو زبان فیروزه یا قوت مرکبات مفرحات یا قوتی باره مندیل در کم دوار المسک نعشی معطل شدن حسن حرکت است بضمیت دل و سبب آن چیزی بود مؤذی که بدل رسد چنانکه در نوبت های بعضی تپها و از گزیدن همام زهر ناک از خوردن زهرهای و از فضول بخار است رویه بدین چنانکه در احتیاق رحم یا خار جبهه تلخ جیت و امثال آن میباشد و از سور مزاج سافج یا مادی با قلت روح و وقت آن علاجش در آن وقت رختن آب سرد بود بر روی و بوی موافق و خوشتر بوییدن و بوییدن گاه کل بگلاب تر کرده و دست و پایی بالید و حرکت دادن و در وقت تسکین و بهوش آوردن سبب معلوم باید کرد و در دفع آن باید کوشید یا آب آهک در امراض معده سور مزاج معده علامت سور مزاج گرم سافج تشنگی و جبار و خانی و فاسد شدن غذای لطیف و اندک کمی و خشکی دمان و قلت شهوت طعام است و علاجش استعمال شراب باره است مثل نخل زرشک و شراب بخوره و شراب آنار و شراب بیاس و شراب لبل و شراب لیمو نارنج و اغذیه باره مثل زرشک و سماق و حنظل و فاجیه آب بسیار سرد نوشیدن و علامت سور مزاج با ماده صفرا آنچه که شست تلخی دمان و غشیان علاجش بلون آوردن صفرا یعنی واسهال است اوله بعد از آن تا بهر ناکوره و علامت سور مزاج حار طرب اعتدال زردی طعام و بسیاری آب نان خاصه وقت اگر سنگی یعنی بر آن صفرا و ملغم یعنی صفرا می علاجش فی کردن است و اسپهال بختار بقون و شراب لیمو و درم در کله انداختن به خردم سرشته بخورد و نوشدار و نهدم در آب سفرجل یک سیر با شراب نارنج یک قبه هر صبح بنام شتاب بخورد و علامت آنچه از گرمی و خشکی بود علامت حرارت است یا زیادتی خشکی زریان و دمان و خشکی طبیعت لاغری بدن و علامت خوردن آتش چیست با مرغ فریه و گوشت بزغال و بره و از میوه آنار شیرین و سیب شیرین دهند و از اشرف میوه آنار شیرین با عوق کاسنی علامت آنچه از سردی ساده بود ضعف هضم و دیگر گدشتن طعام از معده و تلخی آن تیزی و نرمی و بسیاری نخ و آرزوی طعام و علامت جوارشات گرم است و علامت آنچه از سردی و تری با باشد کمی آرزوی طعام و میل بنذامی تیز و غشیان و تشنگی کاذب و آروغ ترش و نفخ در شکم است و علامت تنقیه معده بقی با شیبیت و سسل است و اسپهال ملغم و بادوست یا نوشدار و جوارشات و کلنگین و علامت آنچه از سردی و خشکی یا ماده سودا بود بسیار آرزوی طعام است و ضعف هضم و بسیاری نفخ و سوزش معده و تری دمان پیش از طعام خوردن و بیرون آمدن سودا بقی و بر روی سوز و علاجش تنقیه معده است از سودا و آنچه افیون و سجون نخاح پس بادوست بمنقوبات معده و آنچه از سردی و خشکی فی ماده باشد در علاج پذیرد

و اسهال طلیه گرم و تر بر معده است و علامت آنخ از تری بودنی ماده قلت اشتک و متفر از اثر به داغله ترو در تری
 از آنها و بسیاری آب و آن و سرعت نزول غذا از معده علائمش اطریض صغیر و قرص گل و علامت آنخ از
 تری معده بی ماده بود ضعف هضم و بطور نزول غذا از معده و تغییر آن به تری و تری طبیعت و باد ناکی شکم و بسیار
 شہوت طعام علائمش استعمال جوارشات حاره است و علامت آنخ از تری و تری ساده بود مکتب علامت آنخ از
 و تری سرد است علائمش چیزهای گرم و خشک است **وجع الفوق** یعنی درد معده یا از سو و فراج ساده است علامت
 بتبدیل غذا و یا از اجتماع اخلاط ردید است علائمش تنقیه است و یا از درم معده بود علائمش علاج و درم معده است
 چنانکه بیاید و یا از ریام است علائمش تکمید بسوس گندم و نمک جا در پس است و خوردن جوارش کوفی و یا از
 معده است و علائمش تقویت معده است و تخم کرفس و شہوت است و آن آرزوی خوردن گل و امثال آن و
 اجتماع اخلاط لافه است و بر معده طبیعت مایل میباشد بحیرت می کشد آن باشد نگاه باشد که آرزوی او برای
 دفع و طلب میباشد بلکه طلب حفظ باشد بمشاکل خود و فرقی در میان بردو آنست که آنجا طلبشاکل
 است صحت بان محفوظ نیست و اینجا طلبشاکل است برای دفع نمودی آن صحت محفوظ است علائمش تنقیه است
 یعنی واسهال و تسکین این آرزوی بر این و شور و تمیض استخوان طیور و نقلهای مرغوب مایه صغیر و
 مواد فاسده غیر هضم باشد که از بدن باز گردد یعنی و شدت و یعنی واسهال دفع شود و گاه باشد که
 نشود لیکن کار از توجع و غشیان بنودد آنکه بیضه چهار نوع میباشد یکی از خوردن طعام بسیار که از احتمال معده
 زیاد بود و دوم خوردن چیزهای لطیف و سیرک الهضم بیوم تبا جو هر کول و در معده تبا شدن و تری شدن
 پس از آن است بر شخص که پیوسته از این اسباب اعراض و اجتماع مدام دانند و گاه بود که این بنا طبیعت
 و بعضی ساقط باشد و رنگ مرص مثل رنگ است کرده باشد که تشنج پیدا آید در دست و پا و در آنوقت
 را باید که ترسد و دست از معالجه باز ندارد و چهارم در اسباب بیضه سو و فراج معده است که تغیر در غذا را
 و صفا و بنه اگر سو و فراج حار باشد علائمش بر آمدن صفا بود یعنی واسهال علائمش است آب گرم
 و تنقیه معده است پس شراب آمارش قوع و شراب لیمو منقوع و کلاب رب صفا خالص نوشند یا معتر گرداند
 غذا را سرد و فساد بلغمی علائمش اخراج بلغم بود یعنی واسهال و علائمش آب طبعی و آبون زیره و
 و نسد و بگذارند تا شکم چند مجلس بیدار جوارش سفزل و جوارش و شیرین و چند جوع کلیبی یعنی
 زیادتی آرزوی طعام و حرص بر ماکولاب چنانکه در طبع کلاب میباشد و این یا از زیاد تری معده میباشد

علائمش

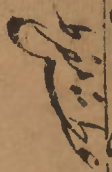
علائمش

علائمش

علائمش

و علامت و علامتش بگدشت یا از بسیاری زمین سودا بفرم معده میباشد و علامتش اگه شهوت آب اندک است و تشریف جشا و سوزش معده و غده نم معده بسیار و بی صبری بزبان خوردن و کثرت بر آن علامتش بسیار سودا است بطریق اضمحلال بعد از فصله با سلیق و غذای چرب دادن که این مرض البشبتیاق تمام بدن باشد بجز اینها آنچه حال ناقصان است و علامتش غذای کثیر التندیه دادن است بکرات و اندک اندک و از او خاکسنگ محترز باشد و بدن را از تحلیلی و طبیعت را از نرمی نگاه دارد و گاهی از دیدن میباشد و ذکر در علاج دیدن خواهد آمد مجموع بقصری یعنی گرسنگی اعضا و سیر معده پس اعضا به نهایت بجز احتیاج میشوند و طالب معده از این متنفر و غیر راغب و این مرض یا از سوز مزاج یا در فرم معده است که قوت بزرب را ببرد با نقصان غذا و شدت بجز اعضا بجز علامتش ضعف قوت و لاغری بدن و بطلان شهوت است و چون دست بر فرم معده نهند سردی محسوس شود در بعضی اوقات غشی عارض شود و بسیار بود مسافر آنرا که سه مای قوی خوردند خاصه اگر پیش از آن گرم بوده باشند و تبلیل غذا کرده انجام عارض گردد و علامتش در حال تداوم است که در غشی زکرت معده و معده را بضماد مقوی معده مثل ضماد متخذ از سعد و سبب الطیب و گل سرخ ضاد کنند و چون از غشی بیرون آیند نان در آب گوشت تر کرده بدهند و اگر آب گوشت را با این طریق گیرند بهتر است بجز آنکه گوشت کباب از جاده کرده آنرا کبابند و در آب کباب بپزند و آن کباب کباب بپزند و دیگر بپوشند و آب گوشت جدا شود و گوشت هنوز خام بود و گوشت را بیشترند آبی که بر آن آید و آنچه بی نشردن بر آمده باشد کایه جوشش دهند که پنجه شود و اندکی بپزد آنرا از نرد و بخورند و یا از خلط یعنی مثل بلغم زجاجی میباشد که فرم معده و قوت شهوت را ببرد و این بوخلاف بلغمی بود که شهوت بکلی احداث میکند زیرا که آن ترش بود و فرم معده را که در شهوت بکرت در آرد و اینک سبب غشی گردنی طعم و لزج و غلیظ و علامتش علامات سوز مزاج بلغمی بود و علامتش معده و سخن آن بود و علاج آن قسمی است از اشکال نیست زیرا که با استقرار حاجت بود و در گرسنگی اعضا و غشی باغ متفرق است و یا حدوث جوع بقصری از ضعف قوی در فرم معده و حرارت مفرط در جمیع بدن است و علامتش سوز مزاج گرم و تشنگی و تشنگی طبیعت و سقوط قوت و وقوع غشی در وقت گرسنگی است و علامتش در حال غشی معلوم شد و بعد از آن غذا نرسد و بالفعل و بقوه و قوی فرم معده مثل نان در آب آنرا شیرین و آب سبب و آب سفرجل و شراب زرشک و شراب لیمون و نارنج در بیاس و غوره که بیخ خشک کرده باشند تر کرده بدهند غلطش مضرط یا از حرارت دل و سینه و شش میباشد و علامتش آنست که از برای خشکیش

بسیار



از آب خشک تشکین یابد و علامتش بوسیدن بوهای خشک است مثل خیار و صندل و گلاب و برگ سبزه و اغذیه و
 طلیه و نموات تازه بکار برند و یا از حرارت و علامتش علامت حرارت معده است و تشکین یافتن با سبزه
 ریاده از هوای سرد و علامتش نوشیدن شیر و تخم خرفه مقشور است با سکنجبین یا شکر و از سبزه یا خیار
 بند و از سبب و شمال آنها و یا از غلیظت و لزوم و شور بای خلط باغذای میباشند که در معده باشد
 و مای شور جامع این سه صفت میباشد و علامتش آنست که چون آب خورد تشنگی زیاد شود و چون
 کند از آب مخصوص در اول چپسیرا گرم خورد مثل عمل و نبات تشکین یابد و این عطش کاذب گویند
 و علامتش آنست که تنگی بقیه و اسهال و اگر تشنگی بود تر که اغذیه موصوفه نمایند و گفته اند که اگر در معده لیمون
 گرفته آب آنرا با کهنک بخورند یا فرصت میدهد یا رفع میشود قوی و تهوع و غثیان قوی حرکت
 باشد بدفع چپسیرا از طریق دمان که مفرق با یا آن حرکت اندفاع و تهوع حرکت واقع است یعنی معده بوی
 مندرغ و غثیان جا بود که معده را بان حرکت اقتضای تحریک باشد بسبب قوی و سبب اغذالات با صفر
 و علامتش حرارت تشنگی و در فم حقر است یعنی و علامتش تنقیه معده است یعنی و حقه و تعدیل باشد و اغذیه
 و باید که اغذیه ملایم طبع و خوشبو باشد و یا از لیمو سود است و علامت هر یک معلوم شد و علامتش بعد از تنقیه
 یعنی و حقه شامی که شرب نار و بی منقوع است **فی الدم** یعنی بر آمدن خون از معده یعنی و اینم خون از
 کشودن گیسیت از معده و علامتش فصد با سلیق است و تجرع آب سفرجل یا شکر حسب الاسن یا صغ
 عوی و گل بنی و دم الاخون و خوردن بوم و خرنوب و سماق نیز موافق است و یا از آمدن خون از جگر یا از پسر است معده و
 علامتش علامت آفات عضو اصلی است و علامتش مال به جانب دیگر فواق حرکت نموده است از برای دفع نمودن از خود
 این یا از حرارت است چنانکه در تب مای حرقه و یا از خوردن چیزهای بسیار گرم است و علامتش استعمال شربه و اغذیه
 و اضده بارده است و یا از برودت حادث و فم معده است و این اکثر پیران و سافران را در سرما عارض کرده و علامتش
 آنست که معده را از بیرون و اندرون گرم کنند و درین نوع و در نوع ریجی و رطوبتی که بعد از این خواهد آمد حرکت
 و نوره زدن و لنگی داشتن و صبر نمودن بر تشنگی و عطش آوردن و جمیع اعراض نفسانی بنهایت سفید و موثر است
 و یا حدوث فواق از چیزهای گزنده و سوزنده فم معده میباشد چنانچه در قی زنجاری و خوردن چیزهای تیز حادث میگردد
 و علامتش قی بسکنجبین آب گرم است و استعمال شربه بارده مثل شراب لیمو و شراب زرشک با لیمو بزرگ و یا از زرد
 طعام بسیار غلیظ یا لیمو زنج غلیظ میباشد و علامتش که کردن است آب گرم و در لیمو آب تر و سکنجبین

فواق
 تشکین
 تشنگی

عسل است و یا از ماده های غلیظ میباشد و علامتش مار الاصول و گنگنه مقوی مصطلک و انیسون است طلای نامش
در تقسیم آن پودینه و شبت و بابونه کوفته روغن مصطلک داخل کرده بر نموده طلا نمایند و از ورم جگر بسیار
و علامتش نیاید و یا از خشکی میباشد و علامتش آنست که در معده خلطی یا نقلی یا بادی یا حرارتی نبوده و بعد از آن
و تپهای گرم عارض میگردد علامتش روغن بادام خوردن است و بر سده مالیدن و غذا آتش جو یا مرغ فرود کردن
ترا و سفالنج پنجه بخورد و قند با نبات سفید بآب هندوانه و لعاب بزرتظونانیوشند او را هم معده این
آماس یا از صفرا و خون میباشد و علامتش تب و حرارت در معده و درد و ظهور ورم در ششست زبان
و شدت تشنگی و سقوط آبسههاست و علامتش فصد با سلیم است و نوشیدن آب گار ترکش و شیرین در
مارالشیر و شراب لیمو و شراب آلود تمزندی و شتر نجفته و شراب نیلوفر با عیب انقباضه و آب گسنی تازه
ضاد مانع از برای تقسیم در ابتدا آرد جو برگ که فله لسان محل آب سفرجل است در هم شسته بر معده ضاد نمایند
ضاد مانع در تقسیم بعد از تسکین حار است صفت آن اکلیل الملک گنطلی کوفته با آب شسته ضاد نمایند و یا از
مکروه آب بادیان و آب کرفس افزایند و اگر ورم معده از بلغم بود علامتش تب ملایم و بسیاری آب بدن از زمان
است و سقوط شهوت طعام و سفیدی روی و زبان و تهج علامتش دادن مار الاصول و غذا نخوردن آب گوشت پیچ
که مبر پنجه باشند و گوشت پیچ را بخورند و بر آن الکفانامید طلای نامش در امتداد صفت آن روغن
و سرکه بهم آمیخته بر معده طلا نمایند ضادی که بعد از چند روز استعمال کرده میشود صفت آن خاکستر جو الکبر
سد کوفنی سنبال الطیب کوفته بگلایب و سرکه شسته ضاد بندد اگر تحلیل نیاید استقران بر فرق نماید
صفت مسبل که بر فرق اسهال نماید بادیان سه دم تخم کرفس و ورم جوشانیده صاف نموده فلوسین را
پیچدرم گنگنه افتاده درم در آنخل کرده صاف نموده بنوشند و چند صبح باین مداومت نمایند و اگر از سودا
بود علامتش صلابت ورم و افکار رویه و فاسده و ید خلقی و خشکی روی است علامتش دادن مار الاصول
و چون علامت نضح ظاهر شود فلوسین خیار شنبلیله بآب رازیانه و آب کرفس حل کرده صاف نموده روغن بادام
شیرین داخل کرده بنوشند و چند روز مداومت نمایند ضادی محلل صفت آن حلبه بزرتظونان یا بونیه
گلرخی کوفته بآب شسته ضاد نمایند و اگر تحلیل نیاید اسهال با یارنج فقیر مقوی با فقیهین و غالیقین
نمایند ضاد محلل قوی که بعد از این مسبل استعمال کرده میشود صفت آن اشونق مناش تخم کفشدنیل الطیب
اشونق را بکبر و گلایب حل کرده باقی ادویه را پیچته کوفته با آب شسته ضاد نمایند با آب شسته

در تقسیم آن

علامت

در تقسیم آن

امراض کبد و معده و طحال و ام الکبیر اگر از خون باشد علامت شیب و گرانی و تشنگی و در وقت خواب
 در موضع جگر است و سقوط شهوت طعام و ظهور زردی و سستی زبان و روی و سره خشک و فواق و اگر در
 عظم بود مسمده از عظم آن رحمت رسد اگر در جانب مقعر باشد بان علامات فی وقت تشنگی و فواق و فواق
 و شهوت طعام بیشتر بود و اگر در جانب محدب باشد سرده و تنگی نفس و گرفتگی و فواق کشیدگی چیز کبر
 نیز باشد و میان ذات الجنب هم جگر وقتی که در محدب باشد در وجه تحقیق آن مریض را گویند که نفس با کبر
 کشد خنده آنکه تو آنکه گاه دارد بعد از آن سوال کنند اگر در آنوقت زردی در زیر اندامهای
 پهلو میاید و جگر است و الا ذات الجنب و علامتش فصد با سلیق است و آشامیدن این اشربه به شرب آب
 شیرین و آب انار ترش و آب گامازه و آغوش الثعلب و کبچین قندی و غذا مار الشیر ضار و نافع در
 صفت آن گلبنفشه برگرفی تر در گلسان محل گل سرخ صندل سوده در هم شسته ضار و نافع ضار و نافع
 که بعد از روز استعمال نمایند آرد جو گل بنفشه گل خنک گل سرخ ضار و نافع ضار و نافع دیگر که بعد از هفت روز که
 حرارت باشد استعمال میشود باید که بر ضار و ماقبل بابونه اضافه نمایند و بعد ازین برین ضار و نافع
 صفت آن گل بنفشه گل خنک سفید بابونه گل سرخ کوفته آغوش الثعلب تازه سرشته ضار و نافع یا ورم کبد
 از صفرا است علامتش زردی بود و زردی زبان با جوشش آنست و شدت تب و حرارت و بی خوابی
 بطوخ سهل صفاست عمل در نیم صفت آن تر بندی تخم کاسنی پوست بچ کاسنی عن الثعلب جوشانیده
 صاف نموده شیر خشک حراست از تخم کبچین در آن حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر در دم در محدب باشد خری
 که در اربون بیشتر کند بدیند و اگر در مقعر باشد چیزیکه اسهال کند در هر صورت طبیعت نرم باید داد
 و یا ورم کبد از بلغم است و علامتش سفید روی و زبان و قلت تشنگی و احساس نرمی در معده
 درد و ملایم بودن سینه ضار و نافع در نیم مستعمل بعد از نوشیدن ماء الاصول با شیر تخم خرنبره و
 استعمال تخمه نیز صفت آن گل بابونه اکلیل الملک گل سرخ تخم کتان کوفته بگل آب شیره ضار و نافع
 و یا از سودا است و علامتش اوراک صلایت در موضع جگر است و فساد رنگ و لغت شهوت
 طعام و کمی تشنگی و گاه میباید با حرارت مزاج و علامتش اسهال سودا بعد از آنکه نضیم ماده بسکین
 یا فضل و اقراص مقل داده پا و اضمه و اغذیه در شراب سبب سردی و گرمی مزاج از آنچه ذکر شد نیز
 دیند سودا قضیه بدانکه ضعف و سوء مزاج کبد را سودا قضیه گویند و این مقدمه استستقامت علامتش

از صفرا است
 علامتش زردی بود
 و زردی زبان
 با جوشش آنست
 و شدت تب
 و حرارت
 و بی خوابی
 بطوخ سهل
 صفاست عمل
 در نیم صفت
 آن تر بندی
 تخم کاسنی
 پوست بچ
 کاسنی عن
 الثعلب
 جوشانیده
 صاف نموده
 شیر خشک
 حراست از
 تخم کبچین
 در آن حل
 کرده صاف
 نموده بنوشند
 و اگر در دم
 در محدب
 باشد خری
 که در اربون
 بیشتر کند
 بدیند و اگر
 در مقعر
 باشد چیزیکه
 اسهال کند
 در هر صورت
 طبیعت نرم
 باید داد
 و یا ورم کبد
 از بلغم است
 و علامتش
 سفید روی
 و زبان و
 قلت تشنگی
 و احساس
 نرمی در
 معده درد
 و ملایم
 بودن سینه
 ضار و نافع
 در نیم
 مستعمل
 بعد از
 نوشیدن
 ماء الاصول
 با شیر
 تخم خرنبره
 و استعمال
 تخمه نیز
 صفت آن
 گل بابونه
 اکلیل الملک
 گل سرخ
 تخم کتان
 کوفته بگل
 آب شیره
 ضار و نافع
 و یا از
 سودا است
 و علامتش
 اوراک
 صلایت
 در موضع
 جگر است
 و فساد
 رنگ و لغت
 شهوت
 طعام و کمی
 تشنگی و
 گاه میباید
 با حرارت
 مزاج و
 علامتش
 اسهال
 سودا بعد
 از آنکه
 نضیم ماده
 بسکین یا
 فضل و
 اقراص
 مقل داده
 پا و اضمه
 و اغذیه
 در شراب
 سبب سردی
 و گرمی
 مزاج از
 آنچه ذکر
 شد نیز
 دیند
 سودا
 قضیه
 بدانکه
 ضعف و
 سوء
 مزاج
 کبد را
 سودا
 قضیه
 گویند
 و این
 مقدمه
 استستقامت
 علامتش

زردی رودی تا سفید است و پنج روی و پلکها دوست و پایاست و گاه باشد که همه بدن پید و از این
 این مرض هست بسیاری نفع و قوا در شکم و اختلاف اجانب طبیعت گاهی نرم باشد و گاهی تبخیر و گاهی
 زرد و گاهی دیر و علامتش خفیف از علاج استسقا است استسقا بدانکه استسقا لغت بسیار است ^{مطلب}
 است و در اصطلاح اطباء مرض ماد بود بسبب ماده باغریه تیمی اعضا پلاهری بان موضع بر غشاء
 و از خلاط و این بر سه نوع است اول قوی و این بدترین انواع است پس میس و عطاس است
 اگرانی شکم و بزرگی آن و در ششی پوست شکم است و چون دست بر شکم مالند چون ^{مطلب} تلمنی مثل آریب
 نمایند و از آب سموع کرده و در وقت دست زدن از پهلوی به پهلوی گردد و علامتش علاج ورم جگر است
 اگر علامات ورم جگر باشد و اگر از سور مزاج باشد گرم را بکنجین و آب کاسنی و سرد را بکنجین زرد علاج
 کنند و غذا مناسب هر یک دهند و استفرغ مازاد صفر بمثل کلکمانج بارد یا حار حسب حرارت و در وقت
 مزاج علیل بعد از آن بذرات و تقویات گرم یا سرد و مواظبت نمایند و در آن تخم کرفس و انیسون باس
 پرسیاوشان بادیان تخم خرنوبه تخم خیارین تخم کاسنی تقویات قرص اسرارین رود و حار و قرص
 گل دشراب دنیا و کنجین زردی بهترین ادویه این مرض است و علامات همی نرمیل و آمان جمع
 است و چون نخست بر مضمی فرد بر نملتی در کوی بانند و سفیدی بول و نرمی طبیعت و گاه باشد که
 بول سرخ بود بسبب امتیاز میان خون و ماهیت و نزد بعضی این نوع اسلم انواع استسقا است
 و علامتش تقویت کنجین است آنچه در سور مزاج بارد مسده ذکر شد و در ریگ گرم و نرم از کردن بدین
 شدن و علامت ^{مطلب} عدم گرانی است چنانچه در قوی بود و چون دست بر شکم زنند از آب طبعی مسوع شود
 و ناف برودن آید علامتش سهال برقی است بجز یکا احلاش گرمی نماید و تعدیل جگر مسده چنان نوع
 از گرمی جگر باشد و سرد معده حادث شود پس بدانکه بسبب نرمی و قطنها و شیانفات و انهمه
 کنند ادویه ضعیفه گرین بز و سرگین گاو و کبریت و سرکه تر که ^{مطلب} کمی را از جمیع بدن و زقی را بر شکم
 و طبعی را بر اطراف کما نافع از برای طبعی جادرس سبوس گندم و نمک گرم کرده کما دانند
 و اعتسالی چشمه با گرم و استعمال حمام منرق استسقا را نافع است و حامی که تری افزاید یعنی جامی که
 آب بسیار ریزند خاصه آب جوش مضرت و شیر شتر که قیصوم و امثال آن چنانکه عوض آب ^{مطلب}
 در تب سفید است و همچنین بول شتر و بز که قیصوم و در مننه خورده باشند و آورده اند که زنی را استسقا ^{مطلب}

بیماری

شد با حرارت و چند آن آثار خورد که از ذکر آن شرم می آید و خلاصی یافت **بیرقان** اصغر یا بسبب طبعیت
 میباشد صفرا را بظاهر بدن بطریق بحران چنانچه در تب صفراوی در روزی از روزهای بحران دگر بیشتر
 از بصرم باشد نیک نبود پس اگر طبیعت آنوقت نرم باشد بدی و فسادش کمتر باشد و در تقسیم بد طبیعت
 باید که در آرزوی گرم خوردن سکنجین و یا از گرمی مزاج کبد باشد و علامتش گرمی مزاج کبد و
 زردی قاروره و کف زرد است و علامتش سهیل صفر است و شراب های که جگر را خشک گرداند و غذا
 و غذای نامنقسم و یا از گرمی مزاج باشد و فرق میان آن هر دو آن است که آنچه از گرمی جگر باشد رنگ
 بدن زرد شود و آراوی به تیرگی زرد و بدن لایعی پذیرد و طبیعت قبض شود و علامتش علاج گرمی جگر
 و یا از سده جگر میباشد و علامت سده جگر گرانی در انمو وضع بود بی درد و تب و اگر سده در جانب کبد
 کبد باشد بول رقیق و اندک باشد و اگر در جانب بقعه باشد بر از نرم و آنجا سفید آید علامتش اگر سده
 در مخدب بود منضج در بدن مثل سکنجین یا آب زبانه و تخم کرفس و تخم کاسنی و تخم خیارین و اندک کاسنی
 و اگر در جانب بقعه بود استعمال ادویه منضجه سهیل کنند مثل سکنجین ریوندی و آب زبانه و کرفس و کاسنی و
 عنب الثعلب و یا از گرمی هوا میباشد و این قسم کودکان و زنان را بسیار حادث می شود و علامتش جاک
 خشک است و اشربه داغذیه و میوه خشک و یا از ورم مزاج می باشد و علامت آن تب است و گرانی موضع
 جگر و درشتی زبان و تهوع و علامتش مثل علاج ورم کبد است و یا از ضعف مزاج می باشد و علامتش
 مثل علاج ضعف جگر است و یا سده مابین جگر و مزاج است و علامتش صفراوی یا اندک ثقل در موضع
 جگر است و بر از اندک سفید کرده و علامتش استفراغ صفراست و استعمال مفتحات مثل آب کاسنی
 نازه و بیج کاسنی و عنب الثعلب سیده و تخم کرفس و زبانه و ریوندی و سکنجین بزوروی و جگر می
 سده مزاج در کبد و مغز تصرف نمایند و یا از سده مابین مزاج معاست و علامتش آنکه بیری و فحنته سفید
 گردد و بسبب بیرون آید و ممکن که قولنج تولد کند و علامتش آنچه گذشت و در کشادن سده این مجری آب
 کرب و حقیقت که در آن فلوس خیار سبز حل کرده باشند باروغن بادام حقه کردن بنایت مفید است و اگر
 عنب الثعلب و تخم کرفس داخل کرده باشند قوی تر باشد و یا از قولنج میباشد و علامتش علاج قولنج است
 اسود و یا از سده نیا جگر و طحال یا از سده میان طحال و قمر سده می باشد و علامت این هر دو آنکه **بیرقان**
 اندک است علامت شود و فرق میان هر دو آنیکه در شاتی در شهوت دفعه ساقط شود و گرانی و تمدد از جانب

بیرقان

علائق کجین بزوری و اسهال سودا است و یا از بسیاری حرارت جگر و سپرز است که از خون آن بسوزد و وقت
 میان کبدی و طحال است که کبدی را سیاهی مکرر بود و علامات سور مزاج کبدی و طحالی نپاک سیاه بود با سیاهی
 بول و براز و شکایت مریض از جانب چپ و غم اندوه بی سبب و خجسته نفس و علائق فصد است و انحراف خون
 خاسد پس صلاح و تعدیل بگر یا سپرز و یا از ضعف حافظه و ماسکه طحال است و علائقش که درت سفیدی چشم
 و سقوط شهوت و خروج سوا بعضی و با اسهال است و علائقش تقویت سپرز و نهادن محجوبی تیغ زدن
 است و ضاد های منقوی مالیند و دلگ ریاضت اگر از سکون و بطالت و دعه باشند و یا از بحران محرقة
 و امراض سودا و او کیب باشد و علائقش آنکه در آن امراض حادث میگردد و از حدوث آن معنی حاصل

ی شرط است

بجک

میشود و علائقش مد کردن بز خروج است و یا از درم سپرز میباید و ای او ذکر شد و درم طحال
 یعنی آناس سپرز بیشتر سوداوی بود و بعد از آن دموی و آن بزودی بسودا و مستحیل میگردد و بلغمی و
 صفراوی اندک نادر می باشد و بیشتر اورام از زیر سپرز عارض شود و فرق میان باد و درم است که
 از دست مالیدن دروم در روزیاده میگردد و در باد تسکین میباید و نبود که آواز قراقرم سموع شود
 و اما دموی علائقش درد در جانب سپرز و حرارت تشنگی و تب گرم داشته ادیمی و سیاهی قاروره و گاه بود که
 و موضع سپرز نمی پیدا شود و علائقش فصد با سلیق اسهال بخیار شبنم و آغیب الثقل آب کاستنی تازه
 و ضاد و خشک و غلاما اشعیر و اشربه که در اورام کبد ذکر شد و اما صفراوی علائقش سوزش مضطرب سپرز
 سینه است و دردی چشم و زبان اندکی با سیاه آمیخته و علائقش اسهال بطریق درم صفرا
 جگر است و اما بلغمی علائقش زیاد حجم سپرز و اندک ردی بان و سفیدی روی و زبان و تبخ چشم و
 حوالی آن و سفیدی بول و سیاه بر از بود ضاد و نافع از برای درم بلغمی سپرز مستعمل بعد از تنقیه بلغم
 صفت آن تخم سفند که آنرا بز حرمل گویند کوفته بجا کستره چون آب ریسر که دروغن کلخ سرشته ضاد و نافع
 اما سودا و علائقش صلابت سپرز و بیرون آمدن از موضع خود و نفخ در شکم و نفس و سرعت تب و سوزن
 که بر هر دو جانب ممت است چنانچه بصیر در یافته شود و لاغری بدن و علائقش اگر غلبه خون بود فصد یا
 و اسهال دست چپت پس از آن کجین بزور دهند و اسهال بطریق انیمون ضادای نافع در درم صفت
 آن اشق بکسر نیمه افودنج و سداب و بنج سوسن اسما بخوبی که در چینه با بنج سرشته ضاد و نافع در درم
 و ایرسا به کجین متحد از سر که کبایف است اگر اشق ایرسا طلا نمانید و درم سپرز را تحلیل دهد و اگر کبیر

طبا سیر سفید م الامخون کل سرخ از هر یک انگ تخم کاسنی دو دانگ کوفته چینه با یکمقال شراب رب بند و مویز
 و بتجویات ضاد نماید و در آتش جو قدری برنج داخل نمایند و اگر تب نبود خج حاجت نباشد و یا غیر می میباشد چنانچه
 فضل جمع کرده و علامتش آنست که در آن عضو دردی ظاهر شود قبل اسهال و بعد اسهال ^{تفت} و راحی در آن عضو پیدا
 شود و معرفت نوع خلط بوجازد و باد و از در عضو اسهال حاصل شود اگر در عضو صفراوی است و اگر در
 بود سوداوی است و اگر مخاطی بود در طوبی باشد و این نوع را اسهال دور گویند و اگر در وی نباشد بلکه در
 باشد و در بعضی اوقات قوی تر شود از فساد خون است و علامتش قیام بدن است از خلط غالب و قندیل مزاج
 یا آنچه موافق باشد و تقویت آن عضو که در آن مجتمع میشوند و اجزاء از عضو میباشند یا از مزاج بود و این
 اسهال نامی گویند و همیشه در آدن نزله معده است و فساد غذا و علامتش آنست که در اول روز که از خواب بر جا
 باشد چند مرتبه متواتر اسهال شود پس آن گردد با علامات نزله و فساد مزاج و داغ و علامتش آنست که بقفا تکیه کند
 و بالین پشت کند و پیش از آنکه عادت از خواب بر خاستن مجالش مستن بود و بیدار گرداند و قوی فرماید و آنچه غیر
 بر نیاید و در سده بماند یا برده فرود آمده باشد بخیری فزونی دفع باید کرد مثل تخم ریجان و بارنگ با تخم
 یا بزر قنونا با شربت آنار شیرین با قند یا شربت صندل یا شربت شامش و او به قاربطه که اسهال باز در وقت
 و اوان و تدبیر باز داشتن نزله باید کرد چنانچه در باب نزله گفته شد و یا از معده باشد و این اسهال معده
 گویند و این سبب سوء مزاج معده است یا بسبب باز آدن ماسک است از کار نخوشن سبب ملامت سطح معده از طوبی
 و علامتش بیرون آمدن طعام است بی تغییری و احساس ثقل و علامتش قه کردن است و جوارش عجم و جوارش
 خرقوب و جوارش کند خوردن و یا از ضعف قوت ماضیه میباشد از سوء مزاج و بیشتر سرد و تر بود و یا از بسیار
 ریاخ و مرده است و یا از طوبی لزج که میان طعام و معده حجاب گردد و ماضیه از کار خود بماند و علامتش
 ماضیه و ثقل طعام بر سده و غیر تغیر و منهضم بیرون آمدن این بوقت خوردن است چنانکه در وصف ماسک مذکور
 و علامتش آنکه سوء مزاج را بعلامات آنها معلوم کرده تبدیل و قندیل کوشند و باد را بتربک شیرامی نفاخ
 و کاسرات ریاخ تخلیل دهند و طوبی را که علامتش غثیان و بسیار آب دان و شیرینی دان و بر دین
 رطوبت است به براز و علامتش قوی آوردن است آب ترب و شبت و غسل مداومت بجوارشات مذکور و یا
 و یا از ضعف قوت واقع میباشد و این نهایت قلیل الوقوع است پس اندک دفع کند چه از ضعف یکبار
 دفع نتواند کرد و آنچه دفع کند منهضم بود و علامت ضعف و افتر معده آنست که زیاد از دوازده ساعت در معده بماند

و آنچه

و سبب آن میوه بود و علامتش پیرنای مطب باید کرد و یا از کثرت صفر بود و معده علامت و علامتش
 و اسهال ماری نباید و یا از بلغم شور و مرده بود و علامتش شوری دمان است و علامتش قرون است
 و خوردن گلکند مغوی بصلطه و آتشامیدن شراب سفرجل و شراب لیموست و یا از شور و جوشش و قرح
 است و زیشی و مرده و علامتش جوشش دمان و خشکی و حرارت است که بعد از تناول غذا در معده است
 شورش و در میشو و دیون طعام بگذر و سیکلین و در از صید و زراعتی آید و علامتش اگرانی بود فصد با سلیق کنند و علامتش با کوفه
 و بعلان بر چستبه یا شیر شکر شیرید و هر روز و درم نیز قطونا بر یا کوفه یکد رم صغ عربی سوده بر و عن گل سرخ و درم
 چرب کرده با شراب صندل بپزند و اگر بعد از کپهفته دفع نشود و قرص طباشیر و سفوف حبه الزمان دهند
 شراب سفرجل و یا از باطل شدن تحمل مرده باشد و همیشه خلط اکال با نیراب سموم حاره یا درم گرم کجا
 شود و مرده مثل فلغونی و حمره و علامتش برودن آدن طعام غیر نمهضم است بی سببی از اسباب مذکور
 و علامتش است که معده را بقابضات قویه ضما دمانند و غذا آتش جو بریان کرده دهند اگر حرارت
 بود و الا شور با گوشت کبک و برنج دهند و گفته اند که حسوی که از شیر تازه و نان سیده خشک کرده
 اثبات خل معده میکند و یا از جگر باشد و این را اسهال کبکی گویند و فرق میان اسهال کبکی
 و معدی است که در کبکی کبکیست و فعل معده تمام بود و در معده ضری نبود و اسهال کبکی با قیج
 و ریم میباشد و بیش انفجار و بیکد است و علامتش تقدم درم و ناقص و قشر پیره است و علامتش آنچه مذکور
 شد و تقویت جگر با شراب و ضمادات است یا غصه است یعنی مثل غصه گوشت تازه بود و سبب صنفا
 جگر باشد یا بسبب یا سور مزاج یا درم و سور مزاج را علامات آن معلوم کنند و دفع کنند و درم و سده کوفه
 شد و گفته اند که غصالی صعب تر بمویز زایل شود و شکست که بر گاه از برودت و رطوبت باشد مانند
 و یا درم صرف است و این را در وسط را کبکی گویند و پیش یا تفرق اتصال جگر باشد و علامتش
 است که قرص طباشیر و گل زنی و دم الاخون دهند و غذا زرده تخم مرغ نیم پخت و یا استلار بدن بود و علامتش
 استلار بدن است و عدم علامات صحیح و رود ما و خروج بتدا کرنی در پی و علامتش فصد کحل است مادام که بضر
 ضعیف نشده باشد و قابض نمانند و چون ضعیف پیدا شود و محاجم بر مواضع کثیره از بدن نهند و قوا بعض
 استعمال کنند و یا صفر و میباید سبب استلار جگر از صفر و صدید میباید شد و این انفجار و بیکه است از انفجا
 سده و یا از اتراق شدید و علامات و علاج انفجاری مذکور شد و علامت انفجاری و اتراقی و صدید

و در کتب
 و در کتب

بصر او می آید که بان علامات صحیح بود و محکم نبود بر او در بعضی از خروج آن احت حاصل بود و وقت غذا
 سده بیشتر بود و چون غذا خورده شود ساکن گردد و علائش قابض نماند که خوف بلاک عاجل بود بلکه
 نمایند تعدیل خلط سار الشعیر و اشربه باره مطبوعه که در آن قبض بسیار نبود چون شراب زرشک و مغز و آنا
 و ریاس و درین نوع اسهال خوف صحیح است پس زرشک و اسفنجول بر این کرده باشد به نگو به دست
 و گاه باشد که در کبیدی پارامی جگر بیرون آید و علائش آن بود که بر آتش نماند گداخته نشود و کبیدی
 میباشد و سبب ضعف جاذبه جگر بود و علائش اسهال سفید و گاه بود که اندکی پسری زرد بواسطه قوی
 در ماسا یقیناً و قلت خون در بدن و لاعری و زردی رنگ با سفیدی آمیخته و بعلا مات سور فرجات
 ضعف معلوم شود و اکثر آن از بیروت و بطوب است و تعدیل و تقویت جگر نمایند و عطلی میباشد از سه
 که عارض بود در وقت که سرفه است بعد اول و علائش نقل در جانب است و لاعری و فساد اول است
 علائش تضعیف است بسبب این بزرگ و شراب دنیاری و یا از طحال باشد از استلا سودا و بسیاری آمد
 آن بجمده و علائش غلبه شتهها و سوزش فم معده و ترشی دهن و سودا و نیت بر از است و علائش
 اگر قوت بود فصد با سلیق و اسلم باید کرد و بطبوع اخیمون استفراغ کرده فم معده را قوت دهند و سینه
 را تمیز نمایند و بجز اینها پستاند و یا از مزاج بود هر گاه صفرا زهره برده فتاده از آن آید که جهت دفع
 نقل از جهت آن بکا آید اسهال حادث شود علائش وقوع آن در تپهای غیب و محرقة یا در عقوبت شدن
 شراب کهنه است و علائش اگر از صفرا بسیار بود بتفیع بلبله زرد و تمهندی و آب آنا ترش و شیرین کرک
 نمایند بعد از آن قرص طباشیر و سفوف الزمان با شراب سفرسل و شرابیک ساده دهند و غذا و دفع نکند
 و این تا ببار الشعیر بر این و شور بار برنج با آب سماق یا آنا را در دهند و اگر ضعف بود تیجوج یا جوزه
 مرغ بریا نکرده اندازند و اگر بریان کنند در وقت بریان کردن در گردانیدن آن آب سماق بر آن
 و چون بریان شود سماق بر آن پاشند شاید و یا از زرده بود و این را اسهال مقوی گویند یا از اکثر
 اسباب که در سده گذشت تواند بود و از تمهید سطح داخل بود و علائش برون آمدن صده یا غذای
 غیر کامل لانهضام و اختلاص سده و احساس درد در وقت مرور غذا برده باشد و علائش ضعف است
 اگر مانعی نبود و مار الشعیر جو بریان کرده و برنج بار و عن گل سرخ و شراب سفرجل با شیر تخم خرفه قوی و گل سرخ
 و صحن عربی دهند و آب برگ تنگ حقه نمایند و ترک شیههای صفت کنند و از شور سطح خارج نماید

بصورت
 در وقت
 غذا

میباشد و در تقسیم صدره نمود و در بالای او زیر و راست و چپ میل میکنند و علامت فصد و تسکین حرارت در برنج
 و غلبه شلب تازه ضا و نمایند و از هوای گرم اجتناب سازند و از رطوبات فاسده که در روده جمع میشود میباشند
 علامتش خروج آن رطوبات با طعام قلیل الاهضام است ماس حلل معده و علامتش تفتیه است یعنی و سهبال
 پس استعمال سفوف قابضه و از تمر بل و سوسر مزاج سرد و ترمیباشد که قوت ماسکه را ضعیف گرداند و علامتش
 آنچه است که در رطوبتی گذشت غیر خروج رطوبات و علامتش استعمال جوارشات قابضه است که در مسده مذکور شد
 و از ضعف همار میباشند چنانچه اعصاب را بان آمده است و عارض نبوده و علامتش سلامت است نه خفاست و همچنین
 علامتش در تقسیم سهبال قلیل الموقوف است و از انقباض عروق در امعاء سهبال دموی حادث شود و این را
 دو سطر یا مقوی میگویند و در رودهای غلاظ و رودهای دقاق میباشند و رودهاش است او
 متصل سبده است و آنرا اثنا عشری گویند پس صلیم پیش قیق و این هر سه را امعاء دقاق گویند پس غولسیر
 قولون پیش ششم و این هر سه را امعاء غلاظ گویند اگر از انقباض عروق رودهای غلاظ بود علامتش فود
 آمدن براز بود اول با خون و آخر بچون آنکه علامت بواسیر باشد و اگر در امعاء دقاق بود علامتش اول
 نزول عالی بود پس نزول خون قیق و کف ناک و قراق و باذ و علامت سهبال کبدری نمود علامتش فصد با سلیق
 است اگر غلبه خون باشد در ب و غوره و ریاس و سبب و جب الاس باشد ب مینا بگل از منی و دم الاخون
 و صمغ عربی داخل کرده باز در تخم مرغ بریان و بند و غذا برنج شسته بریان کرده با شیر تخم خشخاش بریان
 کرده و صمغ عربی داخل نموده باز در تخم مرغ نیم برشت و یا بجنه و صمغ عربی بریان نموده بدند و حقه قابض
 از منش برنج و جب الاس و گل زنی و دم الاخون جلده هر گاه در معاء غلاظ بود به نهایت سفید باشد قولنج
 چون اکثر وقوع این در روده و قولون میباشد تا آنرا از آن اشتقاق کرده اند یا از باد خلیط باشد در میان روده
 طبقه رودهای باند و چنان محسوس گردد که گویا بجمالی دور سوراخ میکنند و این با وجود نرمی طبیعت نیز میباشند
 و علامتش قراق و انتقال درد از موضعی بموضعی و تقدم تناول میوه و غذاهای سرد با ناک و علامتش شیافها و
 حقه ناک طبیعت فود آورد بادها را بشکنند و البته باید که در لوله محقنه که در سوراخ داشته باشند بکنند و این نوع
 قولنج را قولنج ریجی گویند و یا از نقل است که در امعاء حبش گردد و این قولنج را قولنج نقل نامند و سبب اعتبار این اخلاط
 بنم لاج بود و یا از سودا یا از صفرا می باشد که نقل بنادق شدن آن از خشکی طعامها یا از اندکی آن یا از حرارت
 رودها یا دما باشد بویست آن یا بسیاری آمدن بول یا کثرت تحلل بدن از کثرت بیج و حسارت هوا علاج

نکته
 در
 این
 فصل
 در
 بیان
 انواع
 قولنج
 است

برسکی در دست بکند و در آب گرم نشاندن و بعد از آن استعمال حقیقت نماید که شکم سیاه و در حقیقت بجهت ریختن و نفی
 سوداوی صفت آن سفید فسفی تخم کرفس زیره کرمانی بادیان از هر یک پنج درم سه تا یکی مغز حب الفرم از هر یک
 ده درم گلبسته جله نبرکنان از هر یک ده درم بابونه گله نخلی از هر یک ده درم و پنج سیراب جو شانه تاپا توده سیراب
 بیابانید و درم نمک و ده درم فلوس خیارشنبه در آن مخلوطه صاف نموده ده درم روغن بادام اضافه نموده در دست
 یک گرم حقیقت نماید و حقیقت که در حرارت استعمال نماید عناب آلو سیاه از هر یک پنجاه عدد و سفیخته گل نیلوفر از هر یک یک درم
 حقیقت یک سته راز یا شمشادرم گل حقله سفید یک درم و پنج سیراب جو شانه تاپا توده سیراب از هر یک یک درم
 ده درم فلوس خیارشنبه در آن مخلوطه صافی نموده ده درم روغن کبجد اضافه نموده در دست یک گرم حقیقت کند
 بجای روغن کبجد بعضی تخم بزمین چهار سیر کرده اند و در لبنی مار الاصول و در صفراوی و حرارت شرب سفیخته و مثل
 نیلوفر آب نمک ترش کرده لوق بادیان و هند تا کشاید نیاید غذا نهند و اگر ضرورت باشد به غذا داد
 ماراللم و شور یا مرغ دهند و بعد از کشادن اگر غلبه خلطی باشد شقیقه کنند و یا از ورم کبد و طحال و کلیه میباشد بعد از او
 طبیعت چنانچه در موضعش مذکور شد و می شود استعمال نمایند و یا از ورم گرم اسعاب باشد و علامت احسان
 و تب گرم و غلبه شنگ و صفراوی و درد پیرگها و گرانی و ضربان است و اگر دموی باشد علامت حقیقت
 تلخین است سفیخته و آلو و شیر خشک و فلوس خیارشنبه فیض با سلیق و سائر تدابیر از اضمه داد و یا شرب
 چنانچه در او آمده که شیب را توی و می باد سبب التواء یا روشن طات رود و یا اسطر حرکت عین یافتن یعنی زود آمدن
 حقیقت و علامت حد و آن بند از حرکت یا سقطه نیز میباشد احسان آن یکس خصیصه خود باز آمدن و علامت دست بر شکم
 مالید بر تنق و هموار است و بجزکات مختلف تا بجا خود باز آید و یا از دیدان گرمهای شد و بعد از تلخین طبیعت
 بدفع آن می نماید با پنجه در باب دیدان ذکر کرده خواهد شد زیرا که زحیر حرکت روده مستقیم بود بدفع بر باز
 بطریق اضطرار و بیرون نیامدن گراندک طی که با خون بود و گاه باشد که خون نباشد و صادق میباشد
 و کاذب و علاج هر یک صفت علاج دیگر است پس تحقیق و تشخیص آن جهت و مبذول باید داشت و صبر ناشی است
 دهند از قند و نبر قطونا با تخم ریحان با بارنگ اگر خوردن زخمها نیاید کاذب است علاج آن تلخین طبیعت
 شرب سفیخته و طبع پوست پنخ حقلی و گاه باشد که بشیر خشک و فلوس خیارشنبه حاجت است و غذا ماش و عدس مقش
 با ستفلاح و شیره مغز بادام شیرین دهند و اگر تخمها بر آید غالب است که صادق باشد و علامتی دیگر باید
 تا اعتماد تو انکرو زیرا که با وجود قبض و حبس نقل در معارف مکن است که از جانی دیگر تخمها بیرون آید پس

پیش از وقوع همیض طبیعت قبض بود با لکین چون مقرر گردد که صادق است اگر از ابا باشد علامتشم بیرون
 آمدن آن بود با برز و سوزش و حرارت و سده و علامتشم آتشایدن آب سفید با بار تنگش بیان کرده
 است و علامتشم شیر بر بیان و برنج و کما و رس بر بیان کرده با شیر تخم خنثیاش بر بیان و آب سفید
 چنانکه بسیار زایش نباشد چاشنی دارد و صفای نافع در تقسیم صفت آن پوست خنثیاش گل سرخ بزرگ سفید
 گلختمی سفید پوست آنرا کوفت بجا بشیرت زعفران گل سرخ و افکاره بر شکم نهند و اگر چنانچه ذکر شد تسکین
 قرصن شیر و جند و اگر از بلغم بود علامتشم بیرون آمدن بلغم باشد یا بزرگ و سایر علامات بلغم و علامت
 آتشایدن سبب الاست با تخم ریحان و بر بیان کرده و غذا برنج با پیله کرده بچته زیره بر بیان کرده در آن
 بخورد و کما و رس و نمک گرم کرده بر شکم نهند و اگر ساکن نگر و سفوف مقلیا تا چند و بر شمشانی
 نافع در تقسیم صفت آن جصفه کی زعفران کند صمغ عربی از هر یک یک جزو افیون دو جزو کوفت بچته آب
 شیر شیا فها سازند بر یکقدر چهار انگشت یا زبده استعمال نمایند در اکثر اوقات و این شیاف اکثر
 اسام زحیر نافع باشد و اگر از سر ما بود علامتشم زیاد شدن زحیر است از رسیدن سر ما بمقد و علامت
 علاج بلغم است و چیزهای گرم بمقد نهادن و بر زمین گرم حمام یا خشت گرم بمقد نهادن و گاه از شستن بلغم
 این مرض حادث شود زرده تخم مرغ بر و نمک گل سرخ شیرت بکرم بمقد نهند و بیشتر انواع زحیرا چیزهای
 گرم نهادن مفید است و چیزهای سرد مضر است و از ورم کرده و اعراض تقسیم می باشد و علامت آن نقل
 و زهر بان در آن موضع است علامتشم آبی زنی نافع در تقسیم صفت آن گل خلمی و خبازی و نشتر در آب جوی
 در آبی زنی کرده در آن شیند شیا فی نافع صفت آن گلخلمی و خبازی که پیشتره باب شیره شیا فی ساخت
 استعمال کنند مخصص در درود مارا گویند و این مرض یا از باد سنا و علامتشم قرقره و انفاج و تله و بی آرا
 و سکون درد بیرون آمدن باد است و علامتشم آتشایدن مارا الاصول است و کما و سبوس و نمک زبده
 گرم و شستن و یا از صفراوی میباشد و علامت خروج صفرا است و تشنگی و مهب سوزش علاج
 شربت ترهنته و اسپنول تخم لکنا اصل است و یا از سوز مزاج گرم امعاء است و علامتشم علامت سوز مزاج
 گرم است و علامتشم آتار ترش و شیرین است یا اسپنول کلا و زعفران گل سرخ بر نموده و یا از بلغم غلیظ است
 و علامتشم لکنی و خروج بلغم غلیظ و تقدم استعمال مولدات بلغم است و علامتشم تقیه است یعنی و حقه و خون
 جوارشات و یا از دیدن است و ذکر آن خواهد آمد سحر معینی ریش رودنا و این صیدن بود که بر سحر رودنا

نوع

مثل زرد زوده باشد با حدت و مضرت صفرا و فضول که بر آن گذرد و باز در پس برگها غلاط حلوه بر آن میسازد
 و در روزها آن رطوبت بر سهنگرد و حدت اخلاط در آن تاثیر کند ریش گرداند و علاتش اسهال یابد و در دست
 پس اگر در زمانه و بالای آن بود سح در و دمای بالا است که اسهال قاق و اسهال علیانیه گویند و چون با
 مخلوط بود و باشد سبب نزدیکی با اعضا ریه و آن دل و دماغ و جگر است و اگر در زیر ناف بود در در و در
 برین است که اسهال غلاط و اسهال سفلی نیز گویند اول خون آید و بعد از آن براز و این سلیم تر بود و علاتش آنکه شیر
 من تاب نماند که ماییت آن برود و قدری صمغ عربی و نشاسته و طباشیر را بریان کرده اضافه نموده بیاشانند
 و پوست خشکشاش نرم سوده بکیرم یاده درم شرا حبیب الاس یا شراب انجبار یا شراب سیب لعق کنند و قوی طباشیر
 و قوی سهر یا با شربه مذکوره بپزند و اگر تشنگی غالب باشد شیر تخم خرفه بپزاید کرده با شربه مذکوره بپزند و تخم بود
 بپزاید کرده و اسپغول بریان ساخته بر وزن سنج چرب کرده در در و در ما ساکن گرداند و غلابرغ با شیره تخم خشک
 بپزاید کرده و صمغ عربی بریان نموده بدست بالیده بر در و رخیته بخورد و زرده تخم مرغ نیز است بخورد و اگر ضعف غالب
 کبک و تپهوج یا چوزه مرغ بپزاید کرده دهند و دیدن یعنی که مهابا آنچه در از است آنرا حیات گویند و تولد آن
 اسهال و قاق میباشد و علاتش در و شکم و احساس حرکت آن در وقت که سنگ است و تخمیان در صورت
 دندان بر همزدن و از در آن آب رفتن و در روز دهن و مالیا اشکی کردن و بدخوی روز و از سخن سخت چشم
 گرفتن و گاه بود که غشی و خفقان و حالتی شبیه بصیر عارض گردد و آنچه بحکم ۶ یعنی که در دانه مشهور است تولد
 در اسهال غلاط است و علاتش آنچه است که گذشت و بیرون آمدن آن و اگر در حمام رد و صبر کند تا اعضا اگر
 شود و تشنگی بکند بعد از آن چربین خنک بپزاید اگر بالاناف جمع گردد حیات و اگر زیر ناف جمع گردد
 بر علاتش چهار روز هر روز قدری شیر بنند و در نماز پیشین خود آب چرب و بعد از آن روز نیم در صمغ قدری خرد
 اگر آن از جای بجای نقل کنند چنانکه نفس ثباتی شود و بعد از آن از سفوفی که ذکر خواهد شد در شیر با شیرینی مخلوط
 کرده بیکبار در کنند و تا نماز پیشین بپزیند بعد از آن خود آب خورند اگر پیش از آنکه سفوف بیاشانند
 اندک کتاب یا اندک شیرینی در دهان اندازند چنانکه آب آن بملق فرود و متعاقب بیکبار در و اگر در
 بهترین سفوف دیدان صفت آن حسرم و رنده ترکی قبیل بامی بزنگک ملی مقشتر از هر یک یکدم تر سر
 شامی تر بد سفید جوف ترا مشید قسط حسب النیل از هر یک نیم درم کوفته بختی این مجموع یک نخوراک است و تخم
 شبیه بگری که در سر که متولد شود و در اسهال مستقیم بود علاتش خراشیدن مقعد و خروج آن با بارز است

و علاجش خنده کردن بآب برگ شقایق یا شونیزه در مسخ حنظل است و قبیل بروغن شتر شقایق و روغن شتر شقایق
 چرب کرده صبر تقوی می رسد که انگوری حل کرده بان آلوده نموده بر دراز از شخم حنظل و شونیزه شانی ساخته بر دراز
 و چون تولد اینها بزم است و رطوبات از چیزها مستولد نمیشود و رطوبات اجتناب نمایند و بعد از تنقیه و دفع آن بر صبر
 استامد بری در می بخورند تا مانع تولد آنها نمایند بواسطه صبر با سوسپت و استعمال لفظ جمع بیشتر از فرد است
 و این ترش و بوی میباشند و در رحم و در مقله اما آنچه در مینی بصورت تولد باشد و سبب آن فضل بود که از دماغ با
 موضع ایله و جرات نفس لطیف آن تحلیل یابد و غلیظ آن متجز گردد و گاه بود که استنکین گردد و علاجش تنقیه دماغ
 است و استعمال سوم روغن استنشاق بآب گرم و اگر تحلیل نیاید بشکافند یا بپزند و بمرهم علاج نمایند و آنچه در رحم
 بود در امراض رحم خواهد آمد اما آنچه در مقله است زیادتی بود که بر افواه عروق که در مقله بود از خون سوذایی
 پیدا گردد و مستفوع بود و تولدیه که صلتش مشابه تولد و غلبه که شبیه از انگور بود و توتیه که بشکل توت
 بود و بر یک سیر مینی و اندونی میباید و امینه میباید و غلبه فصل با سلیق است و قابض و حجامت قنین و تنقیه
 و اصلاح سیر زهره و علاج سعال تری و از طبیعت از قبض نگاه باید داشت بخوری نافع از برای بواسطه
 آن برگ کند و بناله با و بنجان پوست چغندر کی صفت شخم حنظل پوست ما از ابرایر ابرایر نقل رزق نصف مجرب
 کو قیسه بر آتش گذارند و در زیر بخور سازند از خشک گردانند و دانی که زمین عمل کند صفت آن سوزنجان
 ریوند چینی نرم کرده بر موضع ریزند زمین عمل کند ضادی که در بواسطه استسکین با بویه اکلیل الملک کظمی غم
 کتان از بر یک دم انیون زعفران از بر یک دم نقل رزق و دم کوفته زهره تخم مرغ و پیله مرغ و روغن
 کسرخ و زعفران گاو گویان شتر شسته ضاده کنند و اگر دایم بود و طایف خون می آید و خواهد که بیاید زهره گاو
 و بیاز طلا کنند و اگر دایم باشد آن خون نکند که اندک با زطارد و موجب گردد و پس سنگ نکند بقرص
 و شراب انجبار و شراب الاس و بیاض کبلی صفت آن کند رطوبت فارسی ماز و سبزه سره اطفالی شالی
 اتفاقاً صغ عربی اجزا بر این کوشیده بگلاب شده شیانها سازند بر پوست زهره زهره عمل نمایند و در شکران
 ماهر بطریق بریدن علاج میکنند لیکن اگر شسته با تمام باید برید و اگر چه بیلاج کامل است لیکن حاکم از حنظل
 و اما با بواسطه بادی بود غلیظ و در تحلیل و در مقله در دقوله احداث کند و گاهی بجانگه بر آید و گاه
 بجانگه و تخمینی بود و گاهی قبض بود و گاهی تلیق بود و سبب از اسباب همال ذکر شد و سبب ریح بواسطه تحلیل
 اخلاط سوداوی استحال آن بر ریح غلیظ و علاجش تنقیه سودا است و مداومت با دوار کاسرات ریح شل حاکم

علاج

مادی بود و اگر سرد بود سفیدی قاروره و ضعف پشت همچون پشت پیران و ضعف باه و مثل آن بود عظام
 حقه کردن بر روغن بادام تلخ و روغن حب القرطم و روغن قسط مالیدن و این روغن بادام تلخ در موضع گرده و بر قیاس
 و اشربه گرم و همچون ماده ایچوه مواظبت نمودن و اگر بادی بود تنقیه آن کردن است اما لاغری کرده علامت
 سفیدی رنگت بول و کثرت بول و در پشت و لاغری بدن و طلت شهوة باه است صلواتا نافع از بوی اسهال
 صفت آن مغز بادام شیرین مقشر مغز نارچیل مغز فندق مغز پسته قند سفید بدستجو طلاسازند و نان سبزه
 روغنی و کله بز و کله گوسفند یکسال ناضج است و اما سنگ قرحه بعد از این خواهد آمد و در جمیع اقسام در گرده این
 نافع است غلبه بول و اسهال بول و شواری و اگر شکم بول آید هر دو یا آماس نشانه است یا بادی غلیظ در شان یا
 بسته شدن ریم و خون با سو و فرج گرم چنانچه در تبهای محرقه واقع شود یا سو و فرج سرد و یا طل شدن اسهال
 نشانه یا حبس بول و بازداشتن آن سبب است یا سنگ نشانه یا ضربت که بشانه رسد تا در معده مستقیم بود
 رحم یا نقل خشک است طوی لرح یا با غلیظ و اما مستقیم یا ریش و بشه در مجری که هرگاه بول آن سبب
 در میکند پس میل بشانه میکند بز با عن البودی یا لارفتن خصیه و علامت آماس نشانه اگر گرم بود تب محرقه و در
 ضعف در شان و تر حر و ارتفاع نشانه و ندیان و تشنگی و سیاهی زبان است علامت است که فصد کند و در این
 متخذه از ترش و مجازی و جو مقشر و گل خطی در آب جوشانیده نشانند وضاد متخذه از آرد جو و گل مقشر و
 بر شان وضاد نمایند و بعد از تنقیه تقریبا وضاد با بونه و تخم کتان و آرد با فاکند پس اگر تحلیل نیاید جمع شده شود
 و در زیاده گردد و در انضاج کوشند با ضمه و نشان بدن در آب گرم و چون در دساکن شود نشان سبب
 بود جهت الفجار سرگین که بوتر و آرد که سه وضاد نمایند و دست بشانه بالند و چون کجشاید و در بول ده برید
 شیره تخم خیارین یا شرب نشانه یا شرب آرد سفید دهند و چون از بده یک شود شرب کاکه و شرب
 خشکاش و گل رخی و دم الاخوین و نشان است و اگر آماس سرد بود علامت است و شواری بول غلیظ که
 و تخمیر و ضعف در ساقها ظاهر گردد و احساس ورم و علامت است در آب زنی نشانیدن که در آن
 با بونه و اکلیل المک و حله بز کتان جوشانیده باشند وضاد از مس اینها سازند و علامت با بونه
 بی آرد و تقویم چینی با دناک است و علامت بقانون علاج باید کردن است که ذکر شد علامت است
 ریح و خون سبوق بول ده و خون و حوق سبب اطراف و صفربض و غش و عروق سرد است و علامت
 در آبرن حمل چنانچه ذکر شد نشانند و همچنین غصه نوشند و قدری نیرمایه خرگوش در اعلیل چکانند

و علامت و علاج سوزن مزاج از مباحث گذشته معلوم شد و تدبیر ببول در سوزن مزاجات در آبن گرم نشانیست
 و برقی دست بر زمار آیدن و علامت و علاج سنگ کرده و مثانه خواهد آمد و اگر بزرگ بود بجر که هم کردن بخا
 دست و چپ که از مجری دور شود بول بکشاید و اگر خورد باشد در مجری بند شود و در ضرب و مسقطه فصد یا بیدار
 در آبن که بگشاید و در التلب و جو قشر در آن جوشانیده باشد نشانند و در عن گلشنج و در عنقش
 بالند و علامت و علاج ورم امعا که شست و دوح رحم خواهد آمد و نقل و رطوبت و باد که در توابع ذکر شد در اکبر
 نشانیست در همه انواع نافع است علامت قروح در قطن یعنی وضع استخوانی که بر آبن برین میشد و غیر
 اگرانی و تمهذ و خروج مده و خون و قشور زده در بول و گاه باشد که مثل گوشت پار را بیرون آید و قروح
 مثانه از قروح کرده بان منساز شود که قشور کرده سخی بود و قشور مثانه سفید و قروح کرده با شش بود و قروح
 مثانه با عسر بول و بموضع در نیز توان دست و علاجش تمهذ لخلط و اماله از مراریه و بوقیه سفید و سیست
 و اگر غالب بود و فیصد و قی و اسهال و شراب کبکج و شراب بگاش کنند و شیاف امیز بر و عنقش یا در عنق گلشنج
 حلاکه در ارجلیل چکانند و علاج بیلا فتن خصیه در آبن که در آن بزرگتان و خطمی جوشانیده باشد نشانند حرقت
 بول یعنی سوزش که از تیزی و بوقیه آن بود بسبب حرارت جگر و بسیاری صفرا و علامتش حرارت مزاج و در
 قاروره و تقدم شرب و بات و کولات حاره و علامتش شامیدن شرابش بر نهدی ترک کرده و شراب و شراب
 آنرا و لعاب بزرقونا و امثال آنها قرصی که در تقسیم نافع است صفتش منزه تخم خیارشنبه و باد رنگ منزه تخم خیار
 منزه تخم که و شیرین تخم خرزق منزه تخم خرزق از برای مساوی کوفته بختیه بلعاب بزرقونا
 شسته و اراض سازند و هر روز در متقال آنرا با کمی از اشربه مذکوره نبوشند و طلاهای خشک بر موضع جگر بمانند
 و اگر صفر غالب است شیرشت آب نمرندی با نارسش شیرین حلاکه و امثال آن استغفر لع نمانید و اگر
 بسبب بند شدن مجری از رطوبت که بر آن مخلوق است با سبب بسیار جماعت است یا تناول عذرات یا طعام
 نیز و شور و علامتش تقدم این احوال است و علامتش ترکان اسباب و چکانیدن سفیده تخم مزج در ارجلیل
 و غذا پارچه پره و نیز غاله و مرغ قره و حلیم گندم و اسفناخ زرده تخم مزج نیز شربت دازریش مجاری و مثانه چو
 آن میباشند و علامتش من بول و خروج مده و چیزها مثل سبوس از قرحه و قشور و لانغی بدن در حرج علامتش
 چیزها است که در قرحه ذکر شد **نقطه بول** یا بسبب تبول میباشد که در مجری سوزش کند پس
 و شش سرد بود و اجتماع و نقلش نیز علامتش سوزش و زردی بول و علامتا غلبه صفرا و تقدم چیزها که

در حرج
 علامتش

علاجش شرب الواصل بشیر خجاش و تریخ حرقه معشره و شیر تخم خیارین و عوض از تخم خیارین است که بدین
 وادار چپاسکه بول را بارودان مناسبت و یا بسبب سردی مزاج مثانه و ضعف ماسکه آن می باشد پس بزنگه بنگ
 تا جمع گردد قادر باشد تا ضعف واقع پس رفع نبواند کرد الا اندک اندک علامتش خروج بول بود بی سوزش و سفید
 و تقدم تدابیر برده علاجه خوردن اطرافیل کشیز و جوارش کند مرغوی بحب الالاس است و عمل بمیزه در این
 و تقطیر نیز میباشد و علامتش عبقیر است و علاجه عسرت بقانونی که گذشت سلسل بول یا از سرد
 شده و اسهال عضله آن میباشد علامت و علاجهش آنچه در تقطیر گذشت و در عن قسط مالیدن یازیت یا روغن کوب
 که در آن خرمیا و مشک حل کرده باشند و یا از حرارت مثانه میباشد که آب سیار جذب میکنند و مجاری خارج میگردد و مثانه
 ضعیف میشود و علامتش حرارت مزاج است و اگر که میباضر یافتن قرص نافه فقه صفت آن طباشیر سفید کال
 تخم خرقه معشره که بود معشره تخم شخاش کوفته با سبب شده اقراص سازند و اگر روغن کبچر و زنده عمران اضافه نمایند قوی
 تر است و در تنگی که از سردی بود بر شمشاد بنامیت مناسبت و سفید بول فراش بول در فراش از اسهال
 عضله بیشتی میباشد بر علاج سلسل بول که از سردی بود و داومت نماید و در وقت خواب بدن را از امتلا طعام و شرب
 و میوه نگه دارد و تخم شمشاد که گویند و تخم خراگ بسوزند و بعسل صفت بشوند یا آب بنوشند بسیار مفید است و مانع
 کرده و تب را نیز نافع است بول الدم آنچه خون صرف شده از کثودن رگ بود در گده با مثانه بسیار نیاید و اگر گده بسیار
 آید و بکثودن رگ از ضربه و مقطعه میباشد و از نمد و کز از قوی می باشد دگاه باشد که بعد از آن سیاه چنانچه از مقصد
 می آید قبل از آمدن گرانی و در وقت جان شود و چون خون سیاه کین یا بد علاجهش فصد با سلیق است الا آنکه
 از کز بود و قرص کهر با شرب الالاس در همه قسم نافع است و یا از ضعف گده و ضعف جگر میباشد علامت
 بول نعل بود اگر از ضعف گده بود سفیدی و غلظت بر و فالنج و آنچه از ضعف جگر بود سرخی و قوت است و یا از ریش
 میباشد و علامتش قوع آن بعد از حدوث قرصه و ملین بول است علاجهش قرصه است حصی کاه و ایشانه
 کسب فاعلی سنگ حرارت خارج از اعتدال است و سبب ماد آن خلط غلیظ لاج است و هرگاه ماده غلظت
 در جهت کمتر بود و اندک کند متعقد شود و واقع آنرا دفع کند بفرایق ریخت علامت سنگ گده در دو گرانی
 ریش و قطن است و چنان نماید که چیزی می از آن آویخته است خاصه که بر آن تکی کنند و هرگاه اما از نقل متعقد شود
 موضع کرده در پدید آید و صفای بول از که درت در سوسنگ که سرخی و زردی زرد مندر رنگ کرده بود دگاه بود
 که در حصیه که در جانب آن گده بود در پدید آید و در مالی که از آن جدا بود در وی و خدری حلاش شود دگاه باشد

سلسل بول

بول الدم

بول نعل

که در سنگ کرده بود و تونج مشا بر بود و ترق آن بود که در تونج منبسط کرده پس در بالا از زیر در است و چسب
 میل کند و در کرده بر یکی لازم بود و بجای پشته اندکی بایل باشد و صاحب تونج بر خلافت یابد و صاحب
 شدت و علامت سنگش از درد در زار است و نواحی آن و گرانی و خاریدن قضیب انتشار و استرخایی سببی
 در سوب بزرگ اکثری با سفید پیوسته مرخص آن مایل بود که دست بر قضیب و پیرگاه بول کند در حال خواب که دیگر
 بول کند و باید است که سنگ مثانه بزرگ و درشت می باشد و سنگ کرده خورد و غیر درشت و سنگ مثانه در وقت
 که آنوقت که در ر بگذار بول نیست و بول با درد و زمان را تولد سنگ خاصه در مثانه اندک بود و سنگ مثانه که در کانه
 بیشتر عارض شود و سنگ کلیه که بول و سنگ مثانه لاغر از بیشتر بود و سنگ کرده فرجهان را و علامت است که
 بدن را از ماده آن پاک کند بقی و اسهال ادرار در بعض اوقات تا ماده آن جمع نشود و از طعامها بر غلیظ چنان
 نمایند و تجویض هم و تطبیق ندرت و در وقت میمان در اگر خون غالبی فصل کنند و اگر طبع خشک بود حقیقت نمایند و در
 آئین نشانند که در آن بایون و خشک و شبت و نظمی که فب جلیه جو شانیده نشانند و اگر حرارت غالب بود آئین از
 و پدید آید نشان و خشک سازند و در آئین او و پیر گرم مژده و دست چون تخم کرفس و فوه و بادیان و ایسون و صغیر
 و شونیز و او و پیر مده باره مثل تخم خیارین و خشک و تخم خرنوبه و عشب الشلب و کاکج و او و پیر مده معتدل چون پیرسیاه
 و غیره بحسب مزاج و بردوت و اعتدال مزاج علیین چون پیر آئین آید و عن شبت بار و عن غشقه در مجاری و
 مواضع نمایند و گویند که از بلند بزر آید پس اگر حصاه بیرون آید فیهما و الا اگر در مجاری بماند بلعها حقیقت نمایند
 و مجریه بر موشی که زیر آن باشد نهند تا با آنجا کشد و فلوکس خیار شنبه با آب راز یا نه در وزن با دام شیرین و دست
 و اگر در مجاری قضیب که در آب گرم نهند و لعابها در و غنهای در چکانند و دست بر آن مالند تا بیرون آید مثل حلاج
 که سنگ مثانه بریزند و بیرون آید در وزن عرق چکانند و خاکستر عقر بادون عجب اثری دارد بگردد عقری که بر آن
 سفیدی غالب است و در ظرف آئین نهند و آنرا محکم کنند و بر روشت و زنجبیر نافه که در آن نان نخیده باشند
 نهند و شش ساعت بگذارند و پس بیرون آورند شربتی که یک گان و خون تین با کرفس یا آب نرین در آن
 عجیب در این را تیش الله گویند خاصه تین چهار سال که در اول رنگ بر آوردن آنگو زنج کند و خون اول در آخر
 را بریزند و میان را بگیرند و نگاه دارند و در آفتاب خشک کنند و از گرد و نمیا مفرط دارند و کینتقال نرین نهند و تطبیق
 در قضیب حصاه تاثیر عجب است و همچنین نمک و ترب و اگر سنگ مثانه نخیده نشود و در سنگ مثان و بیرون آوردن
 است و در سن صبی خطر شکر بود اما سنگ کرده را ندیده و شنیده که بشکافتن برن آورده با او گرم و قضیب

قضیب
 حلاج
 حلاج
 حلاج

یا از خون و صفرا بود و علامتش سرخی رنگ و حرارت دور و قوی باشد و علامتش فصد با سلیق و قصد سفن و
استفراغ صفرا و ترک گوشت است طلا نافع در تقسیم صفت آن آرد جو غلبه الشطیب نیز تر کاسنی تازه کوفته بکسر
انگوری و کلاب و زرعین گسرخ شسته طلا سازند طلای دیگر مستعمل بعد از طلا ز قبل صفت آن آرد جو از باقلا
آرد عدس باب غلبه الشطیب شسته طلا سازند طلای مستعمل در انتها صفت آن آرد باقلا گل خطنی تخم کتان با بونه و
کوفته باب غلبه الشطیب زرعین گسرخ بزرده تخم زرع شسته طلا نمایند و یا از لقم بود علامتش سفیدی و زرد و درد آن
است و علامتش قی باب ترب و شنب و عمل و ضاد و اکلیل الملک و بابونه و حله و بزرگ کتان است و یا از سواد
علامتش صلابت و کوبه است و علامتش تقیه است و اگر بان غلبه خون بود فصد هم کنند و مطبوخ افیمون دهند
و ضاد و بابونه و اکلیل الملک و بزرگ کتان و حله و مقل رزق و مغز ساق گاو کتد قشق و قهله هر گاه که غشا
صفناق یعنی پوست بزرگ شکم از آن دو مجری کردار برین است یکی کشاده شود بسبب رطوبتی مرغی یا گل
یا زگران یا رفیع صوت یا از جا بستن یا با غلیظ یا ضربه اگر کشادگی اگر شرب یا حجاب یا روده بان فرود آید
و کیلیش نشین برسد اگر معاف فرود آید آنرا قبله الامسا گویند و اگر ریچ فرود آید آنرا قبله الیچ گویند و اگر آب فرود
آید آنرا قبله الماء گویند و قبله را در قرد نیز گویند و بسا باشد که رطوبت غلیظ فرود آید و در اینجا غلیظ تر شود
آنرا قرد طی گویند و علاج تقسیم علاج درم صلب شد و اگر کشادگی حمن نبود که بکیلیش نشین گوانا رسید یعنی گوته
ان مانند آنرا قشق الامین گویند و اگر غشا را نکو سراج شود در برابران یا زرعین یا بالاکتر و چیزی از آن
ببین آید آنرا قشق مرق البطن گویند و قشق ار سبن زمان را نیز عارض میشود و علاج در صیان درست
شدن قشق و شق ممکن است اما در غلایشان عرض محافظت نماز یاده نشود از حرکات قوی و رفع صوت
و مجامعت خاصه بر قتل و از طعامها غلیظ و میوه و خسر و هر گاه چیزی بکیس فرود آید در آب گرم نشاندند و چون از
آب بیرون آید زرعین گسرخ و زرعین بابونه گرم کرده بالند تا بجای خود رود پیوسته آنرا بسوزانند و ضاد
ازین ادویه کنند برگ مورد گلنار فارسی ناز و سبزه صبر سقوطی مرغی کنند رجز السر و زرفت برومی مقل
ابهل سیریم ماهی و در فیلد مرغی چند بیدستر فرعیون در زرعین همین حله در اجلیل چکانند و در قهله الماء
آب کز خور و ضاد ازین ادویه کنند حله سگین گاو بشکل گوسفند سگین گاو تر خلفل و اگر آب بسیار بود نعل با پیکر
منصع در حله روز آب آنرا بیرون آورند تا غشی حادث نگردد و قوت بحال اند پس ضم نعل را در آن
بصمان باه یا صفت شهبوت میباشد یا بسبب خوارک و ضعف شهوت از ضعف بدن میباشد

تفصیل

تفصیل

و علامتش لانغری بدن وزردی رنگ و قلت خون است و علامتش تدبیر بدن است بند میر نا همان چون
غذای موافق و خواب و خوشدل و ترک جماع بدی و یا از قلت منی میباشد و علامتش قلت منی بوقت بیرون
آمدن است و سبب منی خشک آلات منی می باشد و علامت غلظت منی ارتفاع بجام مرطبا و دخول در آب سرد و چیز
سری افزانیده است و علامتش نزدیک است باغذیه و اثر سرد و فو که است و یا از بیروت آلات منی میباشد و شواری بر
آمدن منی و باقی علامات بیروت است و علامتش تسخین بجز با گرم و ماچین چاره است مثل ماده الحیوة و
مجموع شفا صفت آن زنجبیل یک جز و دارچینی ده جز و جوز ماش سه جز و کوفته پنجه بسبل معجون کنند شربت
کنند و معجون حافظه الباه صفت آن فلفل سیاه و ارچینی بادیان جوز بومشک مصطکی کند جوز ماش از اجزای مساوی
کوفته پنجه بسبل معجون کنند شرتی مقدار یک نخود و یا از حرارت می باشد و علامتش غلظت منی و سهولت بیرون آمدن
و احساس بجزارت و سوزش در آنوقت و ارتفاع بجزارت است و علامتش بجزارت مثل شیر و تخم خرز و شیر و روغن
کاه است و یا از بطوبت میباشد و علامتش قوت منی و ضرر یافتن از تر است و علامتش عباجین و افعی
است و یا از ترک جماعت و یا از جماعت و فراموشی نفس است و قلت هتکام بتولید منی علامتش استعمال ادویه
اشربه و اغذیه با همیست و نظر کردن بساقد حیوانات و استماع حکایات و احادیث و در بناب و یا از فکری و
می باشد مثل زهد و تشق یا منضی از آن امر بویا تو هم آنکه نباشد که در آنوقت ضعفی طاری شود و یا آنکه از کسر
سحر کرده و بسته باشد علامتش رفع و دفع این فکارت و تصورات و یا از ضعف دل و دماغ و معده و
و کرده است بدلیل و علامات ضعف آن اعضا و تقویت آن اعضا علاج نماید و یا از استرخالت و ضعف
و علامات و علامتش و کرشد و آنچه از ترک جماعت و عضو ضعیف میشود و علامتش پیوسته مالیدن و در سینه
و آب گرم نهادن است و یا از قلت تقبیر و اسافل بدن میباشد و علامتش تناول چیزهای منضج مثل باقلا و انجیر و
و یا از سردی اعضا قضیت علامتش سیکر قوت منی است و سهولت خروج آن بی اشارت و ضعف
حرکت و ضمولانغری و یعنی آلت و علامتش اگر فرمن با معاجنه فاکند و تقویت دل و شادی ادویه
خوش را در تقویت باه مطلقا اثری تمام است اغذیه با همیه فلهیه از مغز کله بره قلابه شک و شیر و گوشت
بزرگاله مرغ فربه و شیر بزرگ و بیضه نیم برت و ماهی بر بان فو که خوردین حیا و شفا و کد و فو که
میرودین انگور سرامنغز بسته مغز گردگان انجیر ادویه با همیه سفنقور خصیه الشلب پنیر یا شیر قصبه گاو خشک
کرده بسودان سوده شقایق خولجان پسته سیرن تو درین زرباد سه رنجان دار پسته حبه انحصر بخت برکت

و از نرسیدن آنها اجتماعاً بکاید سرعت انزال از حدت می باشد علامت شمس حساس حرارت و سوزش بوقت
 انزال است و زیادتی آن بجز نای گرم علامت شمس استعمال غذایه و اشرب به بارده است و یا از ضعف قوت اسکا
 بسبب برودت و اجوبت و علامت شمس عدم علامت حرارت و وقت منی و زیادتی بخوردن چیزهای سرد
 و تر است و علامت شمس استفراغ بدن از رطوبت با سهال و دلیدر و عن قسط بر عانه و خصیه است و یا از ضعف
 اعضا رسته و معده و گره و این بانقضان باه طوت رنجت می باشد و علامت شمس تعویبت آن اعضا است
 و یا از ضعف و عیبی می و ضعف بجای آن می باشد و فی الجمله بجز نای قاضی که شود باب یازدهم در امراض
 ندی اولی و دوم ندی در پستان دم حادث می شود و چنانچه در سایر اعضا چنانچه درین جهت ذکر می شود اما در می که
 از رختن لبن و لبن شیر در آن حادث شود مخصوصاً ناست علامت شمس ارتفاع و صلابت و درد و سوزش بول است
 علامت شمس که خرفه ترا کوفته بسر که حادث است آنرا با شکسته باشند سرشته ضا و نمایند ضاوی نافع آرد جو آرد
 با قلاب کشتن تازه برگ خرفه تازه ضا و نمایند و بعد از کین این حلاط مثل خطمی و بابونه و اکلیل الملک بگرم
 شسته ضا و نمایند و اگر بیضت و سقطه در می در آن پیدا شود و مویز و ماش را کوفته باب برگت و آب برگت
 شسته طلا نمایند **قلت اللین نقصان اشیر یا از کمی خون شود بسبب یاری خون کم کردن یا خروج آن بوجهی از**
 بدن یا سوزش در بدن یا اندک خوردن یا استعمال چیزهای گرم که از آنها خون کمتر شود و علامت شمس تقدیر این
 اسباب است و علامت شمس منع آن و استعمال غذایه و اشرب به محموده که خون از آنها بسیار تولد کند و یا از کمی خون می باشد
 بنحوی که از اخلاط مائه و علامت صفر زردی شیر و رقت و حدت و علامت بلغم و شدت بیاض و ما بهیت و بل
 بجموت در بود طعم و علامت سودا غلظت و قلت شیرت و علامت تقویه بدن از خلط غالب تغذیه بصد است
باب دوازدهم در امراض رحم اوام رحم حدت آن یا از ضربه یا یا احتباس طمث یا سقوط آن
 یا عسر ولادت یا کثرت جلع علامت درم گرم و یک بود و درد سرد در میانام و عانه و آن موضع را تنیه
 گویند و در برابر آن از نشت فطن گویند و عسر بول و برار و تو اثر نبض و نفس علامت شمس فصد سابق
 یا صافن است و اگر قوه قوی باشد اول فصد با سلیق کنند پس صافن ضاوی نافع صفت آن آرد جو با قلاب
 بنفشه خطمی سوده باب کشتن تازه و آب کاشنه و آب خرفه تر سرشته ضا و نمایند حقه رحم بلعها و در غدهها
 سرد کنند و آب گرم و برگت و امثال آن و بعد از آن در آن که در آن بابونه و اکلیل الملک و خطمی جوشانیده یا
 نشانند و اگر تخمیل نماید جمع شود بمضجات مثل بزکندان و خبازی و حله ضا و کنند و چون منفر شود بشیر نماید

این کتاب
 از امراض ندی
 در امراض ندی
 در امراض ندی

در امراض ندی
 در امراض ندی
 در امراض ندی

حقنه نمایند و شراب انار شیرین و شیرین تخم خیارین دهند و مرهم سفیداج بر وزن گلستر رقیق کرده در قیل
 حقنه نمایند و بعد از تنقیه اگر مندل نشود گل رنخی و دم الاخوین و اندکی کندر در روغن گلستر کلک کرده حقنه نمایند و
 ورم غبغبی متفاح موضع و ثقل و عدم درد در مقعد و تهیج اطرا دست و علائم شش کردن و سهیل بلغم داون است ضما
 متصل در ابتدا کشنیز نازه و خبازی و اندکی بابونه ضا و کندر ضا و یک درم از ابتدا گذرشته بود بندگمان حله انجور
 اکلیل الملک بابونه شبت ضا و نمایند علامت ورم صلب سودا و صلابت موضع و گمانی و کسالت و لاعتر
 و ضعف سابقین است و گاه باشد که شکم مثل سینه تنفس شود علائم شش تنقیه از اخلاط غلیظه و اخلاط سودا و سینه
 و روغن جنار و روغن شبت و روغن بابونه حقنه کردن و مالیدن و مرهم رسل و مرهم اخیلین از داخل درخاج بکار برد
 و طول از خطمی و جبار و حلیه بابونه و زبرگمان و ضا و از برگ خطمی و برگ سوسن سفید بکار درازند که شربت سیلان
 یا استلای بدن از خون و دفع کردن طبیعت آنرا بطریق طمست و علائم شش قوت بدن با وجود سیلان دم است
 و عدم ضعف و تغییر بدن و رنگ و تا ضعف و تغییر رنگ پدیدان شود پس آن جایز نباشد و چون با فراط انجا صد سینه
 باید کرد تا ماده از آنجا نب بر گردد اما خون بخت و امتلا با یاد گرفت چنانچه بجد مس صنای معلوم میگردد و با طبیعت
 نباشد و مثل انجیل بر فصد جرات نمایند و مجرب بالنار زیر پستان نهند و قرص کبر با با شرب الاس و شیا
 کحلی صفت آن در بولوسیر گذشت احتمال نمایند و یا از حدت و قوت خون میباید علائم شش زردی رنگ و ضعف بدن
 و رقت و سوزش است و در آنچه سیلان میکنند و عتس خروج و زردی آن و علائم شش استفراغ است مطبوخ بلبله زرد
 و شانه و ترس و شخیرت و آتاش میدان قرص کبر یا زرشک در آب شیرین و شرب سیاس و اگر بر صیاب و دو
 بر الیج سفید کوفته باید بنیکو بود و اگر با عصا ره لسان اصل و شیرین تخم خرفه بدند بهتر است و اگر شیم شغال شاخ گورن
 سوخته بان ضم کنند صیاب بود و از غلبه بلغم بر خون و از خارقوت با مسکه اقواد عروق را با غلبه سودا نینر که خوب
 انقیح آن گردد میباشند بعلا مات معلوم نمایند و اگر قدری پنبه در روز و شب تر دارد و در سایه خشک گردانند
 خلط غالب معلوم گردد و علائم بعد از تنقیه بر حساب است مذکوره نداد است نیند و یا از بوا سیر جرم می باشد و علائم
 و علائم مذکور شد و یا از قرص رحم که بسبب عسل و تیا یا جذب شیمه و جنین مرده یا از صلابت حاد ماری یا کشاد
 درم می باشد و علاج انجبار مذکور شد و آنچه سبب با بود فرزند از کندر و دم الاخوین و انزروت و مرکی و سبب
 و پوست آنرا ساخته احتمال نمایند و اگر در بود که فرزند بان نرسد چمن ادویه و آب ان اصل کلک کرده در قیل حقنه
 نمایند و قرص کبر یا شرب الاس یا شرب انجبار دهند و طلیه فایضه بر قطن و عاده و تنبیه در همه انواع لازم دارند

تشنه سیلان

در پشت یا از سردی بلغم خام بود و علامات معلوم کنند و علامت نمایند با سهال و مجنون و مجنون و سب مورخان
 نمایند در و عن قسط بالند و اشربه و انخديه موافقه دهند و یا از تعب کثرت جماعت است علامت است از کثرت
 جماعت است و استعمال حمام غیر محلل در و عن با بونه در و عن فربه تنزوح نموده بالند و یا از ضعف کرده است بعلامت
 آن استعمال باید نمود و یا از امتلا رگ بزرگ است که بر صلبت نمی باشد علامتش ضربان و حرارت است با علامت
 غلبه خون علامتش فصد با سلیق و کین سرد است اما خاصه یعنی تهگانه در آن بد در پشت نزدیکی است
 یعنی دریمی بود و اختتام شیا فاقات مسخه نهایت در آن موثر است او جاع مفاصل بطریق عمومی در جاع
 در مفاصل در و درم بود که در سینه کاههای اعضا پیدا آید اگر در مفاصل قدیم بود مثل کعب و اصحاب
 گویند و بیشتر در ایهام میباشد و اگر از مفاصل رگ است و تجا بزنگنه از موضع اوج و جمع و پرک اند اگر تجا بزنگنه
 و اکثر از جانب حسی بود و امتداد یابد تا بزنگنه یا تا کعب با کثرت و قلت باوه و مدت عرق التماس
 از خواص این اورام است که بچینه نشود مثل ورم دیگر و سبب این امراض ضعف مفاصل است و این امراض
 میباشد یا صفر یا بلغم یا سودا و یا مرکب از اینها می باشد و تقریب از بلغم و سودا بی امتزاج صفر که بر فوآن بود
 نادر است و از این سبب که در کان و عضبان و زمانه که حیض ایشان منقطع شده باشد حادث نمیشود زیرا که
 صفر از فوآن کم باشد و جماع قویتر سبب این مرض است خاصه بر امتلا تقریب و وجع الورك عرق التماس
 یا دومی است یا صفر دوی یا بلغمی یا سودا و علامت در غلظت افتخار است و سرخی و شدت در و فوآن و دیگر
 علامات غلبه خون علامتش فصد است و سهال و بطبوع بلبله زرد مقوی سرد و بخان و در سینه افتخار کردن
 نوقل صندل سرخ صندل سفید گسسته کشنی تازه خرفه تر کاسنی تازه طحله اگر در غلبه است با شش و نوب
 و پوست خشک شدن و ایمن سینه خدرات در طلا داخل نمایند و بعد از آن آرد جوگن بقیه کهنه و خماری در
 احتیاط کلیم لکک یا بونه ضا و نمایند در جمیع ضمه او جاع مفاصل گرم و سرد و اشربه و سهال و سهال
 با بیکر که تریاق مفاصل است علامت صفر دوی افتخار قلیل و زردی رنگ است در و حرارت است
 و دیگر علامات صفر علامتش اگر در مرض فی اجمه و موتی باشد فصد کنند و بطبوع بلبله زرد و سهال بخان ثقیله
 نمایند و غذا و شربت در زیاستور که در امراض صفر او دانسته عمل کنند ضما و نافع و تقسیم آرد جو تر است که در
 و کشنی تازه کاسنی تر خرفه تر طحله کنند و در تقسیم اجتناب بجمالت علامت یعنی سفید رنگ و در و دیگر
 حرارت و تقدم تدبیرت مولد بلغم علامتش است باب ترب و غسل سهال مجنون و سهال و فوآن

در و عن قسط بالند
 و اشربه و انخديه
 موافقه دهند
 و یا از تعب
 کثرت جماعت
 است علامت
 است از کثرت
 جماعت است
 و استعمال
 حمام غیر
 محلل در و عن
 با بونه در و عن
 فربه تنزوح
 نموده بالند
 و یا از ضعف
 کرده است
 بعلامت
 آن استعمال
 باید نمود
 و یا از امتلا
 رگ بزرگ است
 که بر صلبت
 نمی باشد
 علامتش
 ضربان و
 حرارت است
 با علامت
 غلبه خون
 علامتش
 فصد با
 سلیق و کین
 سرد است
 اما خاصه
 یعنی تهگانه
 در آن بد در
 پشت نزدیکی
 است یعنی
 دریمی بود
 و اختتام
 شیا فاقات
 مسخه نهایت
 در آن موثر
 است او جاع
 مفاصل بطریق
 عمومی در
 جاع در
 مفاصل در و
 درم بود که
 در سینه
 کاههای
 اعضا پیدا
 آید اگر در
 مفاصل قدیم
 بود مثل
 کعب و اصحاب
 گویند و
 بیشتر در
 ایهام
 میباشد و
 اگر از
 مفاصل رگ
 است و تجا
 بزنگنه
 از موضع
 اوج و جمع
 و پرک
 اند اگر
 تجا بزنگنه
 و اکثر
 از جانب
 حسی بود
 و امتداد
 یابد تا
 بزنگنه
 یا تا کعب
 با کثرت
 و قلت
 باوه و
 مدت
 عرق
 التماس
 از خواص
 این اورام
 است که
 بچینه
 نشود
 مثل ورم
 دیگر و
 سبب این
 امراض
 ضعف
 مفاصل
 است و این
 امراض
 میباشد
 یا صفر
 یا بلغم
 یا سودا
 و یا
 مرکب
 از اینها
 می باشد
 و تقریب
 از بلغم
 و سودا
 بی
 امتزاج
 صفر
 که بر
 فوآن
 بود
 نادر
 است و
 از این
 سبب
 که در
 کان و
 عضبان
 و زمانه
 که
 حیض
 ایشان
 منقطع
 شده
 باشد
 حادث
 نمیشود
 زیرا
 که
 صفر
 از
 فوآن
 کم
 باشد
 و
 جماع
 قویتر
 سبب
 این
 مرض
 است
 خاصه
 بر
 امتلا
 تقریب
 و
 وجع
 الورك
 عرق
 التماس
 یا
 دومی
 است
 یا
 صفر
 دوی
 یا
 بلغمی
 یا
 سودا
 و
 علامت
 در
 غلظت
 افتخار
 است
 و
 سرخی
 و
 شدت
 در
 و
 فوآن
 و
 دیگر
 علامات
 غلبه
 خون
 علامتش
 فصد
 است
 و
 سهال
 و
 بطبوع
 بلبله
 زرد
 مقوی
 سرد
 و
 بخان
 و
 در
 سینه
 افتخار
 کردن
 نوقل
 صندل
 سرخ
 صندل
 سفید
 گسسته
 کشنی
 تازه
 خرفه
 تر
 کاسنی
 تازه
 طحله
 اگر
 در
 غلبه
 است
 با
 شش
 و
 نوب
 و
 پوست
 خشک
 شدن
 و
 ایمن
 سینه
 خدرات
 در
 طلا
 داخل
 نمایند
 و
 بعد
 از
 آن
 آرد
 جوگن
 بقیه
 کهنه
 و
 خماری
 در
 احتیاط
 کلیم
 لکک
 یا
 بونه
 ضا
 و
 نمایند
 در
 جمیع
 ضمه
 او
 جاع
 مفاصل
 گرم
 و
 سرد
 و
 اشربه
 و
 سهال
 و
 سهال
 با
 بیکر
 که
 تریاق
 مفاصل
 است
 علامت
 صفر
 دوی
 افتخار
 قلیل
 و
 زردی
 رنگ
 است
 در
 و
 حرارت
 است
 و
 دیگر
 علامات
 صفر
 علامتش
 اگر
 در
 مرض
 فی
 اجمه
 و
 موتی
 باشد
 فصد
 کنند
 و
 بطبوع
 بلبله
 زرد
 و
 سهال
 بخان
 ثقیله
 نمایند
 و
 غذا
 و
 شربت
 در
 زیاستور
 که
 در
 امراض
 صفر
 او
 دانسته
 عمل
 کنند
 ضما
 و
 نافع
 و
 تقسیم
 آرد
 جو
 تر
 است
 که
 در
 و
 کشنی
 تازه
 کاسنی
 تر
 خرفه
 تر
 طحله
 کنند
 و
 در
 تقسیم
 اجتناب
 بجمالت
 علامت
 یعنی
 سفید
 رنگ
 و
 در
 و
 دیگر
 حرارت
 و
 تقدم
 تدبیرت
 مولد
 بلغم
 علامتش
 است
 باب
 ترب
 و
 غسل
 سهال
 مجنون
 و
 سهال
 و
 فوآن

مخصوص باشد و چون افکار طوطی کند و شروع با فنار طوطی قرنیه العهد بالانفاد کند مسمی بنبول گردد
 و این که با نهنیا نیرتبه رسد که خلاصی یا بد چون اعیسم را بنیر فانی کند و شروع با فنار طوطی اصلی کند با سم
 مفتت تسمیه یا در هر سه راحمی دق گویند آنچه در مرتبه اول بود و مفرش شکل باشد و علامت آسان در
 در مرتبه دوم بود یا نیز دیکان بود و مفرش استان و علامت شکل باشد و مرتبه سیم علامت باشد علاج
 مرتبه اول بترید و ترتیب با غذیه و اشربه بارده در طبع چون مارا شعیرت و مزج چوبه و گوشت بز نماه مخصوص
 یا چه بزغال و شراب عناب و شراب فروشیه تخم خرفه مفرش و سکنجبین بوق کاسته و عرق گاوزبان باشد
 و شیر تخم خیارین و کدو و هندوانه و شغالو و زرد آلودهند و آنچه در مرتبه دوم بود یا نیز دیکان محتاج
 به علاج قوی تر باشد پس در ربع آخر شب زیره تخم خرفه مفرش بوق گاوزبان گرفته باکی از اشربه مذکورها یا با
 پیچیدم قند مفید بدهند و بعد از ساعت در آیزن نشانند که در آن کدو تازه و جو مفرش میگویند و بر کاک
 و برگ خرفه تر چوشانیده باشند و باید آب بنامیت ملایم و معتدل بود چنانچه بود بوق شود و احداث
 کند و اگر آن بودی که بدن ضعیف را نشاید در آب سرد نشانیدن نیکو علاج بود که آیزن در زمان
 باشد و احتیاط تمام بجای آورند که زکام نشود و بعد از لحظه که برون آید روغن بنفشه و روغن کنجد که بر اعضا
 و بعد از آن غده های الشعیر که در آن مزج فربه یا ما که در آب جوش با دی داشته باشد و بزغال و بره یا آب اش
 بارشته و اسفناخ که در آن بنفشه باشند بدهند و حسب قوت با ضمیر و ضعف در اغذیه و کمیت آن تصرف نماید
 و از اشربه بشیرین آنچه مذکور شد که بر تقدیری توان داد که بصرف استحیل نگردد و الا از آنجمله غیر فربه و فربان
 داد پس سکنجبین و شراب حامض و نارنج و لیمو و آنار و زرشک و انشان مینا چنانکه بسیار ترش میباشد
 بالعابها و شیرهای بنور بارده دهند و احتیاط باید کرد که اگر از حمیات عفنیه که بعد ازین ذکر خواهد شد
 چیزی همراه باشند شیر و آن نهایت مفید است و بهترین شیر یا شیر آدم است پس شیر خاکی شیر
 در هماندم که نوشیده باشند در شیر شرط نگاه دارند اول باید که خوجوان با دست و بهتر آنکار
 وقت زادن چهار ماه گذشته و علمت آن جو دکا هو و برگ خرفه و لسان الحمل و اسفناخ و خیار با ذر
 بود و هر باد که تواند و نوشند فز و کیت بیار آویز چه اگر دور باشند تغییر میکرد و قدری پاکیزه اند طرفی
 که پز آب گرم باشند و شیر در آن قلع و نوشند و بدهند و شرط مقدار چنانست که روز اول هم سکر چینه

بر روز نهم هم سکر چه زیاده کنند تا روز نهم سکر چه و نیم شود و بعد از آن هر روز نیم سکر چه کم کنند و سکر چه طلق
 سنگ هرات چهار سیر و ریح یک سیر بود و در روز یک شیر داده باشند بعد از یک ساعت نبض را بر بند اگر قوی
 تر شده و بطن میل کرده فاسده شده و اگر ضعیف تر و صغیر تر شده باشد فاشیده دیگر نباید داد و هر گاه شیر داده باشد
 یا خوانند داد در آن روز از نرشی و ماهی اجتناب نمایند و مکن و موضع اصطیخ را بر این چنین و نوا که خوب است
 گردانند و لباسها گمان بگلاب و صندل مطیب سازند و ما و در نزد یک آب روان اختیار کنند و در تابستان در
 کفایت گرمی روز خنایچه گمان بگلاب صندل و آب کشنیز تازه و برگ خرمنه تر گردانند بر سینه بکشند
 اندازند و چون گرم گردد تازه گردانند سه چهار بار روزی کفایت بود و زیاده نکنند و در وقت
 آنرا و قیوم نیز گویند هر چند از تبخیر حیاتیست اما عادت باید از آن در ذیل دق جریان یافته استیلا ریه است
 بود بر مزاج بی تب و حرارت سبب استیلا با برودت یا ضعف بدست که عاویذ فضل خود باز ماند چنانچه
 در آخر عمر عارض میگردد و یا استیلا حرارت است که تحلیل قندویت رطوبات کرده باشد و اجساد حرارت
 غریزی و این سبب سردی خشک عارض شده باشد با فراط استفرغات یا افراط در تند میرحیات علائم
 و بول خشک و لاغری مثل حال شاخ بی شغال و التهاب و گاه بود که در کسب محسوس گردد و در بعضی
 و طبی و متفاوت بود اما در وقت اشتداد ضعف که متواتر گردد و قاروره رقیق مائی بود و علائم خشک
 و تسخین با حمی و مو آنرا حمی مطلقه گویند از غلیان خون عفونت میباشد و تقسیم از خوش اند علائم
 سردی و چشم و انتفاخ و تمدد در رگها و گرانی و کسالت و عظم نبض و سر قاروره و غلظت و قشر
 و ناقص کردن است و دادن با شیر که با عدس و تمر بندی چخته باشند و یا ریاس و از اشتر
 عناب و شراب آلو و شراب زرشک و شراب تمر بندی و شراب عوره و شراب آبل ترشش و شراب انار
 و یا از عفونت خون است و علائم علامات سونوخست یا زیادتی قلق و اضطراب و تنگی نفس و عظم
 و بعضی و تقسیم را مطلقه خوانند حمی و عقیقه صفت بود متزاید یعنی آنچه روز بروز نقص پذیرد و
 زیاده از آنچه تجلیل رود متساوی یعنی متعطف مساوی متحمل بود و متناقضه یعنی شمعن کمتر از تحمل بود و علائم
 علاج سونوخست اما دموی خارج عروق جمیع بود که حادث گردد در ادرام اعضا پاشش و مانع و آلات
 نفس معده و جگر و کلیه و معاجات آنها نه کور شد حمی صفراوی اگر صفرا خالص در خارج عروق شمعن
 باشد عنب لصبند علائم نشناک بود و دیگر در نبود یا ناقص شد و قشر پره یعنی در لرزه خیزان

در تابستان

در کسب محسوس

در کسب محسوس

عنب لصبند

که سوزن در وی میزند و فلک باین ناقص وزود گرم شدن و خشکی و خشکی و غلیظی دمان واضطراب و فلق و قی مراری
و باقی علامات صفراوی علاجش است که تا روز سیم شیر تخم که دوهند بالجاب بزرقطونا و شراب نیلوفر روز
چهارم بوجوش شیر تخم که دو شیر تخم کا هو و شیر تخم خیارین در روز پنجم که روز نوبت است مسکن باید داد
یعنی بجای شیر تخم خیارین و شیر تخم کا هو شیر تخم که دو و شیر تخم هندوانه دهند و اگر بوجوش شراب نیلوفر
سکنجبین شکر و بند مناسبت است و در ششم که روز سکون نیست فی الجمله تخم کینا است و بوجوش تخم که دو تخم هندوانه
شیر تخم کاسنی و شیر تخم خیارین و درین روز سهیل نباید داد که خطر است و در هفتم که روز نوبت اول
بخار است بجای تخم کاسنی و تخم خیارین شیر تخم که دو و شیر تخم هندوانه باید داد و درین روز هیچ وجه
تحرک نیست و در هشتم سهیل زقوبس خیار شنبه و ترنجبین و شیر خشت و خمیره بنفشه با کفکند شکر
یا عرق کاسنی و عرق نیلوفر و آب ترندی دهند و در نهم شیر تخم کاسنی و شیر تخم که دو و لمانی زقوبس
و شیر بن نیلوفر و عرق بید مشک دهند و سکنجبین بدهند که بعد از سهیل مردان سکنجبین حدوت سبح است
و روز دهم باز سهیل روز هشتم دهند و روز یازدهم که روز انداز و روز نوبت است باعتبار روز ناز که فی الجمله
حرکتی در مواد از برای استعدا و رفع شدن در روز بجران ضرورت شیر تخم خیارین دهند و باعتبار آنکه
ضرورت شیر تخم که دو باید داد بالجاب اسفول از برای تسکین حرارت سهیل و اخراج بقیه سهیل که اگر چیزی
باقیمانده باشد باز لایق دفع شود با شراب تار شیرین یا شراب نیلوفر و عرق کاسنی و عرق بید مشک
و اگر بقیه زپ باقی باشد روز دوازدهم نیز سهیل روز هشتم دهند و در سیزدهم اگر چه روز نوبت است
و در روز نوبت بقانون مقرری تسکین ضرورت لیکن تقویه شده است از تحریک ضروری تنصوب است و از
برای استعدا در روز چهاردهم که روز بجران حقیقی این تب است فی الجمله تحریک ضرورت شیر تخم کاسنی
و شیر تخم خیارین بالجاب و شراب مذکوره دهند و در چهاردهم که روز بجران است استعمال سکنجبین
جایز نیست شیر تخم هندوانه بالجاب بزرقطونا و شراب نیلوفر و عرق بید مشک و در روز پانزدهم باعتبار
آنکه روز نوبت است مسکن باید داد شیر تخم که دو دهند و باعتبار آنکه روز بعد بجران است و اعانت
رفع بقیه آنچه بر طبیعت از حرکت آورده و قادر بر دفع نشده باشد محرکی یا بد پس شیر تخم خیارین داخل
باشد بالجاب بزرقطونا و سکنجبین شکری و اگر تا پانزدهم حمی زایل نشده باشد در شانزدهم نیز سهیل
و بعد از شانزدهم حکم حمیات مرکبه دارد و علاج حمیات مرکبه صفراویه علاج باید کرد که در میان غلبه خالص

اگر بسیار خورده باشد قی میخوان کرد و اگر در روزهای نوبت خود می آید جسم نباید کرد و اگر در ابتدا احتیاج نفل
 و امتلا شود با مبروات گلفند میتوان داد و غذا آتش جو باشد و شور بای ماشش بآب نمزندی و اسفناخ و کدو
 و از میوه آمار و هندوانه و امرود و لیمو شیرین خوبست و در روز نوبت غذا ندهند مگر آنکه نوبت در آخر روز باشد
 و صبر نتوان کرد و در روز نوبت مسهل جایز نیست و اگر تدبیر این خطا نشود از هفت نوبت تجاوز نکند و اگر از آن
 که در نوبت چهارم مفارقت کند اما نجب نجیر خالص بسا باشد که هاشم شاه بکشد و علامت نجب نجیر خالص
 نوبت باشد بر دوازده ساعت و باشد که بست و چهار ساعت بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد
 علاج است که از علاج صفراوی و بلغمی ترکیب اما اگر صفرا در داخل عروق بود پس یاد تمامی عروق است
 یاد بعضی رگها که حوالی دل فم معده باشد و یاد عروق حوالی کبد پس ازین قسم حمی محرقه صفراوی است
 و اگر در بعضی رگها بود سوای آنچه مذکور شد نجب لازم نکند درین برود اشتداد غلیبی می باشد و اگر است
 دیگر در بیشتر اعضاء آن یعنی در شقی زبان و زرد و سیاهی زبان و کرب و خشکی و سوزش و در شقی
 زیاد بود و علاج برود علاج نجب خالص بود الا آنکه در محرقه اتهام بهترید بیشتر و قرص کافوری و جوی
 کافوری باید داد و طلا کاسه بر دل و جگر ماند و شاخهای بید و خیار و کدو و هندوانه بر اطراف و حوالی امراض
 و مبروات بر ناف پنج سر کرده نهند و گاه باشد که در نجب لازم نقد کحل پیده دهد و گاه باشد که التهاب را
 یاده کند و محرقه بلغمیه نیز بیاید که ماده آن بلغم شور بود مگر کب از بلغم نفع و مره صفرا و علاج آن علاج حمی است
 که از صفرا و بلغم است حمی بلغمیه اگر ماده آن حاج عروق بود که هر روز بگیرد این را مواظبانه مانند علامت
 ابتدا کردن بناقص است و سر ما در گرم شدن و خون گرم نشود قوی نباشد و قلت تشنگی و صفرا و نجس و
 واقعی بر آمدن بلغم و تبخیر زردی روی و بعضی تپهای بلغمی را در ابتدا سر ما بود و بعضی اقسیمیه و بعضی
 را ناقص و چند نوبت که گذشت ازین سه حال چیزی نبود اما نوبت تا مجده ساعت تواند بود و بدن
 از نوبت گذشته پاک گردد علاجش سنگنجین یا سنگنجین گلفند آفتابی ضم کرده گلفند نصف با مثل سنگنجین
 محسب مزاج مریض و تصفیر طبیعت و سنگنجین بر در با این نسخه صنعته آن را از یازده نیم درم پوست سنج باد
 بقدرم تخم خیار ده درم تخم کشمش پخدرم سرکه سرکه سفید ده سیر بدستور مرتب نمایند و در اول
 بر نوبتی تخم ترب و شبت با سنگنجین نمانید و در تصفیر معده اتهام کنند و بعد از آنکه ماده بچته شود در
 قاروره اشتران پیدا شود مسهل نهد حسب مسهل دفع از برای حمی بلغمی صفت آن غار بقون سفید کبود

توجه
 به
 این
 نکته
 است

من لطفه

کلیت سوداوی

مصطفی که انگ تری به سفید بچون بندرم ششم حظل بگید انگ کوفته بچینه آب حسب از نه جدا کیشرت است و اگر
 مقدم برین سهیل و طبیعت قبض واقع شود طبیعت را بجمعه که در آن قنطوریون دقیق و مغز خشک و ازه و لیله
 و سناسکی و کل خطمی با نرم سازند و اگر وقت خواب بیدرم زیوند چینی را حب کرده فرو برند صواب بود و غذا
 آب باشد که در آن باز یانه و مرغ و کبک و تهبوج انداخته باشند و غذا وقتی باید داد که چون نوبت
 آید معده نمانده باشد و اگر نمذیه بر اینو بجهه میسر نشود باخز نوبت باید انداخت و اگر ماده بلغم داخل
 بود تب بلغمی لازم حادث شود همی لطفه گویند علامتش علامات بلغمی و از نه است الا انکه با این ناقص بود
 و در روز عرق نبود در وقت مفاقت و این تپا بدق شبیه بود و در شب با نوزد شش ساعت فتور و شش
 باشد و علامتش علاج مو اظبه است الا انکه با طبقات و چیزهای گرم بدریج و احتیاط اقدام نمایند در اول
 سکنجین و ریج آن گل قند آفتابی اقتصار نمایند و شراب لیمو و چیزهای که در آن کندی مثل تخم خیارین و تخم
 خربزه و پرسیاوشان میداده باشند بعد از آن سکنجین بزوری و المبدن بدن در تپهای بلغمی مناسب
 بود و اگر تشنج عنکبوت را در تب بلغمی مانند با خاصیت فایده و همیات سوداویه اگر ماده خارج عروق بود
 ریج و ایره حادث شود بیکر و بیکر در روزنه و این یا از سوداویست که از سوداوی طبیعی تولد کرده باشد
 و یا از اتراق بلغم یا صفرا و یا خون و علامات هر یک از این قسم از بلغم علامت آن خلط بود که از آن تولد
 میکند و اگر حدوث آن بعد از مطبقة بود دلیل آن بود که از اتراق خون است و اگر بعد از مو اظبه بود دلیل
 آنکه از بلغم است و اگر بعد از همیات صفراوی بود دلیل آنکه از صفرا است علامتش اگر از اتراق خون بود فصد
 با سلیق کنند و بعد از نفع ماده اسهال بطلون افتیمو کنند و اگر متولد از بلغم باشد سکنجین بروردند
 و بطلون تخم ترب و سکنجین قوی فرمایند و حسب اهل از افتیمو و تر به سفید سبناج و غار بچون و لاجورد
 ساخته بپزند و اگر متولد از صفرا بود سکنجین ده و شراب لیمو و عرق کاسنی و عرق گاوزبان در همه
 نافع است و قوی سکنجین پوست بچ خربزه نمایند و سهیل از سناسکی و تر بندی و خیار شنبدر و شیر خشک
 متوی بافتیمو و زچون با دام شیرین دهند و در اغذیه و تدبیرات ملاحظه خلط متولد عنتمی باید کرد
 و اگر ماده داخل عروق باشد ریج و ایره حادث شود و این قلیل الوقوع است و علامتش صفراوی
 و بطور و تفاوت و وجع مفاصل و زیادتی حرارت بر بلغمی و اندکی آن از صفراوی و اشتداد ریج بود
 و علامتش فصد با سلیق است و فصد صافن اگر قوی باشد استعمال مرارت و سهلات سوداوی علاج عام

در همه و صاف راج است که روز نوبت پنج خورد که صفراوی باشد که بخوبین بد بند و در ابتدای آن می فرماید در میان
 گزله آب نهند و در میان تب الگاب خورده باشد و در معده جمع شده باشد البته می کند و در آخر شب بخوبین
 شراب پیوسته یا شراب نایخ یا عرق گاو زبان دهند و در روز دیگر بخورد آب که در آن سرکه با آب گندم و منور و بر سرکه
 پنجه باشد و بحسب مزاج شخص و ماده آنچه لایق دانند و مرتب در آن انداخته باشند باید داد و اگر در روز
 دوم راحت که فردا نوبت خواهد بود بر مزوره یعنی میرغ اقتصار کنند می شاید خاصه کسی که بدن سوز
 داشته باشد ضعیف بود اما در روز مقدم البته مزغ باید داد و اگر اشتها می مزغ خوردن نباشد بهتر اگر
 و آب آنرا بنهند و اگر اشتها غالب یا ضمه قوی باشد بجای مزغ گوشت بزغاله تجویز و قند
 علامات از مان ظاهر شود در روز سهیل دادن روز دوم راحت بود حمیات مرکب سه بر گاه مثلا
 و خلی یا د خلی مثل سودا و بلغمی یا در غلبه جمع شوند آنرا مرکب کنید و ترکیب یا بر سیل سباده میباشند چنانکه بگذرد و دیگر
 بگیرد یا در آنچه چنانکه می گیرد و در میان آن دیگری بگیرد و یا مشار که چنانکه در زمان گرفتن هر دو ترکیب باشند و از
 جمله مرکبات آنچه باقی یافته شده شطر الغیب است و این تری باشد مرکب از صفرا و بلغم چنانچه هر دو خلط از تمام
 باشند و در غلبه غیر خالص هر دو خلط از شدت امتزاج نیز که خلط شده و اینجا چنانست پس هر دو یا آنرا با
 بود یا لازم یا صفراوی دایر بود و بلغمی لازم یا عکس بود و گاه بود که صفرا غالب بود و علامات آن ظاهر
 و گاه بود که بلغم غالب بود و علامتش غالب و انحصار علامت شطر الغیب است که در یک روز قوی تر باشد و علامت
 از علاج صفراوی و بلغمی منفرد باشد و بیاید است که در معرفت مواد حمیات اعتماد بر اعراض کنند نه بر نوبت
 چندی شاید که در غلبه باشد یا سه ربع بر سیل سباده مرکب گردد و هر روز نوبت بگیرد پس توهم شود که بلغمی بود
 یا جوهرس که بر طریق غیب آید پس هم شود که بلغمی بود یا جوهرس که بر طریق غیب آید پس علاج آن بعلاج صفراوی
 مستحب خطا و خبر آن گردد اما در معرفت ماهیت بعضی حمیات و عدد ماهیت با عدد بعضی مرکبات بدو استدلال
 باید کرد چنانچه در ربع شمس و سدس و امثال آنها علم بوقوع ماهیت آن حمیات تعلق گیرد و چنانچه در
 و سه ربع یا در مواظبه عدد آن معلوم گردد و چنانچه اگر در روز بگیرد و دیگر در روز بگیرد معلوم گردد که مرکب از
 است و اگر در روز بگیرد و در روز بگیرد دلیل آن بود که مرکب از جوهرس است و اگر در روز بگیرد و سه روز
 بگیرد علامت دو سدس باشد پس رین سه صورت آخر بدو بر ماهیت عدد استدلال شده باشد و در معرفت
 دوم بر عدد و در صورت اول بر ماهیت و بیاید است که خمس و امثال آن از قبیل ربع است

و در آخر شب

بگیرد

خفایت و علاج آن مثل علاج ربع بود زیرا در قیاسات و لطیفات تدبیر و در جمیع حمایت قبل از نفع مادی
 سهیل میند بر سهیل و بوب و بعضی گویند که می صفی خالص انتظار نفع مستحب بود مادام که ماده ساکن باشد
 و متوجه عضو نشود نباشد که اگر چنین بود قبل از نفع واجب بود چه دادن سهیل پیش از نفع موجب طول
 مرض است و انتظار موجب بلک رلیض و در جای انتظار نفع واجب بود اگر در طبیعت قبض باشد حقه کنند ملین
 ضعیف توان داد و در روز نوبت و در بجران سهیل نشاید داد و در روز ششم سهیل دادن خطرناک است
 و بهترین ایام در حمایت صفی از برای سهیل دادن ششم و دهم و دوازدهم و شانزدهم است و در ایام بجران
 و غیر ایام بجران در روزهای که ایام از ایام بجران نیک واقع شود ایام بجران نیک است و در نهم و دهم و پنجم
 و سبت و چهارم و سبت و پنجم و سبت و پنجم و سبت و پنجم و سبت و پنجم و سبت و پنجم و سبت و پنجم
 واقع شود و این ایام را ایام بجران روی خوانند سیوم و پنجم و نهم و سیزدهم و نوزدهم و روزهای که در آن بجران
 نادر افتد و اگر افتد باشد ششم و نهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و نوزدهم پس روزهای که در ایام
 بجران واقع شده جلد سبت و پنجم و سبت و پنجم و سبت و پنجم و سبت و پنجم و سبت و پنجم و سبت و پنجم
 خصوص در حمایت و مو و نزد یک فصل باشد پس سهیل پس بیع ق پس ادرار بول پس اخراج باب
 پانزدهم در اورام و شبور در امراض که در جلد حادث می شود حصه و جداری
 حصه را بفارسی سرخ کوبند و پیش غلیان و جوشیدن و تیزی و صفرا و تیه خون است و جداری آبلر گویند
 و پیش غلیان خون و دفع فضل است که از خون یاد رقت کل و از شیر و غیر آن بعد از ولادت با خون جلد
 یافته باشد مثل شیر انگور و غلیان نکند صاف نگردد و پس بر آن باشد که سفید و بزرگ بود و بعد از آن که با
 و بیرون آید بی کرب و اضطراب ترین هر دو سیاه بود پیش پس سبز پس سرخ پس زرد و از جداری آنچه
 داشته باشد یا مضاعت بود یعنی متصل کدگیر باشند و علامات این هر دو مرض شب مطبوعه و محقره
 و در پشت و خاریدان می و فرغ یعنی ترسیدن و خواب و بیداری بود علاج آن اگر کالنی نبود قبل از
 ظهور قصد با حجامت کنند و غذا شور بای عدس دهند و از اشربه شراب عناب با عرق گاو زبان و دووم
 خیمه یعنی خاکسی که آنرا بشیر زسی شکر گویند نگشود کرده باشد عناب بدهند و قدری در جامه و بستر بزنند و اگر
 بیرون آمدی کنده کند یا خومت فرو شدن بود عسوک بادیان و عناب و کشتن نیز از هر کجاست م انجیر زرد
 بخت عدد آب بخورند و بیالانید و یا شراب عناب تخم خیمه یعنی خاکسی بدهند و قدری آگرم در زیر پا

فصل در امراض جلد و در جداری

نهنگ تا بخار آن مسامات را کشاده که در اندک سهولت بر آید و از برای حفظ اعضا منافی باطن بقدر کبد انگ و اید
 تا سفته سوده و از برای سهولت بروز و تسکین الم بروز آن یکد انگ گل شقایق النعناع بنه در ایامی که بروز
 مطبوخ یعنی از چهارم یا هفتم آب مطبوخ نحو ۱۰ عدس بگذرد بدنند و اگر درین طبع چند عدد انجیر باشد بهتر است
 و اگر طبیعت محضوب و محدود نرم بود تفحص کنند اگر از آمدن طبیعت خفت و راحت و تسکین کرب یا قبض
 کند و اگر در قبض آن بشرب منحل یا شرب منفرجل چند نماید و غذا عدس که بعد از دو سه جوش آب آن
 بریزند و آب نو در دیگر کنند و اگر دو سه بار چنین کنند قبض زیاد کند و کافور در آب کشنیر تازه حل کرده یا
 سماق در گلاب خیسانیده صاف نموده یا شیر آنرا درانه ترش در چشم چکانند منع بر آمدن الم در چشم
 کند و اگر با مار انجنا که آب گرم خمیر کرده باشند به بندند نجاصت این عمل کنند و صندل را گلاب سوده در
 چکانند تا منع بر آمدن الم در آنجا کند و بشرب توت شبامی عنونه کنند یا آبی که در وی سماق و گلشن و عدس
 مقطر جوشانیده باشند عنونه کنند تا حلق از آن محفوظ ماند و اگر آبله بسیار بزرگ بود و بر آب بر جامه خواب تنخل
 نیارد بر آرد جو یا آرد از زن خوبانند و ریگ کف بنایت نرم بود انبساط و اگر شخصی ریش کرده گل
 سرخ و انزوت و دم الاتحین نرم سوده بر آنجا بریزند و اگر آبله در پیش شک قدری خوب کرد در زیر دامن
 کند زود خشک شود و ازین توتیر آنکه عدس و گلشن و تراشه خوب کرد در آب نشاند پس قدری نمک وی
 افکنند و پاره چینه بان تر کرده بر آبلهها نهند و از جای که آبلهها شکافته بود نمک آب دور دارند شرمی شرمی
 باشد بعضی خورد و بعضی بزرگ بشیرین بیشتر باشد و فتنه پیدا میشود باخاریدن و کرب از خون می باشد
 علامتش باریسرخ بودن است با حرارت و زود ظاهر گردد و در روز بیشتر بود علامتش فصد اکحل است در
 وقت جملتی که در میان بروز و ظهور آن می باشد تا کمین طبیعت آب آلو سیاه و تمر نندی و آلو بخارا
 در زرد آلود در وقت ظهور آن آب قانتر بر بدن بریزند و سرکه یا آب عوره یا روغن گلشن بر بدن مالید و غذا مالک
 و عدس و تمر نندی باشد و از میوه آلود نهند و آنرا میخوشش خورده شود و یا از بلغم می باشد و علامتش
 میل آن سفیدی و بیجان آن و شربت و علامتش که مطبوخ بلبله زرد مقوی به تر بد بدن و غذا شور یا
 ماش و نخود باشد و از شربت کجین که بسیار ترش نباشد و هند و در حمام آب کرفس و سرکه و تخم خرزله که فتنه
 در هم شسته بر تمام بدن مالند ماسر آماس سرخ بود که بسرور و در پیش حادث گردد علامتش باریسرخ
 آماس و درد و ضربان در سرور و است علامتش فصد قیصال و حجامت سابقین و کمین طبیعت است

شرمی شرمی

شرمی شرمی

بار

و ترندی و در وقت بلین مندلین و فوغل و کلاب بر حلق و سینه طلا نمانید تا ماده فرو نیاید و خدا شویز با
 را بشیر و عدس با ترندی ترش کرده است و از اشربه شرعنا ب با ترندی ترش کرده و صندل
 سرخ با کبش نیز ترسوده طلا نمانید و اگر شنگا فند و زرد آب بیرون آید موم سفید و روغن گل سرخ و دروازه
 مرتب ساخته بگذارد جرب است یا بیک از آن زرد آب بیرون آید یا خون سیاه با جله جرب
 از فساد خون باشد و سبب و خون با مخالطت صفر باشد یا بغم شور یا سودا و سوخته علاجش اگر انمی
 بود اولی فصد کحل نماید پس سبب هر خلط سهل مناسب آن دهند و شایسته و سناسکی و خیارشنبه در همه
 اقسام لازم دارند و صبر را در دفع جرب بکلی فرمن اترین است هر روز نیم مثقال خوردند سه روز متعاقب
 بعد از آن یک روز خوردند تا نه مثقال خورده شود ملازمت حمام و ترک جماع نافع ترین چیزهاست جرب
 و حکم را بعد از تنقیه تعدیل و اطلیله بکار دارند طلای نافع از برای جرب طب صفت آن زرد و زرد چوبه
 مایه آن قنبل مردار سنگ اشق خبث الحصد نو شاد را شخار کبریت زرد کوفته پخته اجزای مساوی بر وزن
 گل سرخ و سرکه انگوری شسته طلا نمانید طلا نافع از برای خشک و تر صفت آن تو تپای کرمانی
 مغسول مردار سنگ می مقتول سرب از هر یک مثقال سرب بگذارد و سیاه ک در وی اندازند و با درنگ
 دارد و مادران نرم سوخته باد و سیر سرکه و د و سیر روغن گل سرخ مخلوط کرده طلا نمانید که بعون الله
 نافع است **قوی با بخاری بزبون گویند و بپندید و اد نامند و آن در شستی بود بر ظاه پوست اگر بسیار**
باشد فصد کنند و طبوخ افقیون دهند و اگر اندک بود حاجت تنقیه نیست مگر آنکه فرمن با و روغن گندم
مالیدن مناسب بود و گرفتن روغن چنان بود که وصله آهن را بین کنند و قدری گندم بر روی آن
ریزند و سنگی گرم کرده بر روی گندم نهند و آنچه از آن سیلان کند روغن گندم است مردار سنگ و نند و
آل و قفس را کوفته بسره و روغن گل سرخ طلا نمانید و سیاه بسم در روی نگویند مناسب است سعه جرب
بود که منقوح کرده بر سر روی و در کو دکان بسیار حادث می شود علاجش اگر غلبه خون بود فصد و
جمامت کنند و اگر صفر یا بغم شور یا سودا بود با آنچه مناسب آن بود تنقیه کنند طلای نافع صفت آن
تو بال مس و انزروت سفید مردار سنگ کاغذ سوخته مجموع را نرم کوفته بر روغن گل سرخ و سرکه انگوری
شسته طلا نمانید طلای دیگر گل تنو کینه بجز و نکستام نیم جز سوخته بسره انگوری شسته طلا نمانید طلای
دیگر خاصه جیت کو دکان زرد چوبه خام مردار سنگ است آنرا کوفته بسره انگوری و روغن گل سرخ

سینه

سینه

و این قسم محتاج بحمل باشد و غیر خالص آن بود که صفر آن خون مختلط باشد پس از پوست بجاور کرده بود و در آن
و از موضعی بر موضعی نزدیک و دور فلشونی که ذکر خواهد شد شبیه باشد علاجش فصد کنند و پس استخراج صفر و بعد از آن
استعمال طلا در اوج پس طلای محلل مثل خلی و خبازی و آرد جو چیره هم دانهها باشد پس من و متفرق میباشند
و جمع میباشند و نهایت سنج میباشد پس خشک بپوشید که در در آن نهایت بود مثل در عضو که آتش بر آن
و علاجش فصد و اسهال صفر پس در وی سرکه را بر زمین شنج که طین خرر نیزند تا بر جوشد پس فصد کافور قیصر
بر آن ریزند و مواضع جبهه طلا کنند تا قارسی مثل حمره بود الا آنکه هر جا که ظاهر شود خطهای سنج مثل زبان آتش
پیدا شود علاجش مثل علاج حمره بود بعد از فصد و اسهال بر چیزه تا اگر طوبت و امانت در خون احداث کند
و اومت نماید مثل مار الشیر و بندوانه و شفا لود که در دوزخ طلا نافع از برای نار فارسی صفت آن از وی
حفظ کافور قیصری سوده بکشد و لعاب پنچول و آب برگ کلسان اصل در آغوش تازه و آب کاسنی تازه شسته
طلانا بنید و کلمه فی در می بود از خون علامتشم استفراغ و سرخی و تمد و بسبب وی ضربان است علاجش
فصد است و در ابتدا طلا از سرخ صندل و صندل سفید و فوفل و گل رنی سوده بکشد و آب گش نیز تازه و اگر از
طلا در روزیاده شود فی الحال در کنند و همین طلا را بر عضوی که بالای آنست نهند و در روز دیگر آرد جو کشته تازه
خبازی با لعاب پنچول طلا کنند چون ببینند که از آنچه است زیاد میشود طلای از آرد جو وارد با طلا و خلی و جواز
و با بوز کنند چون ببینند که گرمی شود طلای از با بوز و اکلیل الکلب و گلاب و حلیه کنند و در هر دو ارام از زرقا
اوقات اربوبه غافل نباید بود در ابتدا رادع و در تزاید جمع کردن میان رادع و مومی و در انتها مومی و محلل در احوال
محل صرف نهند و اگر ببینند که تحمل نیافته و جمع ده باشد تخم مرد و انجیر دریم کوفته ضماد نمایند و استعمال این تا نخته
شود و تدریکشاون آن کنند و مثل سرکین که بود تراشوق یا بالکت او ارام مغز سنج که مفرغ بود که هر یک مفرغ
عصو شیس واقع شده اند البطل یعنی در زیر مثل که مفرغ دل باشد و ارسه یعنی بجز آن که مفرغ جگر بود و خلف
الاذین یعنی پس بر دوش که مفرغ دماغ بود و درگاه درین اعضا درم حادث گردد از جهت که اعضا
ریشه مواد را با اینجانب هم کرده اند و با بر اطراف ریشی و یاوری بود و از آن موضع متوجه آن عضو مانده
شده باشد چون بالفصو یسد و در آنجا مانند زیر که گوشت نرم دارد از آنجور رسو گویند علاجش تفصید و بر خیا
در ابتدا بعد از تقیه برن فصد و اسهال مثل آب گرم ریحین با نجا و سکه الیدین و خلی و زنبق و خبازی
ضماد کردن و استعمال رادع جایز نبود در موضع خنار زیر و سله و غد و خنار زیر و دم صلب علیط بود بر ظاهر آن

گرمی با او نامواریا باشد و در گوشت بسته بود در لحم نحو خاصه بر کردن حادث گردد و بیشتر منهد بود که کبک
 و سلمه در می بود مختلف باشد و چینه از مقدار نخودی یا مقدار خرزیره او را کین بود و در گوشت بسته نباشد و این کبک
 نتوان گرفت و بهر جوانب حرکت توان داد و آن چهار قسم است و عینه دارد را محینه شش را یعنی در اندرون
 این چیز با بود و عده در می بود صانقب از فندق با خورد بکف و پیشانی بسیار واقع می شود و فرق میان عده
 و سلمه آن بود که عده زیاده نشود و غلاف ندارد و نرم نبود و در اول حدوث آن اگر دست متفرق گردد و
 باز عود کند و گاه بود که عود کند علاج این هر سه تقویه بلغم بود و قوی و اسهال با یاج فیقرای مقوی بنار تقویه
 تمام کردن به داخلیت حلیه و بزبرکنان و خنازیر را به داخلیون و ایر سازم سوده هم آمیخته تمام کنند و هم گوشت
 و سوزنه در زیت سرشته بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد و اگر با این تدبیرات مداومت باینها تحلیل یابد فیهما و الا
 بخته گردانند و بشکافند و علاج قرحه کنند و سلمه اگر بزبرگ شود با پنجه ذکر شد تحلیل نیابد ازین دو کار باید که در شکاف
 و بیرون آوردن با کیک که آنرا کینه سلمه گویند یا بادویه معفته ریش گردانند صفت آن آب آبی ناریسید چهار
 رنج و در جزو تو بال سس جزو نظرون دو جزو مجموع را نرم سوده بر وزن گلسخ سرشته طلا نمایند و صفت
 را بادویه محله و معفته علاج نتواند و در دفع آن بر بدن کردن نباشد و غد را به داخلیون تمام کنند و بر آب
 آن پاره سرب گذاشته محکم بزنند و در استعمال او آنچه اگر با بخن موی سر ریش پخته شود و در آب
 گویند و الا در الشعاب نامند یا از بلغم بود علامتش سفیدی و تری موضع و باقی علامات بلغم است علامت
 تقویه بلغم است یعنی تخم ترب و شبت و عمل اسهال با یاج فیقرای مقوی بنار تقویه است و بعد از تقویه موضع را
 بخورد و رشت بالند و بسندان و پیاز عنصل طلا نمایند یا پیاز عنصل را با عسل سوده طلا کنند یا حلیه طلین
 را بهر که عنصل سوده طلا نمایند و یا از صفرا می باشد علامتش زردی و در شتی موضع و سایر علامات صفرا
 علامتش تقویه است بحب و در صفرا و جلیه زرد پس سر که در وزن گلسخ بالند یعنی تقویه با پوست خسته
 بسکه سرشته طلا نمایند و یا از سودا می باشد علامتش تیرگی رنگ کورت و در شتی موضع و سایر علامات سودا
 است علامتش اسهال است بحب انبیتون و همچون نخاج و تعدیل مزاج با استعمال طباط و پیاز عنصل بالین
 و پییزنم و تخم براسوزانند یا جینی خشک کنه سوده طلا کنند و در وزن چوسته بالند و یا از خون پیشند
 علامتش سحر می موضع و علامات تلخخون است و علامش فصد است و استعمال اطیایه کوبه و سوسم خراچی را حوت
 خاکستر آنرا بر وزن کوبه سرشته طلا کنند و اگر زیت بود بهتر است خاکستر سیاه دانه و خاکستر قیصوم طلا کردن

در آب کین بود و در گوشت بسته نباشد و این کبک نتوان گرفت و بهر جوانب حرکت توان داد و آن چهار قسم است و عینه دارد را محینه شش را یعنی در اندرون این چیز با بود و عده در می بود صانقب از فندق با خورد بکف و پیشانی بسیار واقع می شود و فرق میان عده و سلمه آن بود که عده زیاده نشود و غلاف ندارد و نرم نبود و در اول حدوث آن اگر دست متفرق گردد و باز عود کند و گاه بود که عود کند علاج این هر سه تقویه بلغم بود و قوی و اسهال با یاج فیقرای مقوی بنار تقویه تمام کردن به داخلیت حلیه و بزبرکنان و خنازیر را به داخلیون و ایر سازم سوده هم آمیخته تمام کنند و هم گوشت و سوزنه در زیت سرشته بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد و اگر با این تدبیرات مداومت باینها تحلیل یابد فیهما و الا بخته گردانند و بشکافند و علاج قرحه کنند و سلمه اگر بزبرگ شود با پنجه ذکر شد تحلیل نیابد ازین دو کار باید که در شکاف و بیرون آوردن با کیک که آنرا کینه سلمه گویند یا بادویه معفته ریش گردانند صفت آن آب آبی ناریسید چهار رنج و در جزو تو بال سس جزو نظرون دو جزو مجموع را نرم سوده بر وزن گلسخ سرشته طلا نمایند و صفت را بادویه محله و معفته علاج نتواند و در دفع آن بر بدن کردن نباشد و غد را به داخلیون تمام کنند و بر آب آن پاره سرب گذاشته محکم بزنند و در استعمال او آنچه اگر با بخن موی سر ریش پخته شود و در آب گویند و الا در الشعاب نامند یا از بلغم بود علامتش سفیدی و تری موضع و باقی علامات بلغم است علامت تقویه بلغم است یعنی تخم ترب و شبت و عمل اسهال با یاج فیقرای مقوی بنار تقویه است و بعد از تقویه موضع را بخورد و رشت بالند و بسندان و پیاز عنصل طلا نمایند یا پیاز عنصل را با عسل سوده طلا کنند یا حلیه طلین را بهر که عنصل سوده طلا نمایند و یا از صفرا می باشد علامتش زردی و در شتی موضع و سایر علامات صفرا علامتش تقویه است بحب و در صفرا و جلیه زرد پس سر که در وزن گلسخ بالند یعنی تقویه با پوست خسته بسکه سرشته طلا نمایند و یا از سودا می باشد علامتش تیرگی رنگ کورت و در شتی موضع و سایر علامات سودا است علامتش اسهال است بحب انبیتون و همچون نخاج و تعدیل مزاج با استعمال طباط و پیاز عنصل بالین و پییزنم و تخم براسوزانند یا جینی خشک کنه سوده طلا کنند و در وزن چوسته بالند و یا از خون پیشند علامتش سحر می موضع و علامات تلخخون است و علامش فصد است و استعمال اطیایه کوبه و سوسم خراچی را حوت خاکستر آنرا بر وزن کوبه سرشته طلا کنند و اگر زیت بود بهتر است خاکستر سیاه دانه و خاکستر قیصوم طلا کردن

بره اقسام موی بر ویان کلب برش و کش و خیلان اما کلف پس حد و کفوت بود و زردی و نیز رنگ موی
 بر تنیهای اینجمله یا بسبب برش حدوت سیاهی است که بسبب زردی بیشتر رنگ مسدود از کف رنگین تر بود و
 در آن بیشتر است برش قطعههای سیاه بود و گله باشد که بسبب کفوت مایل باشد و بیشتر زردی
 واقع شود و خیلان مثال این آثار باشد لیکن مرقع بود از سطح بدن و آنچه مذکور شد اگر باطل مولود بود دفع
 توان کرد و آنچه حادث شده باشد علاقتش فصد و اسهال خلط سودا است پس طلا کردن به تخم خرنوبه و تخم
 ترب و قسط و ایرسا و خردل و ترس کوفته بخیه بگلاب و سرکه شسته طلا نمایند و خیلان را بسوزان در زشت
 و کبر و گلاب بشویند و با دویه مذکوره طلا کنند **صنان** یعنی بوی بقل و مثال آن تغییر را سیم و نمن اطلی
 و زریستان و میان گشتان پا و پوست سر و عروق از عفونت خلط و حدت آنها بود علاقتش تخیه خلط
 غالب بر بقل و پستان را صندل سفید و برگ دراک کلاب سوده طلا نمایند و زردی بجهت تن میان
 گشتان صفت آن تو تپای که بانی سردار سنگ گل سرخ گل اره پوست آمار کوفته بخیه بس که تر کرده خشک
 نمایند و نرم کوبیده بکار دارند و جهت سرم مناسبت و اگر سیر کفودکان و پستان باشد بان ادد و پوست
 باز و جزا سرد سوخته ضم کنند **هتق سفید و هتق سیاه** اما هتق سفید علاقتش است که بسیار سفید بود و بک
 تر و یک برنگ پوست بدن و در پوست فردرشته و آماس بود و موی که از آنجا بر آید سیاه بود علاقتش
 اسهال است یا باج فیقر او تخم حظل و ترید و غار یقون و از اینیات اجتناب کنید و بر کلبین اطریفل شسته را
 نمایند طلا کافع از برای هتق همین بر شامی پوست بکنید و شیلج بستد عاقر قاقص ترب کندش سپند
 کوفته بخیه بس که شسته در شب طلا کنند اما **هتق سیاه** یعنی پوست عضو است بسیار سبب آن مخالطه سودا
 بود بخون علاقتش است که چون دست بر آن اند سبوسه از آن ریخته شود و موضع سرخ بماند علاقتش فصد است
 و اسهال سودا و همها طرب و تطیب فراج باغدییه و اشربه و طلا نمودن است بطلا مذکوره و نوعی از هتق
 اسود بود که آنرا بر مس اسود گویند و آن در شسته بود قوی با خاریدن و نقشه مثل فلوس سبک علاقتش
 علاج هتق سیاه بود باز با دوی اسهال و تطیب فراج بر صس سفیدی که بر بعضی اعضا پیدا شود یا تمام
 اعضا سفید کرده و بک رنگ شود و سبب آن ضعف قوت معتبر است بواسطه غلبه نغم بر آن خوبی که غذای اعضا
 را بواسطه سوختن عضو است از برودت و جویت حدوت طبعی سدی در در اگر چه نخون که غذای او
 میگرد و نیکو بود و از بلغمیه خالی و گاه بود که بر موضع جمانت پاشته آن بر صس داشت شود بواسطه ضعف

توت

صنان

هتق

هتق

هتق

بجراحت علامت برص سفیدی براق و اماس و در پوست فرورفته و سفیدی موی آن موضع دنازک بودن
 پوست آن موضع اگر انگشت بر آن فرو برند از موضع دیگر که انگشت بر آن بیشتر درگوافتد و چون عوزن در رنند
 خون بیرون نیاید علامت بر چند آنکه مرض را گفته اند که هوا و عشاغین البر لا کا دن سر یعنی مرضیست که اطبا
 به علاج آن بسته اند و نزدیکیست که نیک شود اما چون امکان مصلح داد متوجه علاج شده اند و علامت
 استقران بغم است و تبدیل فراخ بجا چین گرم و خوردن تریاق و مترو و بطوس طلای نافع بجهت برص
 صفت آن نقطه سفید زفت روی خوردن سرخ خریق مویز چ کندش شون نیز بوره سرخ بوره سفید یاز
 عضل شیطرح بندی عاقوقر حا پو ستیج کینیز را دند اطریال کوفته نخجته بسر که سرشته طلا نمانید و یا اطریال
 را بادگی عاقوقر حا بستند و مسل شسته بدند و یکد و ساعت را قنایا نند خد آنکه عرق کند و باشد که
 روزی بار و دیگر بلز ند و زرد اب روانه شود و صحت یا به جراحیات اگر جراحت خورد بود و تازه و از عوارض
 دیگر سالم و لبها پیش مو اربود و چنان بود که در سبت نافع تر آن کلام مرهمی نشیند بر هر جای که افتاده بپند و بر با
 دوسر بر بندد چنانچه لبهای آن درست بر نم نشیند و چیزی در اندرون نرود از موی و غیر آن و اگر تازه بود
 و سه روز بر آن گذشته بود لیکن چرک در بیم گرفته بود آنرا بخراشند تا خون آلود گردد پس بر بندند و اگر جراحت
 عظیم و خاثر بود از این ادویه در وی ساخته بر آنجا نیز نه صفت آن صبر کند دم الاخوین کوفته نخجته
 نمانید و بر حوال آن صند و فون کینیز تازه بپا نازه و باخرف تازه سوده طلا نمانید و اگر خیال تقصا ر نمانید فصد کنند و اگر
 لبهای جراحت بهم نرسد بدوزند و اگر خورد داشته باشد و از آن چیزی گوشت افتاده باشد و یا کفر جزا
 آن بریم نمی کشیند و در میان تضاد داشته باشد که رطوبت در سح در آن جمع خواهد شد پس با دویه تخفیف
 رطوبت و جلای و سحر تواند کرد احتیاج باشد فروری که در مزوقست نافع است کند صبر سقوطی زار و نایا
 فوتیای کرانی مقبول قلیمیا نقره مجموع را نرم کوفته بر آنجا پاشند و بر بندند و باید که بستن نحو آن حکم
 تر و سببش است تر باشد و عضو اشکلی دارند که زرد آب از آن باسانی بیرون تواند آمد و هر گاه خواهد
 که پاک گردد و جنبه کهنه پیر کنند پاک گرداند مرهمی که بعد از پاک گردانیدن آن استعمال کرده می شود صفت
 آن مردار رنگ انزوت سفید دم الاخوین زفت روی گل ارمنی کوفته نخجته موم زرد بر روغن گل سرخ
 که خندا دویه را بان شسته مرهم سازند و اگر بجای موم روغن مغز قلم گاو کنند النسب بود مرهمی بندی
 صفت آن مرهم سیاه نیم باو مرکی سرخ دو دم روغن کچنیم سیرکنده به روز نیم دانگ م سفید یا پو

بجراحت

اول بیاز را در روغن کبچد بپزند تا سوخته شود سپس صاف نموده موم را در آن بگذارند پس اودیه را کوفته بپزند
 و اصل کرده در اون سنگه بدسته بمانند تا سرد شود پس کبار برند و صبح و شام اینتر هم حرکت پاک میگردد و زخم را
 مندل میگردد و چون گوشت تازه بر آورد با دویه مندل و خاتم خشک کنند و آن اودیه نیست مردان سنگ
 سوخته برگ سوسن بلبله تازه و سبب گلنار فارسی زرد و چوب صندل و صندل و اگر با جراحت اعراض دیگر بود مثل
 ورم و کتک و قطع عرق و عصب و گوشت و شدت درد و سوزن و زجاج و املاک بدن اول به تبدیل آن اعراض
 استعمال نمایند و تبدیل مزاج و استخوان مواد تسکین درد بیرون کردن گوشت پوسیده را و تدبیر گوشت
 و علاج جراحت عصب و قطع آمدن خون در هر که خواهد آمد و اما جراحت عصب چندان نگذارند که از ورم کردن بپزد
 شود چه ورم جراحت عصب را خون تشنج است و وصول جز آن بدماغ و از آب هوای سفره چند از نداد اگر
 ورم کند بار و جو آرد یا قلا و نیز کتان سوخته بزیست شده ضما و کنند و اگر تشنج عارض شود آن عصب را که تیز
 می کند بپزند بر روغن تخم کبچد و پخت و گردن را بر روغن تخم کبچد و پیر بطه و پیر مزاج خاکی چرب کنند و اگر
 جراحت استخوان شکسته بود ضما و حار باید گذاشت و اگر در آن شظایای عظمی پدید آید بپزند و نیز از ندهد مزاج
 ضما و کنند تا بزمین آید کپسول ورم کی بمسل شده ضما و نمایند و اگر استخوان فاسد شده باشد و آن بفساد
 گوشت فاسد را بر هم زنجار و دفع کنند و استخوان را بر شستند و اگر جراحت بر شکم در روده و تریب بیرون آید با ندهد
 بپزند و شکم را بدوزند و اگر روده نازم کرده باشند و با ندر و نوزد بشرب تمکید کنند تا ورم برود پس
 دستها و پاها علیل را گرفته او را بردارند تا پشت او منجذب گردد و روده با ندر و نوزد و اگر با ندر و نوزد
 درین جراحت بقدر کبچد روده با ندر و نوزد تواند رفت کشاده گردانند و اگر وقتی نرسد که تریب سیاه یا بنفشه باشد
 آنقدر که تغییر بود و بر نوزد و هر گه در آن بود بر سیاه یا کبچد بپزند و با ندر و نوزد فرستند و نهایت
 احتیاط رعایت کنند علاج سوختن از آتش و روغن کبچد و روغن کبچد و روغن کبچد و روغن کبچد و روغن کبچد
 و قصاب بر وضعی که از آتش سوخته باشد اگر آبله نیز طلاهای خشک مثل صندل و زعفران و برگ بید تار
 و پوست غلیظ و خست بید کهنه که آنرا بفارسی بید مده گویند سوخته طلا نمایند یا بگل رنمی و کبره آب و اگر آب
 زرد و عظم بود فصد کنند و تطبیف تدبیر ورم سفیداج بر آن بماند و اگر الم بسیار عظم بود بر هر طور علاج
 کنند صفت آن آب نارسیده و خست بار بشویند و خست کنند چنانکه در هر سستی که عصبان بگذارد و در آنجا
 چهار جزو ازین شش جزو از روغن گل سرخ و دو جزو موم سفید و یک جزو سفید است و عظم شسته موم نیز بپزند

در این جراحت عصب و قطع آمدن خون در هر که خواهد آمد و اما جراحت عصب چندان نگذارند که از ورم کردن بپزد شود چه ورم جراحت عصب را خون تشنج است و وصول جز آن بدماغ و از آب هوای سفره چند از نداد اگر ورم کند بار و جو آرد یا قلا و نیز کتان سوخته بزیست شده ضما و کنند و اگر تشنج عارض شود آن عصب را که تیز می کند بپزند بر روغن تخم کبچد و پخت و گردن را بر روغن تخم کبچد و پیر بطه و پیر مزاج خاکی چرب کنند و اگر جراحت استخوان شکسته بود ضما و حار باید گذاشت و اگر در آن شظایای عظمی پدید آید بپزند و نیز از ندهد مزاج ضما و کنند تا بزمین آید کپسول ورم کی بمسل شده ضما و نمایند و اگر استخوان فاسد شده باشد و آن بفساد گوشت فاسد را بر هم زنجار و دفع کنند و استخوان را بر شستند و اگر جراحت بر شکم در روده و تریب بیرون آید با ندهد بپزند و شکم را بدوزند و اگر روده نازم کرده باشند و با ندر و نوزد بشرب تمکید کنند تا ورم برود پس دستها و پاها علیل را گرفته او را بردارند تا پشت او منجذب گردد و روده با ندر و نوزد و اگر با ندر و نوزد درین جراحت بقدر کبچد روده با ندر و نوزد تواند رفت کشاده گردانند و اگر وقتی نرسد که تریب سیاه یا بنفشه باشد آنقدر که تغییر بود و بر نوزد و هر گه در آن بود بر سیاه یا کبچد بپزند و با ندر و نوزد فرستند و نهایت احتیاط رعایت کنند علاج سوختن از آتش و روغن کبچد و روغن کبچد و روغن کبچد و روغن کبچد و روغن کبچد و قصاب بر وضعی که از آتش سوخته باشد اگر آبله نیز طلاهای خشک مثل صندل و زعفران و برگ بید تار و پوست غلیظ و خست بید کهنه که آنرا بفارسی بید مده گویند سوخته طلا نمایند یا بگل رنمی و کبره آب و اگر آب زرد و عظم بود فصد کنند و تطبیف تدبیر ورم سفیداج بر آن بماند و اگر الم بسیار عظم بود بر هر طور علاج کنند صفت آن آب نارسیده و خست بار بشویند و خست کنند چنانکه در هر سستی که عصبان بگذارد و در آنجا چهار جزو ازین شش جزو از روغن گل سرخ و دو جزو موم سفید و یک جزو سفید است و عظم شسته موم نیز بپزند

و بطور برنانه اما سوختن روغن گرم را بمثل آنچه گذشت معالجه کنند و این مخصوص است باین سفیده تخم مرغ و سفید آب طبعی و در وقت
 که نزدیک است داده بر آن بگذرانند و اما علاج سوختن آب گرم پیش از آنکه آب بکشد آب آنرا را بر آنجا ریزند و خرقه های خشک بر آن
 نهند و خاکش روی سردی بر زده تخم مرغ سرشته بر آن بمانند و اگر از آفتاب است بسوزد و در هم کافوری طلا کنند و اگر
 روی را بسفیده تخم مرغ بالعباس بپول یا مغز نان میوه در آن غشیه طلا کنند از آفتاب متناثر نشود **باب شانزدهم**
در علاج ضربه و سقوطه و مضر و بیخوابی و تاز یانه و جرو کسر و علاج خلع و بیرون آوردن پیکان و خار و عصاره
 اگر کسی چیزی مثل دیواری بر وی افتد یا ضربه بسوزد بزنند یا کسی از بلندی بیفتد یا عضوی از او شکسته گردد و طلا
 است میان این مجموع قصد و مجامعت کردن است از جانب مخالف هر چند در بدن غلبه خون نبود و اگر در آن موضع که تفرق
 اتصال شود و خون بسیار آید پس تلین طبیعت اقتصار باید نمود و حقه لینه نماید با غیب القلب و قطریون و فانیون
 مرق کاه و روغن بادام شیرین دهند از برای خوردن صباد که بر آن عضو ضا و نماند صفت آن مناش بغدادی مناش است
 که آنرا میوه گری گویند برگ سرد از هر یک سه درم بر کسر و گلخ از هر یک یک درم صبر قوطی دو درم با سفید درم آب کمر
 شسته ضا و تلین طلای ستمل در وقتیکه حرارت پیدا شود صفت آن عدس ده درم گل رومی فوغل صندل از هر یک
 دو درم طلا کنند و غذا ماش برنج بشیره بادام دهند یا زرده تخم مرغ شیرشت و اگر موی میانی خالص سیاه کبیده نهایت
 نیکو بود یک قیاط بخوردن دهند و پیش بعضی یک درم بست قیاط است و پیش بعضی بست و چهار قیاط و آنرا درین
 دادن مناسب در او نهم درم فوه الصبح یک درم غیب الثلب سه درم کاوز بان چهار درم بچشانند و صامت نموده
 شیرین کرده بدنند و اگر ضربه و سقوطه بر سر واقع شود برگ مرد و عدس قشر و گلندار فارسی کوفته بر و گلکس
 و گلاب سرشته طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و نفث الدم باقی الهم حادث گردد و قرص کبر با و دم الایون
 و گل رومی در تنقیح عدس و اگر کسی را بچوب نازیانه و اشغال آن زده باشد بهترین چیزی پوست گوسفند
 که در حال زگوسفند جدا کرده باشد بر موضع ضربه بپوشند و تا دیگر روز بر نازند و اگر قدری خاکست آن بر موضع
 پاشند پیش پوست بر روی بپوشند بهتر باشد اگر در رنگ سفید آب بپوشند و موم سفید و روغن گل سرخ موی سازند
 و بالند نافع باشد علاج خلع و کسر خلع بیرون آمدن زایده استخوان است تمام از مخاکی که در استخوان دیگر است
 که میان هر دو اتصال موضع هر دو بان بود و وقتی اندکی بیرون آمدن باشد نه تمام و درین کوتنگی بود که آنرا
 هر می نیز گویند که با استخوان و آنچه بگرد آن در آمده است برسد علامت آن خلع ظاهر می شود و از تغییر شکل عضو
 و عدم قدرت بر حرکات آن عضو از نمایست علیل را بادست صحیح تقاینه میکنند لیکن خلع باز و مفصوم و ک

در علاج ضربه و سقوطه و مضر و بیخوابی و تاز یانه و جرو کسر و علاج خلع و بیرون آوردن پیکان و خار و عصاره

در علاج ضربه و سقوطه و مضر و بیخوابی و تاز یانه و جرو کسر و علاج خلع و بیرون آوردن پیکان و خار و عصاره

در علاج ضربه و سقوطه و مضر و بیخوابی و تاز یانه و جرو کسر و علاج خلع و بیرون آوردن پیکان و خار و عصاره

را دشوار توان دانست زیرا که عضو هر گاه متخلخ گردد و در فعل فتد پس ظاهر نبود و سر برون درار سه یا با
 درگرفتند و اینجا گوشه بسیار بود پس ظاهر نباشد و علامت لازم باز دموی مسند بر است که در زیر فعل
 پیدا آید و ممکن نبود بسیار نیدن دوم آن دست پندانهها و پهلو و علامت بیرون شدن آن بود دراز شدن
 بر این مابود و از پای اگر جانب پیش افتاده باشد و ظهور روم و رابه و عدم قدرت بر آنکه پای را در گوشه
 آن خم توان کرد یا کوتاه تر بودن این پای از پای دیگر است و اگر از جانب پس افتاده باشد در گو
 افتادن از سه و گاشتن آن و علامت و روش آن بود که در مفصل اندک تغییر دموی از جانب گشته پیدا
 شود و بودن حرکات ممکن بود در دهن جمیع حرکات بهر جانب ممکن بود علاج خلخ را بهار ادرق و شکل طبع
 باز از طلاهی نافع از برای خلخ صفتنه آن باشد شش شده و دم گل رمنی مکی خطمی سفید گل سرخ از هر یک
 دم برگ و رنجد هم نرم کوفته سفیده تخم مرغ سرشته بکار دارند و روشی دهن را همین طلای موافق و کافی بود تا
 کس آن شکستن استخوان است مضمود استخوان را بر فوق است و گردانند و گاه می باشد که بعضی از پارک استخوان که
 آن افتاد توان داشت در باید کرد و عضو باید بست بر باط رفاده معتدل در سستی و محکم و ابتدا بستن از موضع
 شکسته باید کرد متوجه بجانب بالای آن موضع کسر را محکم بچیند پس بر فاده دیگر هم از موضع کسرتن کنند و بعد از
 چسب رکت متوجه زیر آن شوند و در هر دو چیدن است در ابتدا محکم بچیند و چند آنکه می چیند اندکی سستی
 میل کنند پس باد و جابره طاک کنند و به بندند و بعد از آن فصد کنند و طبیعت و تاسه روز بکشاید اگر
 آنکه در وی فوت حادث گردد و مادون رباط سرخ گردد و چنانکه کشته و سست تر باید بست و اگر خاریدن
 قوی عارض گردد که تحمل نتوان کرد بکشاید قاری آب گرم بر آنجا ریزند تا خاریدن ساکن گردد و یک آن
 استراحت نموده باز به بندند و رفاده را با کلاب و روغن گل و اندکی سرکه تر گردانند و اگر چند روز نگذارد
 دویم کنند و حرارتی در عضو نباشد رباط را محکم تر از آنکه اول بسته اند به بندند و بکشاید آلا در چهار و پنج روز
 یا ز پاره و ضا و جز از عدس و مغناش بغدادی و مغناش هندی و گل رمنی و آب مورد سازند و اغذیه
 زنج مثل کله پاچه و برسیه و مرغانه و برنج یا بیطون بقرو بیطون بره و زبرغاله و در آخر امر در وقت انعقاد
 شش بر باط اندکی سست گردانند و علامت ابتدا از انعقاد شش پیدا شدن خون است بر رفاده و رباط
 چنان دلیل بر اسال طبیعت است آماده جید را اینجا که از سام ترشح نموده و باید که قبل از اشتداد و تصلب رتوبیک
 قوی ندهند و اگر با کسر جراحی بود ابتدا بستن از یکبعضا بر از لب بالای آن کنند و دیگری از لب بر

۳

و درین کشاده دارند و قدری پنجه بر آنجا نهند و چون زرد آب کم کرد و دو از دم این روغن منجمد یا منده نهند و آن
 میرود و نمی آید از صبر و کند روم صافی و دم الاغین در درسی ساخته به آن پاشند تا نمون آید میرود آن
 غایر و پیکان چکان را باید بیرون آرند و موضع آنرا بر و کند بر پیکند اما خار و آنچه مانند آن بود چینی یا شکر
 بکوبند و ضا و نمایند و اگر قوی تر خواهند بگرد پیاز زنگس و اشق و زراوند و زفت و ملک بستم کوفته معسل
 سرشته ضا و کنند یا پیاز زنگس و آرد شکر معسل سرشته ضا و کنند **فساد اطراف بسبب اسهال** توجیه
 حرارت و خون و بخارات گرم است با آنجا و اختلط و محبتش شدن در آنجا پس انقباض آنسوز متعفن گرداند
 اگر دم کرده باشد و فاسد نشده باشد لیکن آید کرده که سبز شود زیت در روغن زیتق بسیار بر آن طلا کنند
 و اگر آس کند در آنی نهند که در آن شلغم و گاه گندم و سیوس و بابونه و اکلیل الملک و کزب و طبله و کتان
 جو شانه شده باشد و چون بیرون آرند روغن نکو بر بالند و اگر سبز و سیاه شده باشد زیشها در آن نهند و پیش
 را نیک فرود برند و آب گرم نهند پس لعل امینی و آب و سرکه بهم سرشته طلا کنند و بعد از دو سه ساعت بسردند و آب
 بگرم بشویند یا شراب بگرم و اگر آفتی رسد که ابتدای تعفن کرده باشد چقدر در کزب را بسیند و یاروغن
 گو سفند یاروغن گاو کوبند که مثل مرهم شود بر آنجا نهند تا آنچه متعفن بسیند شده یا سیاه گردیده معیت پس
بعلاج قرحه علاج کنند باب هفتم در طرد هوام بسکن و دانه بید شش هوام و گردین سباع و علاج
 سقی سوم و او و میمیا طرد هوام پس بدانکه در نگاه داشتن و تعلق و طاموس و خارشیت و ابن عرس و
 گوزن در خانه هوام از آنجا بگریزند و اگر ظاهر شوند بکشند بعضی گفته اند که بار نزد یکت است پلنگ نرود
 اگر رسیان را بقطان سیاه و حلیت آلوده کنند بر گرد خواب گای گردانند هوام در نیاند و بچرخا حباب
 و خشت آنار و بیخ آن و بچرخا گشت و در جامه خوابان آن همین عمل کنند و از چینه پاک مار بگریزد و بچرخا
 بزکوی بود و شاخ گوزن و موسی آدمی و برنجاسف و گوگرد و خردل اگر بر سکن بر نهند بگریزد و طرد و عقاز
 از تخم بقر با کبیت یا زرنج یا سم خریا بزیاروغن گاو و از باد روغ و ترب و برگ آن بگریزد و طرد و بر غیش
 حنظل خرنوب در آب جوشانند و آن آب در خانه بر آگنده کنند اگر چوبی را به پیچ خارشیت آلوده کنند
 کباب بر آنجا جمع شوند طرد و دود گاو با سرگین گاو و یا سیاه دانه یا چوب ناز و یا برگ سرد و جوز آن
 اگر رمی را بر روغن چرخا کز ضرر رساند از نابیر بخار گوگرد و شیر طرد و فارغوشس نیز اگر پوست باز
 کنند یا دم بر برند یا نحصی کنند باقی مویشان بگریزد و طرد سام ابرص در خانه که زعفران بود در نیاید علاج

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

منع و نهش حیات باید که اول بالای آنرا محکم بنهند و بجز بسیار و پیاپی بکنند و اگر کج حاضرنه بود کسی را گویند
 که گرسنه باشد و درینا او میبوسند و دهن را بشویند و چرب کند و بکند و آب من را اندازد و بسیار بکند
 و در نهش جمله موام اول انیسل باید کرده و اگر از جنس نارامی قوی باشد فی الحال عضورا بسزند و اگر بریدن مکن
 باشد که شست آنو ضلع را بردارند تا استخوان و اگر میسختند موضع را به شیشه بشکافند و دهن زخم را کشاده
 گردانند و بعد از امتصاص و کیدن بسیار بجز بادهن ازین ادویه را ضاد کنند زفت طیب فرقیون جاو
 شیر قندی و اگر انیها حاضر نبود سرگین کبوتر و فودنج و خاکستر چوب الگورد اگر تریاق فاروق میسخت
 و اول مفید بود و در آخر فایده نهد و مقدار شربت تریاق فاروق جهت این نفع کمینقال بود و خوردن مخلص
 کمینقال دفع جمیع زهرها و گزیدنها کند و گفته اند که خوردن توم با شراب و نیر شراب بسیار یا با گند نامی میکند
 از علاج دیگر که از برای جمیع گزیدنها و زهرها نافع است و اگر بچینی دفع آن نشود و مملکت شدن در
 محض بود و اصل خشیمی که در نواحی استر اباد است بار دار و سهو است منفعت آن در بناب تنوا اثر شده
 طرد عقرب است از بس تن بالای آن و امتصاص نمودن و بخت گرم کنند و باد روج کوفته و گرم کرده ضاد کنند
 و خوردن آن نیز بود و عقرب را اگر میسختند بشکافند و ضاد کنند و از منطحات خاصه کرفس اجتناب کنند و در
 که عقرب بسیار باشد اجتناب از خوردن کرفس بود و باد روج ضد کرفس است و تمیلا و عضا و سام انیلا
 بهترین علاج آن شیر دادن و قی فرمودن باشد و مهنها و کربطی مذکور شده اما عضا به و حر با که از جنس
 و هر که ام از اینها اگر گزیدند انی او را آنجا بماند و بان سبب کند تا به سیر پیرون آدرن آن است که بخاکستر
 چوب الگورد و اخیر و روغن زیت یا کجند طلا کند و یا فایله در آنجا بکشد تا در آن او نیرد پس خاکستر در روغن
 مذکور طلا کنند و اگر در ساکن نشود بسیار بکنند و در آب گرم که در روی سبوس گندم جو شانیده باشند بنهند
 اما سام ابرس که در خوابهای باشد و قطعههای سبزی است آن نیردند آنها بکند ارد و نهنگام گزیدن دار
 گزیدن آن تب مطبقه در میان آن لرزه واضطراب که از گزیدن ما بود عارض شود و بسیار بود که
 با فراط درد بلا کنند و موضع نهش سبز و زرد نشود و زرد آب طوبات فاسد سیلان کند بطبعی که گزیدند
 و نهانهای آنرا بیرون آرند قدری شیم را مانند ابرشیم مقرر نموده با زیر قطونا در آبیکه در آن صمغ عربی
 حل کرده باشند برزند و ضاد کنند و یکروز بگذارند پس برفق باز کنند تا دانهها بیرون آید و علامت
 بیرون آمدن آنرا اول تب سبزی موضع وسیلان زرد است پس صمغ از آن بعضی نخچدر گزیدن مار کند

عقرب
 کرفس
 ۱۱

عمل عین محض کلب کلب حیوانیت که سنگ و بعضی حیوانات را مثل گزگ و سفال و رو باه عارض میشود
 گفته اند که نعل را نیز عارض میشود و این را ازین کلبی نامیده که در سنگ شیر دانه می شود و انجیوان اگر
 انجلی بود کلب گویند علامت سنگی آنه سرخی چشم و زبان از دمان بیرون افکندن کف و لغاب باران
 و سر بزین نزدیک گردانیدن دم را در میان بر دو پا بر زمین میکشد و در رفتن مثل مستان بود و اگر گرسنه شود
 بخورد و اگر گرسنه شود از آب بترسد و نیا شامد و بهر چیزی که رسد حمله کند و آواز نکند و اگر آواز کند گرفته آواز
 بود و سگان جل از وی بگریزند و اگر بان رسد خشوع و تلقی کند ب حرکت دم و غیره چنانکه رسم کلاب است و این
 صفات بر تقدیر استحکام کلب بود نیست و قبل از استحکام بعضی از نیلانات بود و بعضی نبود و بعضی بعضی
 گزیده شده کلب را بعد از هفته یا دو هفته یا چهار روز و گاه بود که شش ماه بلکه کیسال در تاخیر افتد ب حسب
 و کثرت رطوبت و قرب و بعد مزاج شخص از سودا ویت حالتی مثل بالینولیا از دست داشتن تنهایی
 و دشمن داشتن روختن و ترسیدن از هر چه ببیند و در حال زان سکوة نمودن و از آب طلبات ترسیدن
 یا آنرا بخورد و پیش شدن و ازین سبب از شرب آب باز ماندن و هر گاه که با نیمی تبه رسد بیدار صحت اندکی نام
 خاصه اگر روی خود را در آئینه نشناسد و سگی مخمیل او گردد و هر گاه چنین باشد طمع از سلامتی او منقطع باد
 کرد و گاه بود که آواز سنگ کند و حریص بود و بر گزیدن مردم و هر که را بگذرد او را نیز انجالت عارض شود
 و چنین بود هر که پس خورده او را از آب طعام تناول نماید و گاه بود که در بول معفوض شیاء مخمیل کلاب
 پیدا آید و اگر شسته گردد که کلب گرفته کلب است یا غیر آن پاره نان را با بر طوبی که از خم او سیلان میکند آنگه
 گردانند و پیش سگی اندازند اگر بخورد سنگی از نبود یا قدری مغز جو ز کاشید بر زخم بندند و در صبح پیش
 مرغ اندازند اگر بخورد و یا نخورد و بپزد و دیوانه بود علاجش موضع گرفته را کشاده گردانند و بجز این بسیار
 زمانید پس سیر کوفته بسیر که در زمین گو سفند شسته ضاد نمایند با جاوشیمر بسیر که سوخته و با زفت که رخته
 مخلوط کرده ضاد کنند و یا سیر و پیاز و کک کوفته با خاک تر چوب رز ضم کرده ضاد نمایند و تا سه روز
 مداومت مفید بود اما بعد از سه روز کشاده گردانند و من جراحت فایده نبود لیکن سعی نمایند که تا چهار روز
 منال نشود و گاه ببیند که آنرا اندام پیدا شده با دوی که ذکرش ضاد نمایند تا بکشاید و تدبیر بالینولیا و
 منقیه سودا استعمال باید نمود و وار الذراع وار الطرن بدند و دوار الذراع فرجه و بزرگ
 سر و با باجا کرده و انداخته کشتال مدتی شکر کشتال سنبلیطیب زعفران و نقل فلفل در جینی انجیر

تصنیف

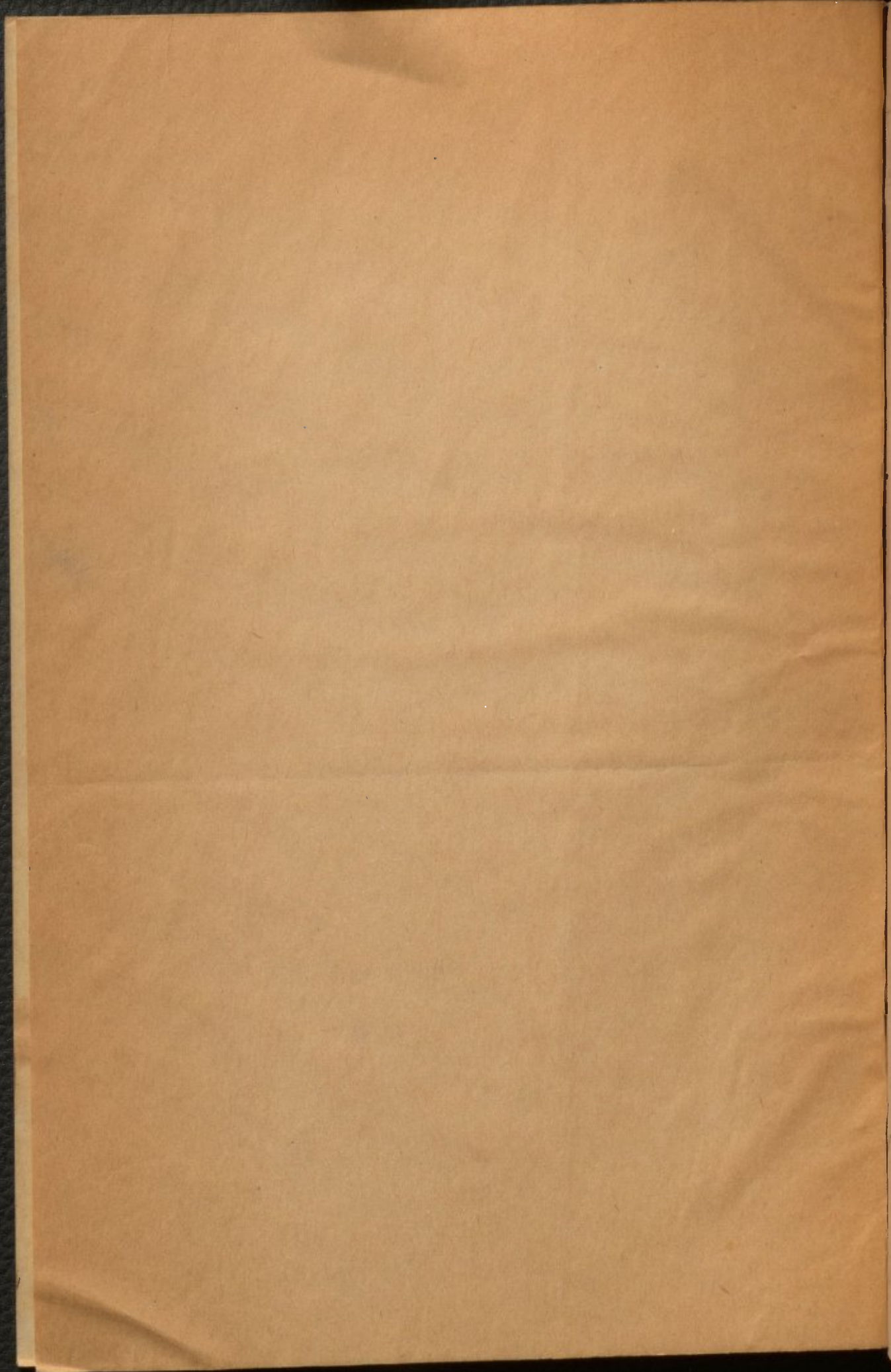
دوا

یکه انگ نرم کوفته باب سرشته و صبا سازند و هر روز صبح و شام دود انگ آب یکم بوشند و اگر در ستاره
وروی پیدا شود بطبخ عدس و روغن بادام شیرین یا روغن گاو علاج کنند و هر روز که دوار الذاریع
دند و رحام روند و در آبریزن نشانند تا در آبریزن بول کنند و از سر انگا بدارند و غذام مع فریه و اس
داشته باشد و شرب کهنه داون گفته اند بسخه دیگر دوار الذاریع بگیرند و در رایج بعد از اسقاط اطراف
گفته شد و یکشنبه روز در دفع نهند پس منع یا میریزند و دفع تازه داخل کنند و بعد از یکشنبه روز
و یکبار دیگر چنین بکنند پس در رایج در سایه خشک کنند و با دوزن آن عدس مقشر بسیار بنهند و صبا
سازند شربتی دود انگ آب گرم بدنند و بقانون مذکور عمل کنند نسخه دوار الطان بگیرند سرطان نهی ماده
علامت ماده کی نیست که حوال دوزبان فرو برد از آن آبی سفید بیرون آید همه اطراف آنرا بیندازند و بخاک
و نمک پاک بشویند و بعد از آن با بلص بشویند و خشک گردانند و در کوزه بکنند و سر آنرا محکم گردانند و یک
شب در تنوری که در آن بخته باشند بپزند پس به جز و ازین و پنج جز و جنطیانا و یک جز و کندر کوفته بپخته
هر روز صبح و شام دودم با بسرد بنوشند جا لینوس گفته که هر کس ازین دارو خورد از ترسیدن آب این
شود و گفته که چیل کس را سنگ چو از گرفت بعضی از ایشان جگر آنرا خوردند و سالم ماندند و بعضی تنفس
نمودند بلکه شدند و از استعمال دو جا لینوس و انواع تدبیرات دیگر مفیدند انقاد و اگر ۴ پیدا شود تدبیر
که از سوم و عقید شکر اجامت سازند و پ آب کرده به بلع آن فرمایند یا شربه سازند سرنگ دوله دراز
در آن نشانند و سر دوله در خلق نهند تا آب بخلق فرورد آید نه بیند تدبیر و با بس ترا از آن اولیست و اگر
میشود و تقیه بدن کنند و تعدیل مزاج و ترک فحاکم و شرب و شور با از فواکه مثل به توان خورد و آنچه ممنوع
است نحو اکثر الرطوبت مثل خرپزه و زرد آلو و هندوانه و بر محفقات و ترسبها اقتضار نمایند و خایه
بکافور و سعد و صندل و مشک و عود و عنبر و بید و کد و سیب و بهرام و دود و کلاب مطیب و قشش گردانند
تدبیر شرب سموم قی کردن باب گرم است مگر روغن کبجد و زیت باطبخ بزرالجه و سکه و روغن گاو
خوردن و ازین طعام بسیار نباید خورد و اگر زهری بقی بر آید فیهها و الاک مضر است آن کنند تر یافی که با
راتقی بیرون آرد آنرا تر یاق الطین تا صفت آن گل مخوم الغبا را زهر یک شقال زیت بشیند
شربتی بیدرم و بعضی گفته اند که خبر الدیکنی اعمال قدت سم کند و بعد از آنکه در قی استقضا کرده باشد
قدری شیریند و بعضی گفته فرمایند و اگر در زهر یکم ضرری و الی ادراک کند حقه کنند و اگر معلوم بود که کام زهر

با پنج مضمون است بان معارج کنند چنانچه در مطولات ماکور است پس از کتابت فرمایند

مطب علویخان تمام شد

الحمد لله على احسانه القدير والصلوة على نبينا الكريم وعلى اله واصحابه اجمعين
اما بعد برامی رزین اصابت ترین حکماء صیانت آیین و الاتمکین مخفی مباد که رساله
پرافاده مسمی بمطب علویخان بارشاد هدایت ماب عالی مراتب و الامتاقب جناب
عبدالرحمن خان صاحب لکوی ادا ما الله فیوضهم این خاکسار گنہگار امیدوار رحمت
پروردگار غفار عفی الله عنه بلطفه انجمنی و انجلی عظیم فخر المطابع طبع نمود



29

